

بِعَوْنِ مُتَعَالَى لَنَا فِي مُرْفَعِ عَالِي هَمَانِ

نَسْتَعِينُكَ يَا مُتَعَالَى لَبَّ جِسْرَهُ خَافَ سَمْعِي لَوَاعِجِ الْأَشْهُادِ مَعْرُوفِ

احلاق جبار

بِرَأْفَادِ عَجَبِ مُتَعَالَى حَضْرَتِ جَلَالِ الدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ تَائِبِ الْكَامِلِيِّ وَوَلَدِ مَنَاشِيرِ سُلَيْمَانِي

بُشْرُو حَاشِي مَطْبَعِ مَشْرِيقِ كُشُو مُجْمَعِ بَرْنِ حَاشِي

عَوْنِ فُتُوْحِ مَتَعَالِیْ لَانْزَالِیْ مُرْفَعِ عَالِیْ سَمَاءِیْ

نَسْتَعِیْذُ بِكَ مِنْ اَنْ یَّهْذِلَ بِنِیَّتِیْ لَوْ اَمَعَ الْاَسْهَادُ مَعْرِفَتِیْ



اَحْلَامِیْنَ حَبِیْبِیْنَ



مِنْ اَمَّاوَاتِ مَعْبَرِیْ حَضْرَتِ جَلَالِ الدِّیْنِ مَحْمُوْدِ حَقَّارِیْ یَا كَمَالِیْ دَوَّانِیْ شَرْحِیْ

بِقَوْلِیْ شِیْءِیْ مَطْبَعِیْ نَشْرِیْ فَوْكِشُوْیْ مَحْمُوْدِیْ حَمْدِیْ

عنوان متعالی الانزال فی مرقع عارفی بهمانی

نسخه تصنیف و تالیف حضرت مولانا مفتی مولانا مفتی مولانا مفتی

احکام و جلال

میرزا داود صاحب مستطیع فی حضرت مولانا جلال الدین محمد حقانی کمالی دوانی شریفی

بیتون خواستی مطبعه مشرقی نو کشتو مجمع محاسن حاشی

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِهَسْتَعِينُ فِي التَّهْنِئَةِ

افتتاح کلام بنام واجب الاختصاص سلطان مسعود که با مضاف
ازلی جنود مجبند و اعیان ممکنات را از سر حد عدم بدار الملک وجود
متوجه ساخت و منشور خلافت کبری بنام آدم خاکی مرقوم رقم عنایت
گردانید و او را بجله خلعت و صطفی و تشریف انفاضت و ترسبا
بنوخت بعدی که لوح فطرت انسانی را بنقوشش صور اسما
موشح ساخته در کنار قابلیت نفس ناطقه نهاد تا چون بمقتضای
وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا حَقَائِقُ الْأَسْمَاءِ وَصِفَاتِهَا لَمْ يَزَلِ
و آموخت آدم را این همه اسما

[illegible]

و وقائق حکمت علمی و عملی تحصیل نماید و بر معاریج معارف علیّه و
 ملکات سنیّه با قدام همت بر آید و در مد رسه ملکوت بحکم قال یا ادم
 از باب هم با تمام نعمت منصب فاوّه منشیان ملا علی راسرود و شاید و رود
 بر کمالی که بحسب نشاء قدسی فاشحه کتاب ابداع و اختراع و بصورت
 انسی و بیاجه مکارم اخلاق و لطائف صطناع است کمالی که بدرقه
 آداب شعائر شرعی و کسرار نوایس وضعی مسترشدان مسالک
 هدایت را از ممالک غوایت خلاص داده به منزل کمال گم شدگان
 بواد می سلوک و متعطشان فیافی طلب ابطلایای حسن ارشاد
 منهل زلال وصال رسانید و بر آل و اصحاب او که حماه ملت بیضا
 هداة طریق زهرا و فارسان میادین دین و حارسان شرع بسین اند
 و عامی دولت حضرت خاقانی صاحب زمان
 تَحْمَدُ اللّٰهُ تَعَالٰی ظِلَّالْ خِلَافَةِ وَ رَافِقَةِ عَلٰی الْعَالَمِیْنَ

حکمت و معرفت علمی و عملی تحصیل نماید و بر معاریج معارف علیّه و
 ملکات سنیّه با قدام همت بر آید و در مد رسه ملکوت بحکم قال یا ادم
 از باب هم با تمام نعمت منصب فاوّه منشیان ملا علی راسرود و شاید و رود
 بر کمالی که بحسب نشاء قدسی فاشحه کتاب ابداع و اختراع و بصورت
 انسی و بیاجه مکارم اخلاق و لطائف صطناع است کمالی که بدرقه
 آداب شعائر شرعی و کسرار نوایس وضعی مسترشدان مسالک
 هدایت را از ممالک غوایت خلاص داده به منزل کمال گم شدگان
 بواد می سلوک و متعطشان فیافی طلب ابطلایای حسن ارشاد
 منهل زلال وصال رسانید و بر آل و اصحاب او که حماه ملت بیضا
 هداة طریق زهرا و فارسان میادین دین و حارسان شرع بسین اند
 و عامی دولت حضرت خاقانی صاحب زمان
 تَحْمَدُ اللّٰهُ تَعَالٰی ظِلَّالْ خِلَافَةِ وَ رَافِقَةِ عَلٰی الْعَالَمِیْنَ

حکمت و معرفت علمی و عملی تحصیل نماید و بر معاریج معارف علیّه و
 ملکات سنیّه با قدام همت بر آید و در مد رسه ملکوت بحکم قال یا ادم
 از باب هم با تمام نعمت منصب فاوّه منشیان ملا علی راسرود و شاید و رود
 بر کمالی که بحسب نشاء قدسی فاشحه کتاب ابداع و اختراع و بصورت
 انسی و بیاجه مکارم اخلاق و لطائف صطناع است کمالی که بدرقه
 آداب شعائر شرعی و کسرار نوایس وضعی مسترشدان مسالک
 هدایت را از ممالک غوایت خلاص داده به منزل کمال گم شدگان
 بواد می سلوک و متعطشان فیافی طلب ابطلایای حسن ارشاد
 منهل زلال وصال رسانید و بر آل و اصحاب او که حماه ملت بیضا
 هداة طریق زهرا و فارسان میادین دین و حارسان شرع بسین اند
 و عامی دولت حضرت خاقانی صاحب زمان
 تَحْمَدُ اللّٰهُ تَعَالٰی ظِلَّالْ خِلَافَةِ وَ رَافِقَةِ عَلٰی الْعَالَمِیْنَ

حکمت و معرفت علمی و عملی تحصیل نماید و بر معاریج معارف علیّه و
 ملکات سنیّه با قدام همت بر آید و در مد رسه ملکوت بحکم قال یا ادم
 از باب هم با تمام نعمت منصب فاوّه منشیان ملا علی راسرود و شاید و رود
 بر کمالی که بحسب نشاء قدسی فاشحه کتاب ابداع و اختراع و بصورت
 انسی و بیاجه مکارم اخلاق و لطائف صطناع است کمالی که بدرقه
 آداب شعائر شرعی و کسرار نوایس وضعی مسترشدان مسالک
 هدایت را از ممالک غوایت خلاص داده به منزل کمال گم شدگان
 بواد می سلوک و متعطشان فیافی طلب ابطلایای حسن ارشاد
 منهل زلال وصال رسانید و بر آل و اصحاب او که حماه ملت بیضا
 هداة طریق زهرا و فارسان میادین دین و حارسان شرع بسین اند
 و عامی دولت حضرت خاقانی صاحب زمان
 تَحْمَدُ اللّٰهُ تَعَالٰی ظِلَّالْ خِلَافَةِ وَ رَافِقَةِ عَلٰی الْعَالَمِیْنَ

[illegible]

عنان تو به عظمت سازد و شکر مخالف از صیت صولت او بهرام
 یافته راه او بار پیاپی را یات نصرت آیتش هر جا بعزم ماضی روی
 اقبال آورد و در حال تسخیر به استقبال آید چون با شرم بهرام تمام
 بمیدان قتال که شکار گاه شیر نیست در آید بهرام را گور پندار و شکار
 موثر شمار و بحکم عدالت بارگران سر از گردن ضعیف دشمن برداشته
 و برسم ایالت تخم پیکان در زمین ل مخالفان کاشته و عجیب آنکه
 خا کار را ماکل فتح بار آرد قطعه
 چو گوی در خم چو گان امتحان آورد
 گرفته گرگ کشانش سوسپان آورد
 بشکل سبیل از را که کشان آورد
 بعد رفت از دور گمان آورد
 و هو سلطان الاعظم و الخاقان الاکرم الکنی بید قیامت دارد

از نقل باد بخوت سبک گرداند تاو کسر است الفیت میان جان ابد
نشسته چنانش جوهریت گنجینه سینه مخالفان جایی گرفته خد
سفت تیر نمک را بدست ساخته محشر رساک است بر فزاخته هر چه
کمانش منضم بهسم الف و نوزیت مشد و که بتحقیق اثبات قنینه
فتح دست یار خلافت اصل شعری و زوال دشمن فعیال
و آرمی افلاک را اگر نه خوف آن بودی که چون لولوی لالا ایشان را
بکترین لالایی بخشیده بر آینه در سبک و خزان ساه و فتنه بوندی
و آفتاب ماه را اگر نه بیم آن بودی که بجای نقدین ایشان آورده
کترین گدائی صرف نماید البته با قسط هر شب و به حال خاصه بودی
شعر الله و الله تری خانه خود انتمشت فی ابخر و الافلاک
غرة بیت الساطنة القابرة درة صفة و تخلقة الباسرة منظر
آیات الانطاف الرابضة منطلع انوار العیایات الرخانیة

این شعر را در کتاب الف و نوزیت مشد و که بتحقیق اثبات قنینه
فتح دست یار خلافت اصل شعری و زوال دشمن فعیال
و آرمی افلاک را اگر نه خوف آن بودی که چون لولوی لالا ایشان را
بکترین لالایی بخشیده بر آینه در سبک و خزان ساه و فتنه بوندی
و آفتاب ماه را اگر نه بیم آن بودی که بجای نقدین ایشان آورده
کترین گدائی صرف نماید البته با قسط هر شب و به حال خاصه بودی
شعر الله و الله تری خانه خود انتمشت فی ابخر و الافلاک
غرة بیت الساطنة القابرة درة صفة و تخلقة الباسرة منظر
آیات الانطاف الرابضة منطلع انوار العیایات الرخانیة

میر سید امولای مرحوم زید شیرین که بعد از وفات پدرش در مع بطرف مدوح تاسف است که در مع او باشد هیچ نیستی و قیاس نیست که
 ۱۳
 سلامی از اوت
 علامه شکران موتام
 علامه لاسوت
 از ترکی است که سنگ افغان
 آلود قیاب و کرمه
 کرمه و کرمه
 ای ملک و ملک و ملک
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

مَنْطُحُ الْأَنْوَارِ الْمَلَكُوتِيَّةِ - مَنْطُحُ الْأَنْظَارِ اللَّاهُوتِيَّةِ - مَنْشُورٌ

خسرو مالک قباب دین پناه
 زافا بش هم سنان و هم
 پیکرش کان سر بر نور و صفا
 ظاہر اگر سایه عین نور نیست
 سایه را خورده و گوید یکم
 سلطنت را نور خلت شد دلیل
 نار خور از بخت دم او نور شد
 اہل و زار از صفت بت خشن
 لیک سلطان چون خلیل بت شکن
 گو بر آسانا شش اخفامی کنم
 آسان را شد و از جان بکام

آفتاب کمرست ظل ازلہ
 توانا شش چاکر زین کمر
 سایہ انوار خورشید بقا
 کج مبین کر ز نور چندان نیست
 از دولتی بگذر کہ گشتہ مستقیم
 منظرش از غیبت سلطان خلیل
 ظلمت ظلم از مالک دوشد
 رایت زویر و زور و خشن
 محو کردان جسد را از انجمن
 نظم در سلک معامی کنم
 صبح روش تا قرین لطف جا

[illegible][illegible]

شد بد انسان لطف بی پایان او
 که اول شب دنیا به صبح رود
 همه زلفش شد در دریا تب
 تا بپایند مطلع روشن شب
 جا هوش از طور مدارک برست
 عقل با قدرش خفاش و خور
 چون نیام از شنایش دم زن
 دست دریل و عاخوا هم زن
 یارب از چشم به نشن دوروار
 رایت قبال او منصور
 بر تر از ایوان کیوان برش
 سوراخا قحط نصرش
 دوستانش بر ساطع و ناز
 دشمنان چون شمع سوخته گدا

و از آثار سعادت و بنجابت آنحضرت آنکه با وجود عنفوان جوانی و توفیق
اسباب عیش و کامرانی و عملات سلطنت و بهمانسان فی حیوان
سرخوشان شراب غرور اوقات فراغت باستیغای لذات جسمانی
و استنهای قوای غصبیه و شهنوائی گذرانید بلکه مختار اوقات و قیاسات
را بعد از فراغ ازاد اسی مشغولت قریباً معین معین است

جہیز

از علم باحوال نفس ناطقه انسانی ازین رو که افعال محمود و مذموم برآید
از و صادر تواند شد تا بسبب آن علم از ذال متحنه و بلفضائل
متحنه شود و بکمالی که متوجه آنست برسد و افعال مذکور و متقسم
دو قسمت یکی آنکه راجع شود با هر نفسی باشد و آنرا علم اخلاق و
فرنگ خوانند و دیگر آنکه راجع باشد بشارکت با افراد نوع و این نیز
دو قسمت یکی آنکه راجع شود بشارکت منزل یعنی آنچه سبب انتظام
احوال اهل منزل و احداثه آنرا علم کنه ای و تدبیر منزل گویند
و دیگر آنکه راجع شود بشارکت در بلد و ولایت یا قلم ملک و آن را
علم ملک و داری و سیاست من خوانند پس لامحالہ مقاصد است
که شش بلوامع الاشراف فی مکارم الاخلاق است
در اقسام شش منحصرا باشد و چون داب بدوین مقتضی تقدیم مقدم است
شش بعضی امور متعلقه بهن که موجب بصیرت طالب و آنست او

نفس در ذیل انکسار و در ذیل
نفس در ذیل انکسار و در ذیل
نفس در ذیل انکسار و در ذیل
نفس در ذیل انکسار و در ذیل
نفس در ذیل انکسار و در ذیل
نفس در ذیل انکسار و در ذیل
نفس در ذیل انکسار و در ذیل
نفس در ذیل انکسار و در ذیل
نفس در ذیل انکسار و در ذیل
نفس در ذیل انکسار و در ذیل

از علم باحوال نفس ناطقه انسانی ازین رو که افعال محمود و مذموم برآید
از و صادر تواند شد تا بسبب آن علم از ذال متحنه و بلفضائل
متحنه شود و بکمالی که متوجه آنست برسد و افعال مذکور و متقسم
دو قسمت یکی آنکه راجع شود با هر نفسی باشد و آنرا علم اخلاق و
فرنگ خوانند و دیگر آنکه راجع باشد بشارکت با افراد نوع و این نیز
دو قسمت یکی آنکه راجع شود بشارکت منزل یعنی آنچه سبب انتظام
احوال اهل منزل و احداثه آنرا علم کنه ای و تدبیر منزل گویند
و دیگر آنکه راجع شود بشارکت در بلد و ولایت یا قلم ملک و آن را
علم ملک و داری و سیاست من خوانند پس لامحالہ مقاصد است
که شش بلوامع الاشراف فی مکارم الاخلاق است
در اقسام شش منحصرا باشد و چون داب بدوین مقتضی تقدیم مقدم است
شش بعضی امور متعلقه بهن که موجب بصیرت طالب و آنست او

مشاهده وحدت صرف متحقق گردد و در مرقم ملائک مقربین بل در
اعالی هینین باشد و مع ذلک محبوبس و مقصور در یک مقام
نباشد بکسر مقام را که خواهد محط حسل و منزل قصد تواند داشت

اَدْرِيْنَ بِدِيْنِ الْحَبِيْبِ اَنْتَیْ تَوَجَّهْتَ
 اَمْرَعْنِیْ لِعِزِّ لَا اِنْ تَوْبَا لِرِهْبَانِ

و ازین جهت که ایدیه سنت و جماعت که مالکان از مذهب بر می دارند
اتفاق نموده اند بر آن که خواص بشر از خواص ملک فضیلت

مگر آدمی صنعتی از ملک گردویی که سجده گاه و ملک خاک آدمی را ذات

فاما در عوام بشر با عوام ملک خلقت کرده اند بعضی تفصیل عوام بشر
کرده اند چنانچه در کتب مشهوره کلامیه مسطور است و بعضی بخلات
آن قائل شده اند و یکی نیست که خواص ملک از عوام بشر افضل
خواهند بود و آن حضرت مرتضوی که میراث علم را با است و باب اول

۲۳

مشاهده وحدت صرف متحقق گردد و در مره ملائک مقربین بل در صف
 اعالی میبینند باشد و مع ذلک محبوس و مقصور در یک مقام
 نباشد بلکه هر مقام را که خواهد محط حاصل و منزل قصد تواند داشت
 لَقَدْ صَارَتْ لِنَا قَابِلًا كُلِّ مَنَاقِبٍ
 آدین بدین احوال تو جنت را کایه از سنت دینی و ایمانی
 و ازین جنت است که اید سنت و جماعت که مالکان از مره بر اعتقاد
 اتفاق نموده اند بر آن که خواص بشر از خواص ملک فضلست
 آزادی صفتی از ملک گردبری که سجده گاه ملک خاک آدمی را است
 فاما در عوام بشر با عوام ملک خلاف کرده اند بعضی تفضیل عوام
 کرده اند چنانچه در کتب مشهوره کلامیه مسطور است و بعضی بخلاف
 آن قائل شده اند و یکی نیست که خواص ملک از عوام بشر فضل
 خواهند بود و آن حضرت مرتضوی که میره علم را باست و باب او

مسلحہ ایک کہ دس دربان باغیچہ بزرگان عارفان و سیدان ازین مشاہد دیون جمع مرد عیان باطن

فصل اول در بیان کلیات

اَلَيْسَ يَرْجِعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ وَبِإِسَانِهِ مُحَقَّقَانِ هَرُودُ طَرِيقِ بَيْسَجٍ خِلَافَ نَمِيسْتِ
 چنانچه مستولست که شیخ عارف محقق مدقن قندهار ارباب العیانی
 مسفوة اعیان الانسان شیخ ابوسعید بن ابی الخیر را با قهوه الحكماء
 المتأخرین شیخ ابوعلی بن سینا قدس الله روحهما اتفاق صحیحی افتاد
 و بعد از آن قضای آن کی گفت آنچه او میداند می بینم و دیگری
 گفت آنچه او می بیند می دانم و هیچکس از حکما انکار این طریق
 ننموده بلکه همه اثبات کرده اند چنانچه ارسطاطالیس میگوید
 بِذَوِ الْأَقْوَالِ اللَّهُ أَوْلَاهُ كَأَنَّهُمْ نَحْوُ الْمَرْتَبَةِ الْمُسْلُوكَةِ فَمَنْ أَرَادَ
 أَنْ يَحْصِلَهَا فَلْيُحْصِلْ لِنَفْسِهِ نَظْرَةً أُخْرَى وَافْسَلْ طَوْنَ النَّفْسِ فَرَسُودَهُ
 قَدْ شَحَقَّ لِي الْكُوفُ مِنَ السَّائِلِ لَيْسَ لِي عَلَيْهَا بَرَاءَةٌ وَشَيْخ
 ابوعلی در مقامات العارفين می فرماید فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْرِفَهَا
 لِيَتَدَرَّجَ إِلَى أَنْ يُصِيرَ مِنْ أَهْلِ الشَّاهِدَةِ وَوَدُونَ الشَّافَةِ

[illegible]

سأله ويلي نبي؟
 مشايخ و مريد اسم
 خواجه گل دريا نشسته
 سوادای مردم
 يک کج کرد کشت ارد
 شفا خندان در ميا
 سبب پیکر کزنج
 در آهنگ و زندان
 از ارم شاه بدو
 و عین الیقین در

وَمِنْ الْأَوَّلِينَ إِلَى الْآخِرِينَ وَذَوْنَ الْأَعْيُنِ لِلْأَعْيُنِ وَكَسِيمُ الْقُلُوبِ
 شَيْخُ شَهَابِ الدِّينِ مَقْصُولُ كَثَرِ رُسُومِ دُمَايِ حُكَمَايِ تَلَوِيحَا
 نَقْلِ مِیْكَندِ كِه دُرُخْطِیْفِیْنَه كِه بِطَلَّاحِ اَیْنِ طَالَفَه اَز رَاغِبِیْتِ كُودِ
 اَبْطُورِ اَدِیْمِ وَدُرُخْطِیْقِ اَدْرَاكِ كِه اَز غَوَا مَضِ مَسَائِلِ حَكَمِی سِتْ اَز نَكْتَه پُر
 پَرِیْدِم بَعْدِ اِز اَنْ شَرْعِ دَر مَحِ اسْتَا وَخُودِ مَسْئَلَانِ نَبُودِ طَرِ
 عِظِیْمِ دَر مَحْتِ اَوْ كَرِ دَا زِ دِ سَوَالِ كَرْدِم كِه اَز تَا حَسَنَانِ كِی بِرُ
 رِیْدِه بَاشَدِ كَفْتِه وَنَه بِخِزْدِی اَز مَقْتَادِ نِهْرِ رِیْسَه اَز كَمَالِ اَوْجِه
 اِز اَنْ ذَكَرْ بَعْضِی اَز فَلَاسِفَه اِسْلَامِ مِی كَرْدِم وَبِیْچِ كِه اَمَّا تَفَاتِیْغُ
 تَا بَزْ كَرِ بَعْضِی اِز اَرْبَابِ كَشْفِ وَشُهو دِشَلِ شَيْخِ جَنِیْدِ بَغْدَا دِی وَابُو
 بَسْطَامِی وَهَلِ بِنِ عِبْدِ اَعْدِی سَتَرِی رِیْسِیْمِ كَفْتِه وَلَیْكَ بَحْرُ
 اَلْفَلَا سَفَه حَقًّا لَیْكِنْ دَرِیْنِ طَرِیْقَه اَخْطَا رِ بَسِیَا رُ وِمَا لَكِ بَشِیْمَتِ
 چَه خَطَرَاتِ وِساوِسِ وِوِطَلَاتِ جُوسِ وِتَسْوِیْلَاتِ بَاطِلَه وَتَخْمِیْلَاتِ

اقتضای خیر میکنند و هیچ وجه از ان امتثال نمیکند و ایشان اند که
طبیعت بعضی قصصای شرمیکند و هیچ وجه قبول خیر نمیکند و ایشان
بسیارند و اوق متوسطنه که بجا است اختیار خیر شوند و متعصبان شرار
شریف نیست دلیل جالینوس برومی که در اخلاق ناصری نقل کرده بر فطن
لبیب و بن آن پوشیده نیست چه بحسب اصول فلسفی افراد انسانی را
بدایتی زمانی نیست و بر آن تعدیر تواند بود که عروض شرارت هر دو
را از غیر باشد و کلمه جرا و صلا متسی نشود یعنی کسی که شریر بالذات بود
چسلسل در مثل این امور قریب تسلسل و معدیات است نزد ایشان
جل نیست بلکه و قصت همچنین در شق دوم تواند بود که عروض خیر
از غیر باشد بر همان منوال لیکن شیخ ابوعلی در سخامی آورده که
است که بسبب طوفانات که در قرانات عظمی واقع میشود بسبب انطباق
منطقین یا قرب یا تطابق اگر واقع باشد یا امتثال اوج و خفیف غیر

اینکه بعضی از اینها را که در بعضی از اینها
بسیارند و اوق متوسطنه که بجا است
شریف نیست دلیل جالینوس برومی که
لبیب و بن آن پوشیده نیست چه بحسب
بدایتی زمانی نیست و بر آن تعدیر
را از غیر باشد و کلمه جرا و صلا متسی
چسلسل در مثل این امور قریب تسلسل
جل نیست بلکه و قصت همچنین در شق
از غیر باشد بر همان منوال لیکن شیخ
است که بسبب طوفانات که در قرانات
منطقین یا قرب یا تطابق اگر واقع

و اما در بعضی از اینها که در بعضی از اینها
بسیارند و اوق متوسطنه که بجا است
شریف نیست دلیل جالینوس برومی که
لبیب و بن آن پوشیده نیست چه بحسب
بدایتی زمانی نیست و بر آن تعدیر
را از غیر باشد و کلمه جرا و صلا متسی
چسلسل در مثل این امور قریب تسلسل
جل نیست بلکه و قصت همچنین در شق
از غیر باشد بر همان منوال لیکن شیخ
است که بسبب طوفانات که در قرانات
منطقین یا قرب یا تطابق اگر واقع

و اما در بعضی از اینها که در بعضی از اینها
بسیارند و اوق متوسطنه که بجا است
شریف نیست دلیل جالینوس برومی که
لبیب و بن آن پوشیده نیست چه بحسب
بدایتی زمانی نیست و بر آن تعدیر
را از غیر باشد و کلمه جرا و صلا متسی
چسلسل در مثل این امور قریب تسلسل
جل نیست بلکه و قصت همچنین در شق
از غیر باشد بر همان منوال لیکن شیخ
است که بسبب طوفانات که در قرانات
منطقین یا قرب یا تطابق اگر واقع

و اما در بعضی از اینها که در بعضی از اینها
بسیارند و اوق متوسطنه که بجا است
شریف نیست دلیل جالینوس برومی که
لبیب و بن آن پوشیده نیست چه بحسب
بدایتی زمانی نیست و بر آن تعدیر
را از غیر باشد و کلمه جرا و صلا متسی
چسلسل در مثل این امور قریب تسلسل
جل نیست بلکه و قصت همچنین در شق
از غیر باشد بر همان منوال لیکن شیخ
است که بسبب طوفانات که در قرانات
منطقین یا قرب یا تطابق اگر واقع

۴۰
 ملا شریف و دیگران
 کاشانه جوانان بهای علی بابا
 بهشت باغ و جادوگران و نوادگان
 بهشت اندر درویشانان قریب
 بهشت استخوانی عادی مسلک الهی
 بهشت استخوانی و حق بقدر حق
 کرم حق بله گویندش و آن جادو
 از قضا وری بله و کلمات از خط استخوان
 بهشتی شالی یا جنوب چنانکه حق
 بله گویندش و حق و حق و حق
 است غمخوار و او نه بهای است
 ای بهای زیادت و دوی از خط استخوان
 بهشتی شود و جوانان تعیش کردن
 بعد فاسد شدن تو
 گریه

موجهای از ارض که صلاحیت عمارت دارد و سکن و نباتات متغییه تواند بود
و آن بقاع قریب مجدل النهار است تا عرضی معین در آب غمر میشود
و حین سب از ارض منقسم شود به سه مورد بحر و مکتونی که صلاحیت عمارت
نداشته باشد بنا بر کثرت عرض و برین تقدیر حیوانات و نباتات
فاسد گردند و بعد از آن بوله حادث شوند نه بواله و هیچ برهان
بر امتناع حدوث آن انواع بوله نیست چه در بسیاری از آن
انواع مشاهده میرود که هم بوله هم بواله حادث میشوند مثل حیات
از موسی آدمی پیدا میشود و عقارب از انجیر و باد روح و موش از در
و تنفیع از مطر و لارم نیست که حدوث بعضی انواع بوله چون در
مدهای مدینه بود و باشد بکلی نباشد زیرا که شاید بوقوف بر ضعیفین
که در زمین متغایله متکرر شود و آتش است که در عالم ازین نوع حوادث
در زمین دیده متکرر شده باشد و آن قیامت عظمی باشد بلکه چون تاسل و توله

[illegible]

در صومعه ای آستان حوادث کلیه
قدان گردد بعد از آن که بتولدیوید
شده باشد ۲۱ مولانا محمد با بیل
در انبات افغان تو دوستی است
نسل یکدیگر شدند ۱۳

منوط بمرکات اروجیه است مثل جماع و آرا و بارت ضروری نیستند پس
لا محاله بانسان تولدی قائم باشد تا انقطاع نوع لازم نیاید چه
ضروری نیست که از هر شخصی نتیجه یابد و نه از شخص مابقی از آن سبب دیگر
کسی مامل در اصول حرف و صنایع نماید باند که همه حادث اند و از
رویت شخصی معین حاصل شده اند و دلیل بر حدوث آنها آنکه بواسطه
تتبع میشوند و حدوث آنها دلالت میکند بر آنکه انسان را بعد از
انقراض در سلسله تواند سبب فی هست زیرا که بسی از آن صنایع از آن
قبیلت که انسان که مختص بخاصیتیه سماوی یا الهامی ربانی که از
طور متعارف خارج باشد نباشد بدون آن نمیتواند بود پس هر این
شخصی که اختراع آن کرده باشد مستثنی باشد از آن در قوام خود و از باب
دیگری نوع انشاء اختراع آن نموده باشد تا اینجا سخن شیخ است سخن
جالیانوس را بنا برین وجهی وجیه است لیکن درین سخن نیز اماراتیست

معلومست که طبع آب را تغییر نمیستوان کرد و بروچی که بعد از اطفاع
موانع میل بسفل نکند طبع آتش را عکس نمیتوان ساخت و این
چون بدیهست امثله از برای تنبیه ایراد میرود و این دلیل برین چه
و اخلاق ماضی آورده و مهارش صناعت نظر داند که این سینه
افقاعیست چه قابل را مجال است که گوید چنانکه بشاید بدین بعضی
خلاق معلوم شده معلومست که بعضی اخلاق در بعضی اشخاص مسلما
متبدل میشود و خصوصاً کمالات قوت نظری مثل حدس و تمحفظ و
حسن عقل و نظائر آن که مشاهد میسر شود که بعضی مردم هر چند می دانند
تحصیل آنها میکنند و شیخ نمی آید و این صورت در اکثر طلبه زمان شایع
است پس بجزو این دلیل چگونه حکم توان کرد که هیچ خلق طبیعی نیست و
همه اخلاق قابل زوال اند و با سجد استقرای تام ممنوع است و
استقرای خاص مفید تعین نیست و دعوی بدیهت حکم و فکر این
امثله

محمد زکی

۱۳۹۷

در این کتاب، نویسنده به بررسی و تحلیل این موضوع پرداخته است که چگونه می‌توان با استفاده از ابزارهای نوین، به بهبود فرآیندهای تولید و توزیع پرداخت.

نہی ان کے لئے

نویسنده: دکتر سید علی حسینی

دفعہ ۱۰۰

معاونت و سرپرستی

ملفوظات

تاریخ

1997

1993

2

برای تنبیه است محل منع تعطل قوت تمیز و فرض تا دیب سیاست
و بطلان شده افع قوتی لازم آید که هیچ خلق قابل و ال نباشد
و نظیرین است که گویند اگر هر مرضی قابل علاج نبودی علم طب باطل
بودی و در بطلان این سخن شکلی نیست و حاصل آنکه اشارتی می باشد
تا دیب و سیاست اختیار شوند چنانکه ارسطاطالیس گفته و چند
این حکم علی الاطلاق نیست اما بتکرار تا دیب سیاست در ایشان اثری
پیدا شود و اگر انتظامی شود در ایشان کلی نشود انتفاص آن خود
حاصل شود و از اینجا معلوم شد که در بیان منفعت این علم احتیاج
باین دعوی نیست که تمام اخلاق قابل است بلکه قبول اخلاق فی کل
در اشخاص کافیست همچنانکه در علم طب با آنکه عدم قبول اگر باشد
و زنا و اخلاق و ناداشخاص تواند بود و در ایشان نیز منفعت این علم
از جهت تنقیص شر ظاهر شود پس هیچ وجه بطلان سیاست

تاریخ: ۱۳۸۵/۰۵/۰۵

مجلس شورای اسلامی
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
دفتر نشر و کتابخانه ملی

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

[illegible][illegible]

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

چون اٹھاسی برسہ باشندہ سر بھنگان
طوائف شاد و کویاں

ماتن از نشود پس
شماره ۱۰۰۰ است

عبدالمجید علی

تکلیف

3

میں نے

...

10

نہایت عطا

2



و کما یف شرعیته لازم نیاید چه اگر در مرضی یا شخصی علاج تا نفع نیاید
سبب قدح و علم طب نشود و اگر گویند که برین تقدیر حکیم
بهر شخصی تبدیل هر مصلحتی ندیده و مصلحتی ندیده شاید که خلقی در حق
شخصی قابل زوال نباشد جواب گوئیم که چون عدم قبول و
یقین نیست پس حکم عقل و شرع واجب باشد سعی در ازاله آن
نمودن و بهماناد و کلام حقائق اعلام حضرت سید الانام علیت و صلی
آلهم سلوة و سلام و تحیات و الا کریم اشارتی باین نیست صفت
اعلموا اول منسیر لما خلق که و ازین مباحث معلوم شود که سخن ایشان
درین فن مبتنی بر مسامحت است چنانچه بعد ازین بروی قضاوت ازین باب
مغذرت در ارتکاب امثال این مسامحات مرقوم نمویان خواه
ان شاء الله تعالی و به بعضی و استوفیق

لامع اول تہذیب اخلاق و روحانیت

مفتی محمد رفیع الرحمن صاحب مدظلہ العالی

15

10/11/2011

2000

1998

مجلس شورای اسلامی

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه ملی افغانستان

1000

دانشگاه تهران

مستند: ۱۳۸۴/۱۰/۱۰

والله اعلم

Figure 1

المؤلفون

پیش از این

100

۴۸
 قوت اول
 قوت دوم
 قوت سوم
 قوت چهارم
 قوت پنجم
 قوت ششم
 قوت هفتم
 قوت هشتم
 قوت نهم
 قوت دهم
 قوت یازدهم
 قوت دوازدهم
 قوت سیزدهم
 قوت چهاردهم
 قوت پانزدهم
 قوت شانزدهم
 قوت هجدهم
 قوت نوزدهم
 قوت بیستم

لمعه اول در حصر مکایم اخلاق موده میشود که در علم نفس از مبدا
 حکمت طبیعی مقرر شده که نفس تا طقه انسانی را دو قوت است یکی قوت
 ادراک و دیگر قوت تحریک و هر یک ازین دو قوت را دو شعبه است
 اما قوت ادراک را یک شعبه عقل نظریست و آن مبدا تا شریک است از باطن
 عالیه بقبول صور علمی و دیگر شعبه عقل عملی که مبدا برید تحریک است
 در افعال جزویه و ریت و این شعبه از حیثیت تعلق بقوت غضب
 شهوت مبدا وحدت کیفیتی چند شود که سبب فعلی یا انفعالی شد چون
 خجل و ضحک و بکا و از حیثیت استعمال موسم متغیر مبدا استنباط
 آرامی بسنرمی و صناعات جزویه شود و از حیثیت نسبت به عقل نظری
 و از دو واج بینما سبب حصول آرامی کلیه متعلقه باعمال شود مثل
 حسن صدق و بیج کذب و نظائر آن و اما قوت تحریک را
 دو شعبه است یکی قوت غضبی و آن مبدا رفع امر غیر ملائمت بر وجه

قوت اول
 قوت دوم
 قوت سوم
 قوت چهارم
 قوت پنجم
 قوت ششم
 قوت هفتم
 قوت هشتم
 قوت نهم
 قوت دهم
 قوت یازدهم
 قوت دوازدهم
 قوت سیزدهم
 قوت چهاردهم
 قوت پانزدهم
 قوت شانزدهم
 قوت هجدهم
 قوت نوزدهم
 قوت بیستم

قوت اول
 قوت دوم
 قوت سوم
 قوت چهارم
 قوت پنجم
 قوت ششم
 قوت هفتم
 قوت هشتم
 قوت نهم
 قوت دهم
 قوت یازدهم
 قوت دوازدهم
 قوت سیزدهم
 قوت چهاردهم
 قوت پانزدهم
 قوت شانزدهم
 قوت هجدهم
 قوت نوزدهم
 قوت بیستم

و دیگری قوت شهری و آن مبدء جلب طاعت و قوت ادلی قیام
که مسلط باشد بر سبب قوای فی تا اصلا از ان قوی منتقل نشود بلکه همه
در تحت تصرف او مجبور و مقهور باشند و هر یک بجاری که این قوت
تعیین نماید اقدام نمایند پس السلام ایشان و انصار در تحت قهرمان این
قوت احوال مملکت نشاء انسانى نظام باید و شاید که هیچکدام
از قوای بدنى بدون مسند این قوت بعملی قیام نمایند چه خوب
اختلال احوال شود و چون هر یک از قوای نفس حاصل خود بر وجهی که
مقتضای عقل باشد اقدام نمایند از تهذیب عقل نظری که شعبه اول
از قوت ادراک است حکمت حاصل شود و از تهذیب عقل عملی که شعبه ثانی است
از همان قوت عدالت پیدا شود و از تهذیب قوت غضب شجاعت و از
تهذیب شهوی عفت و برین تقریر که گزارش یافت عدالت کمال
قوت عملی باشد و هر یک دیگر گفته اند که نفس انسانی را قوت قیام

و دیگر قوت شهری و آن مبدء جلب طاعت و قوت ادلی قیام
که مسلط باشد بر سبب قوای فی تا اصلا از ان قوی منتقل نشود بلکه همه
در تحت تصرف او مجبور و مقهور باشند و هر یک بجاری که این قوت
تعیین نماید اقدام نمایند پس السلام ایشان و انصار در تحت قهرمان این
قوت احوال مملکت نشاء انسانى نظام باید و شاید که هیچکدام
از قوای بدنى بدون مسند این قوت بعملی قیام نمایند چه خوب
اختلال احوال شود و چون هر یک از قوای نفس حاصل خود بر وجهی که
مقتضای عقل باشد اقدام نمایند از تهذیب عقل نظری که شعبه اول
از قوت ادراک است حکمت حاصل شود و از تهذیب عقل عملی که شعبه ثانی است
از همان قوت عدالت پیدا شود و از تهذیب قوت غضب شجاعت و از
تهذیب شهوی عفت و برین تقریر که گزارش یافت عدالت کمال
قوت عملی باشد و هر یک دیگر گفته اند که نفس انسانی را قوت قیام

و دیگر قوت شهری و آن مبدء جلب طاعت و قوت ادلی قیام
که مسلط باشد بر سبب قوای فی تا اصلا از ان قوی منتقل نشود بلکه همه
در تحت تصرف او مجبور و مقهور باشند و هر یک بجاری که این قوت
تعیین نماید اقدام نمایند پس السلام ایشان و انصار در تحت قهرمان این
قوت احوال مملکت نشاء انسانى نظام باید و شاید که هیچکدام
از قوای بدنى بدون مسند این قوت بعملی قیام نمایند چه خوب
اختلال احوال شود و چون هر یک از قوای نفس حاصل خود بر وجهی که
مقتضای عقل باشد اقدام نمایند از تهذیب عقل نظری که شعبه اول
از قوت ادراک است حکمت حاصل شود و از تهذیب عقل عملی که شعبه ثانی است
از همان قوت عدالت پیدا شود و از تهذیب قوت غضب شجاعت و از
تهذیب شهوی عفت و برین تقریر که گزارش یافت عدالت کمال
قوت عملی باشد و هر یک دیگر گفته اند که نفس انسانی را قوت قیام

[illegible]

که باعث باران قومی آثار مختلفه از و صادر شود بر وفق ارادت چون
یکی از آن قومی بر دیگری غالب شود آن گیر مقهور یا مقهور شود یکی
قوت ناطقه که از آن نفس ملکی و نفس مطمئنه گویند و آن مبدی فکر و تخیل
و شوق بنظر رحمت ائمه است دوم قوت غضبی که از آن نفس سبعی
نفس نوا می گویند و آن مبدی غضب و دلیری است دام بر اینها
و شوق تسلط و ترفع و جاه و ستوم قوت شهوی که از آن نفس حی
نفس آماره خوانند و آن مبدی شهوت و طلب غذا و شوق لذت است
باکلی و مشارب و مناجیح است پس بعد فضايل نفس بعد این
قومی باشد چه برگاه که حرکت نفس ناطقه باعث اهل باشد و شوق او
با کسب معارف تعلیمی بود و از آن حرکت علم حاصل شود
تبعیت حکمت و چون حرکت نفس سبعی باعث اهل باشد و متقاضی
نفس ملکی شده قناعت کند با آنچه عاقله قسط او میسر نفس را

[illegible]

و با بطلان از سخن ایشان درین موضع بساطت فهم میشود و در دیگر مواضع
 بیکب آن کرده اند و بر تفسیر اول عدالت کمال قوت عملی است
 و بر تفسیر ثانی اختصاص باوند دارد و مگر آنکه گویند استعمال هر یک از
 قوی و اگر چنان قوت نظری باشد تعلق بقوت عملی پیدا رود و بر تفسیر
 ثانی ملکات تشبیه یا اجزای عدالت را یا بمنزله اجزای همچون کیفیت
 عناصر مزاج را که در آن نیز واحداست و مختار حکما بساطت نیست
 بر تفسیر اول ملکات سگانه موقوف علیه عدالت اند ازین رو که کمال
 قوت عملی نیست که هر قوتی در تحت امر او بود و اما تصرف هر یک بزوج
 اعتدال باشد و عدالت عبارت از نیست و ظاهر است که ملکه تصرف
 مجموع ذی عقل لایق بآن بر وجه اعتدال حسب ویت و مصلحت
 بی ملکه اعمال یک یک از آن نمیتواند بود و تفصیل کلام درین معنی
 هرگاه که ملکات سگانه حاصل شود و بر این عقل عملی را قوت استعلا

کمال آنست که قوت عملی است
 و بر تفسیر اول عدالت کمال قوت عملی است
 و بر تفسیر ثانی اختصاص باوند دارد و مگر آنکه گویند استعمال هر یک از
 قوی و اگر چنان قوت نظری باشد تعلق بقوت عملی پیدا رود و بر تفسیر
 ثانی ملکات تشبیه یا اجزای عدالت را یا بمنزله اجزای همچون کیفیت
 عناصر مزاج را که در آن نیز واحداست و مختار حکما بساطت نیست
 بر تفسیر اول ملکات سگانه موقوف علیه عدالت اند ازین رو که کمال
 قوت عملی نیست که هر قوتی در تحت امر او بود و اما تصرف هر یک بزوج
 اعتدال باشد و عدالت عبارت از نیست و ظاهر است که ملکه تصرف
 مجموع ذی عقل لایق بآن بر وجه اعتدال حسب ویت و مصلحت
 بی ملکه اعمال یک یک از آن نمیتواند بود و تفصیل کلام درین معنی
 هرگاه که ملکات سگانه حاصل شود و بر این عقل عملی را قوت استعلا

و بر تفسیر اول عدالت کمال قوت عملی است
 و بر تفسیر ثانی اختصاص باوند دارد و مگر آنکه گویند استعمال هر یک از
 قوی و اگر چنان قوت نظری باشد تعلق بقوت عملی پیدا رود و بر تفسیر
 ثانی ملکات تشبیه یا اجزای عدالت را یا بمنزله اجزای همچون کیفیت
 عناصر مزاج را که در آن نیز واحداست و مختار حکما بساطت نیست
 بر تفسیر اول ملکات سگانه موقوف علیه عدالت اند ازین رو که کمال
 قوت عملی نیست که هر قوتی در تحت امر او بود و اما تصرف هر یک بزوج
 اعتدال باشد و عدالت عبارت از نیست و ظاهر است که ملکه تصرف
 مجموع ذی عقل لایق بآن بر وجه اعتدال حسب ویت و مصلحت
 بی ملکه اعمال یک یک از آن نمیتواند بود و تفصیل کلام درین معنی
 هرگاه که ملکات سگانه حاصل شود و بر این عقل عملی را قوت استعلا

۵
ارست در ابعاد امر بسیار لطیف
و بشود و تو را خوبان که با ما خوش
مهر خورشید میان عشق
و میلا و سوزا نمودار بیاییم
عالم تعلیمی نیست
با دقتی که بویان بسیار شیرین
غریب و دوست دارد و بر روی زمین
در امتدادی حرکت غلبه یکسان
منتهای آن

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

شعبه ریاضیات
فایه امتحانات

صاحب ملکه قوت غضبی را در خیال غیور خوانند و جماع صاحب قوت
 قوت عقلی مستبصر خوانند و حکیم اما چون تعدی بغیر کند موجب قوت
 و رجایی غیر شود و احتشام و است او در قلوب اسخ گردد و روح او بر دم
 هم لازم شود و همانا مراد با تحقق مع دین مقام حکم عقلست و خوب
 مع او و ظاهرست که بدون خوف و رجاء عقل حکم بر لزوم مع او
 دیگران نمیکند چه اگر کسی متعلی با صناعات کمالات باشد تا از و ترقی
 نفع یا تریب ضرری نباشد عقل اقدام بمع او بر کسی واجب اند چون
 یکی ازین دو باشد تقرب با و بذکر جمیل از برای جلب نفع یا دفع ضرر
 بل واجب شمر علی اختلاف مراتب الخوف و الرجاء و هو خیر من محبوب و مرغی
 (ملعه سوم در تحت هر یک از اجناس چهارگان انواع بسیار
 و از آن جمله آنچه شصتست مرقوم قسم مدوین و سطوح قلم بین خواست
 اما انواع حکمت غیر معشوریت لیکن بحسب مشهوریت است اول و کما

اینست که در این کتاب
 در بیان سبب غلبه
 در بیان سبب غلبه
 در بیان سبب غلبه
 در بیان سبب غلبه

اینست که در این کتاب
 در بیان سبب غلبه

اینست که در این کتاب
 در بیان سبب غلبه

اینست که در این کتاب
 در بیان سبب غلبه

اینست که در این کتاب
 در بیان سبب غلبه

اینست که در این کتاب
 در بیان سبب غلبه

اینست که در این کتاب
 در بیان سبب غلبه

اینست که در این کتاب
 در بیان سبب غلبه

اینست که در این کتاب
 در بیان سبب غلبه

اینست که در این کتاب
 در بیان سبب غلبه

اینست که در این کتاب
 در بیان سبب غلبه
 اینست که در این کتاب
 در بیان سبب غلبه
 اینست که در این کتاب
 در بیان سبب غلبه
 اینست که در این کتاب
 در بیان سبب غلبه

[illegible]

دوم سرعت فهم سوم صفای ذهن چهارم سهولت تعلم پنجم حسن تعقل
 ششم حفظ هفتم تذکر اما ذکا ملکه سرعت استنتاج مطالب
 سولت استخراج نتایج از مقدمات است و حصول آن منوط بکثرت
 مزاولت مقدمات بتجربه خواهد بود و اما سرعت فهم ملکه انتقال از ملزومات
 بلوازم فی کثرتی نیاده بمانافرق میان این دو آنست که اول سرعت
 در حرکت فکر است و ثانی در غیر فکر چون انتقال از ملزومات تصویبه
 بلوازم آن یا از تضایا بعکس مستویه یا عکس نقیض و اما صفای ذهن
 ملکه استعداد استخراج مطلوبست بی اضطراب و تشویش و اما
 سهولت تعلم ملکه توجه کلی بمطلوبست تا بی ممانعت خواطر متفرقه بآسانی
 اکتساب تواند نمود و اما حسن تعقل آنست که در بحث و استکشاف از
 هر مطلبی حدی لائق با و نگاه دارد تا نه ایهامی در جیب نیاید نه استعمال
 شئی زائد و اما تحفظ آنست که صور محموله یا محسوسه نیکو ضبط نماید تا بیک

[illegible]

در وقت غصه و غضب و در وقت خشم و خفت و در وقت
 اول جفا و آن با خصلت نفس است در وقت استعجال از ارتکاب قبیح
 بجهت احتراز از استحقاق مذمت و در حدیث نبویست علیه افضل تفضل
 و کمال التیجات ایحیاء خیر کلمه دوم رفق و آن انقیاد نفس است اموی
 که حادث شود از طریق تبرع سوم حسن فهمی و آن کمال نیست
 به کمال چهارم مسامحت و آن محاملت است در وقت تصادم آرا
 مختلفه و تراکم اموائی شتم و قبحم و عت است و آن سکون نفس است
 در وقت حرکت شت و شتم صبر و آن مقاومت نفس است با هوا
 ملازمت لذات قبح از و صد و نیا به قال الله تعالی و اما من خان
 مقام ربه و نمی انگشت عن النوی فان انجته بی الماوی یعنی صبرا
 و قسم کرد و داند کی صبر از مطلوب دوم صبر و مکروه و قسم ثانی تعلل
 بقوت غضبی دارد و علیه صبر زیور معاقه ثبوت و قوت است چنانچه

در وقت غصه و غضب و در وقت خشم و خفت و در وقت
 اول جفا و آن با خصلت نفس است در وقت استعجال از ارتکاب قبیح
 بجهت احتراز از استحقاق مذمت و در حدیث نبویست علیه افضل تفضل
 و کمال التیجات ایحیاء خیر کلمه دوم رفق و آن انقیاد نفس است اموی
 که حادث شود از طریق تبرع سوم حسن فهمی و آن کمال نیست
 به کمال چهارم مسامحت و آن محاملت است در وقت تصادم آرا
 مختلفه و تراکم اموائی شتم و قبحم و عت است و آن سکون نفس است
 در وقت حرکت شت و شتم صبر و آن مقاومت نفس است با هوا
 ملازمت لذات قبح از و صد و نیا به قال الله تعالی و اما من خان
 مقام ربه و نمی انگشت عن النوی فان انجته بی الماوی یعنی صبرا
 و قسم کرد و داند کی صبر از مطلوب دوم صبر و مکروه و قسم ثانی تعلل
 بقوت غضبی دارد و علیه صبر زیور معاقه ثبوت و قوت است چنانچه

در وقت غصه و غضب و در وقت خشم و خفت و در وقت
 اول جفا و آن با خصلت نفس است در وقت استعجال از ارتکاب قبیح
 بجهت احتراز از استحقاق مذمت و در حدیث نبویست علیه افضل تفضل
 و کمال التیجات ایحیاء خیر کلمه دوم رفق و آن انقیاد نفس است اموی
 که حادث شود از طریق تبرع سوم حسن فهمی و آن کمال نیست
 به کمال چهارم مسامحت و آن محاملت است در وقت تصادم آرا
 مختلفه و تراکم اموائی شتم و قبحم و عت است و آن سکون نفس است
 در وقت حرکت شت و شتم صبر و آن مقاومت نفس است با هوا
 ملازمت لذات قبح از و صد و نیا به قال الله تعالی و اما من خان
 مقام ربه و نمی انگشت عن النوی فان انجته بی الماوی یعنی صبرا
 و قسم کرد و داند کی صبر از مطلوب دوم صبر و مکروه و قسم ثانی تعلل
 بقوت غضبی دارد و علیه صبر زیور معاقه ثبوت و قوت است چنانچه

حضرت عزت عزت کلمه تمام مکارم اخلاق و مادی طلاق توفیق
و دفاق راضی علیه و سلم میفرماید قاضی بن کما صبر اولو العزم
من الرسل یعنی در تحمل مشاق و ثبوت بر کاره و واقفت با دیگر انبیا
تقریباً بارگاه کبریا و مویذ ان بخلعت صطفت و اجتبا اند شیمه ذات
کریمه ساز و از احادیث مشهوره است القبر مفتاح النجاة و در حدیث
دیگر است القبر مع الصبر و در حقیقه صغری که حکمای و فیلسوفان
و معابد آویخته بودند مکتوب بوده که همچنانکه اهرن طبعاً عاشق طغیاست
ظفر طوطا طالب صبرست بنظم قناعت و ان استخفاف نفس است
بما کمل و مشارب و ملایس و غیره و الکفا بقدر ضرورت از جهت تناسل
بأن نه از جهت حرص جمع مال که آن تغییر است و شرعاً عقلاً مذموم بخلاف
اول که کمال محمدت موسوسست چنانچه در کلام صادق مصدق و اوست
القناعة کسفة لا یفنی الثمن و قاروان طمینان نفس است

تحریر کتاب حضرت تمام مکارم اخلاق علیہ الشیخۃ من الله الخلاق فرمود
 العجده من شیطان و الشانی من الرحمن و در احکام شریعت الانام
 حلیه الصلوٰۃ و السلام مبالغه و نبی از تعجیل مرتبه است که امام ما ورد
 که از اکابر علمای این دین و انسانی شریعتین است تصریح نموده که اگر
 کسی را خوف فوت نماز جمعه باشد با وجود آن در راه فتن تعجیل نماید
 و جایزانی و قتال انحراف بخوبی نهم و عیست و آن ملازمت است
 بر اعمال نیکو و افعال پسندیده قال الله تعالی ان اولی الامر
 المؤمنون و هم انتظام و آن نیست که نفس را تقدیر امور و وجه لیاقت
 و حسب مصلحت ملکه شود بایز و هم حریت و آن نیست کتاب است
 مکاسب جمیله لائقه و صرف آن در مصارف فائده و مستناع
 نزولت مکاسب فیمیه و صرف در مصارف قبیحه و از دهم سخا و آن ملکه
 عدم مبالغات بانفاق است آنچه باشد بانکه باید چند آنکه شاید برسانم

[illegible]

یکی از میان ایشان از قتل خلاص یافت فرمود که چیزی نرسد و
گفت که همه بکشش این را بگذاز زیرا که او نیست و سخاوت او
نزد ما شکرت و در اخبار آمده است که الله تعالی وی بپوشید
علیه السلام کرد و فرمود که سامری را کشت زیرا که او نیست و در
حدیث نبویست انجنته و الا انجیار و در تحت سخاوت بسیار است
و تفصیل آن از منظومات چشم توان داشت و بیاورد است که شجاعت
غالب است از سخاوت می باشد چه هرگاه که نفس تحمل خطا
و تثبیت در سخاوت که منطقت بلاک باشد مگر در دودنیل روح نرسد
خطیر نماید بر این نقصان و فوات مال او را در نظر هست بسیار در نیاید
و خلاف این بعایت نادرست و استلزام سخاوت شجاعت
اکثری نیست اگر چه بیشتر از استلزام دیگر ملکات است اما انواعی که
در تحت جفس عدل است هم دوازده است اول صداقت و دلالت

یکی از میان ایشان از قتل خلاص یافت فرمود که چیزی نرسد و گفت که همه بکشش این را بگذاز زیرا که او نیست و سخاوت او نزد ما شکرت و در اخبار آمده است که الله تعالی وی بپوشید علیه السلام کرد و فرمود که سامری را کشت زیرا که او نیست و در حدیث نبویست انجنته و الا انجیار و در تحت سخاوت بسیار است و تفصیل آن از منظومات چشم توان داشت و بیاورد است که شجاعت غالب است از سخاوت می باشد چه هرگاه که نفس تحمل خطا و تثبیت در سخاوت که منطقت بلاک باشد مگر در دودنیل روح نرسد خطیر نماید بر این نقصان و فوات مال او را در نظر هست بسیار در نیاید و خلاف این بعایت نادرست و استلزام سخاوت شجاعت اکثری نیست اگر چه بیشتر از استلزام دیگر ملکات است اما انواعی که در تحت جفس عدل است هم دوازده است اول صداقت و دلالت

و در تحت جفس عدل است هم دوازده است اول صداقت و دلالت

و بشرط محافظت بر قانون عدالت و اما حسن قضا است که حقوق
مردم بجز از خود را از دست ندهد و در دار و اما تود طلب است
اکفا و افاضت بطیب کلام و انعام و اکرام و دیگر سیاب که موجب
جلب محبت گوناگند شد و اما تسلیم است که با حکام الهی و نواب شرعی
و اوضاع نبوی و نظائر آن از رسوم ائمه شریعت و مشایخ طریقت
رضاد و بخش قبول ملتی نماید و اگر چه موافق طبع او نباشد حضرت
رب الارباب در کتاب اجماز انتساب تسلیم را بابلغ و جی از سباید
موقوف علیه ایمان داشته گما قال تعالی فَاَوْبِكْ لَایُؤْمِنُونَ
حسّی تحسّن کوک فَمَا شِئْتُمْ بِمَنْ تَعْبُدُونَ فَاِنِیْ لَنُغْنِیَنَّکُمْ
مِنْ دُنْیَاکُمْ وَنُغْنِیَنَّکُم مِّنْ دُنْیَاکُمْ وَنُغْنِیَنَّکُم مِّنْ دُنْیَاکُمْ وَنُغْنِیَنَّکُم مِّنْ دُنْیَاکُمْ
و کفایت بشری نباشد و اندیشه را در آن مجال تصرف صورت نهند و
زیاد نقصان تعمیل و تاخیر طلبه توکیل نعم الوکیل و خیالات فضول را ببرد

[illegible]

و نم غیر ستناهی از خزانۀ الطاف الهی بر وفاقت کرده و شایان
حضرت او از ملائک انبیاء و صحابه و تابعین اولیا و حکمای ستاین
و انقیاد احکام شریعت و التزام وظائف رسوم ملت بلکه از دین و تقوی
و تحریر معاصی که مکمل این معنیست شعار و دثار خود سازد و در تک تفصیل
عبادت شریعت و چون بحث حکمت از اشیا بر وجهیست که عقل
به استقلال بان تواند رسید و تفصیل احکام شرعی از حیث استقلال
عقل خارجست و قصار میسر که عقل درین امور نحوشتی از اجمال است
چه جز نبوت راه بنماخانه اسرار شریعت نتوان بر و پس احکام
فقهی من حیث الاجمال داخل حکمت عملی باشد و من حیث تفصیل
خارج نیست انواع فضائل و از ترکیب بعضی بعضی اخلاق نامحصول
متولد شود و حکما گفته اند چنانکه امرجه و اشخاص متفاوتست و شخص
بریک مزاج نمیتواند بود اخلاق نیز متخالفست تا و نفس بر یک خلق بنا

و نم غیر ستناهی از خزانۀ الطاف الهی بر وفاقت کرده و شایان حضرت او از ملائک انبیاء و صحابه و تابعین اولیا و حکمای ستاین و انقیاد احکام شریعت و التزام وظائف رسوم ملت بلکه از دین و تقوی و تحریر معاصی که مکمل این معنیست شعار و دثار خود سازد و در تک تفصیل عبادت شریعت و چون بحث حکمت از اشیا بر وجهیست که عقل به استقلال بان تواند رسید و تفصیل احکام شرعی از حیث استقلال عقل خارجست و قصار میسر که عقل درین امور نحوشتی از اجمال است چه جز نبوت راه بنماخانه اسرار شریعت نتوان بر و پس احکام فقهی من حیث الاجمال داخل حکمت عملی باشد و من حیث تفصیل خارج نیست انواع فضائل و از ترکیب بعضی بعضی اخلاق نامحصول متولد شود و حکما گفته اند چنانکه امرجه و اشخاص متفاوتست و شخص بریک مزاج نمیتواند بود اخلاق نیز متخالفست تا و نفس بر یک خلق بنا

این سخن را در هر کس که در علم و ادب و اخلاق و سیاست و معاش و معاد و در هر یک از اینها
 و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها
 و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها
 و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها

از نایب آستان تعبیر کنند و بر وفور دانش ایشان گواهی دهند
 حال آنکه ایشان را یقین و اطمینان هیچ مسئله نباشد و در نفس ایشان
 هیچ نقش راسخ نه و حال ایشان در شبهه اعملا و اندکها همچون حال
 بعضی حیوانات است و محاکات افعال و اقوال انسانی چون در سگ
 یا گاو و کان در شبهه با لغات
 کوزیر پر شمع و کوه مرده برود و بعضی از ایشان باشند که در هیچ
 مطلب از عان حق صریح نمایند و در هر بحث اگر چه ظاهر باشد خواهند
 اظهار تصرف و قناعت کنی مازند کنند و با عیاط معنویه بتدیان ادگان انباشت
 و با آنکه در مسائل قیسنیه که بهم را در آن مجال مزاحمت نیست خلعت
 نمیتوانند کرد و در مطالب عالی و عادی بمانند و پس باطل بلباس حق و تصویر
 ظن و تخمین بصورت علم و یقین نمایند و از تحقیق و تدقیق تمیزند چون
 حکمت اعلی مارج کمال است و معرفت آن جز حکیم حاصل

و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها
 و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها
 و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها
 و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها
 و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها

این سخن را در هر کس که در علم و ادب و اخلاق و سیاست و معاش و معاد و در هر یک از اینها
 و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها
 و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها و در هر یک از اینها

تفرقه میان این طائفه و حکما بر اکثر مردم متعین باشد که در مقابل محبت
چنانکه جسمی از لذات دنیوی اعراض کنند از برای چیزی از
جنس که پیش از آن باشد چون اکثر تا در زمان که اظهار به او اقامت نمود
و جبال صیبه عوام سازند تا بدان بسطیده با عراض فاشه بود
و اعراض کاسه دنیوی توپل جویند یا آنکه از آن لذات انکاسی
نداشته باشند چون ابن مبال و سابق که از شهر باور شدند به جهت
آنکه از کثرت تناول و تعاطی از آن لذات ملال و کلال پشان
راه یافته باشند یا آنکه در اصل فطرت را بنا بر مرض نقصان شسته
و ایشان باشد یا بجهت خوف از آلام و امراض یا اطلاع مردم و تنج
که بر آن ترش بتواند شد و این طائفه عیفت نباشند و اما در بنیاد
عمل اسخیا ساد شود و کسی که سخی نباشد چون جمعی که بدل مان بجهت
تمتع از شہوات نمایند یا بجهت ^{حقیقت} یا یا بطمع فرید جاو و جلال یا دفع ضرر

۴۹
 تفرقه میان این طائفه و حکما بر اکثر مردم متعسر باشد که با در مقابل
 همچنانکه بسعی از لذات دنیوی اعراض کنند از برای چیزی از
 نفس که پیش از آن باشد چون اکثر تا در زمان که اظهار ادا و اتمام
 و جبال صید عوام سازند تا بدان وسیله با اعراض فاسد بود
 و اعراض کاسه دنیوی توپل جویند یا آنکه از آن لذات آگاه
 نه داشته باشند چون این مبالغه و رسایق که از شهر باور شده است
 آنکه از گشت تناول و تعاطی از آن لذات ملال و کلال پشان
 راه یافته باشد یا آنکه در اصل فطرت را بنا بر مرض نقصان شسته
 و ایشان باشد یا بجهت خوف از آلام و امراض یا اطلاع مردم و توبیح
 که بر آن تشریب تواند شد و این طائفه عیفت نباشند و اما در نجاه
 عمل اسخیا ساد شود و کسی که نمی نباشد چون جمعی که بذل مان بجهت
 تمتع از شهوات نمایند یا بجهت ریای یا بطمع فرید جا و جلال یا دفع

دشوار و اینچنین کسان نمی نباشند بلکه نمی بحقیقت آنکست که میل ال
نه اثر بر اشیاء ضعیفی کند بلکه برای آنکه سخاوت ملکه شریفیت در آنها
مطلوب و اگر بغیر ازین چیزی دیگر وجه قصد او باشد ثانیاً و بعضی
تواند بود چنانچه در افعال الله تعالی اشارتی باین معنی نیست و اما در عبادت
افعال شبیه بان از غیر شمعان صادر شود چون جمعی که بجاها سے
خطرناک و کارهای بولناک قیام نمایند از جهت طلب مالی یا جایی یا
غیر آن از مطالب باعث بران حرص و مطلوب باشند نه ملکه شجاعت
چون عیار آن که تحمل ضرب شدید خویش نماید بل قطع و قتل نمایند
تا نام ایشان در میان انبای خفس که در زو ائل ایشان شریکند نهاد
و کسی که برای دفع ملامت قاربع اخوان یا خوف سلطانی یا نظائر آن
اقدام بران افعال نماید یا آنکه مکرراً بطریق اتفاق منظر شده باشد و آن
منظر گذشته و این طوائف شجاع نباشند بلکه شجاع کسی است که همت

2000

۶۶
 سلام به کرم و شمع
 به خیر و نصرت و کرم و شمع
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

سهام قصد واجب را حسابت این ملکه فاضله نباشد بر قیاس آنچه
در دیگر ملکات مبدئ گشت و اما افعال شجاع چون شیر و غیره اگر چه
شبیه است بشجاعت از وجه مباین است یکی آنکه ایشان غلبه و
تفوق خود و ثوق دارند و طبع ایشان غلبه اند پس اقدام ایشان
بر آن طبیعت غلبه قدرت است بطبیعت شجاعت و دیگر آنکه مثل ایشان
غالباً در مقاومت مثل مبارزی قوی تمام سلاست که با ضعیف عاجز
مبارت نماید و مثل این در افعال شجاع نیست و دیگر آنکه آنچه ملک
فضیلت است که آن عقل است تا تمام قوی مطیع و تقوا و او شوند و ایشان
مفقود است و شجاع بحقیقت کسی باشد که افعال شجاعت بمقتضا
حکم از و صادر شود و غرض اصلی او نفس فضیلت باشد و هر آنکه
خدا را و از ارتکاب قبیح زیاده از خدا و او باشد از انصرام حیات و قتل
جسم و از اذیات مذموم اولی چنانچه گفته اند انما الدار الداعیه

[illegible]

سیدان و اراستگان
که بپای تو ایامی شود زنده
بودیم مولانا محمد
محمد علی و عیسی
نعمت الله علیهما السلام
در این مجلس شریف

۱- این کتاب از کتابهای معتبر است
 ۲- این کتاب از کتابهای معتبر است
 ۳- این کتاب از کتابهای معتبر است
 ۴- این کتاب از کتابهای معتبر است
 ۵- این کتاب از کتابهای معتبر است
 ۶- این کتاب از کتابهای معتبر است
 ۷- این کتاب از کتابهای معتبر است
 ۸- این کتاب از کتابهای معتبر است
 ۹- این کتاب از کتابهای معتبر است
 ۱۰- این کتاب از کتابهای معتبر است

تعظیم شمع بجان و کرم ایشان جمیع خصوصاً بر مالکان از مکرر در این
 و مالکان اینست که گامگاری و سالکان مساک شهر یاری چه این
 کریمه با کرم نفاس نفس است و در بازار کار از معامله می کنند چون
 سپهر تیر ملا کرد و با عیالی دولت متعلقه نمایند پس نشاید که شاید
 با مال و اسباب ایشان مصداق است نماید یا باندگی بهر دو ایشان
 عتاب فرماید و اما فعل جماعتی که خود را گشته از خوف فقری یا از بین
 زوال مالی یا جایی یا از تقاضای بعضی بر بدلی عمل کردن التماس است
 از شجاعت چه شجاع و بی شجاعت حال صبر باشد و تحمل شدائد قادر و
 هر صورت از اضطراب متعطف بلکه این فعل مقتضای جن است و ماسکه
 و بحسب شرع موجب لعنت است چنانچه در احادیث صحیح و وارد و
 ازین مباحث معلوم شد که عفت و سخاوت و شجاعت بکمال حاصل
 نشود الا حکیم را و اما در عدالت افعال شبیه یا فعال عادلان از
 جمع

۱- این کتاب از کتابهای معتبر است
 ۲- این کتاب از کتابهای معتبر است
 ۳- این کتاب از کتابهای معتبر است
 ۴- این کتاب از کتابهای معتبر است
 ۵- این کتاب از کتابهای معتبر است
 ۶- این کتاب از کتابهای معتبر است
 ۷- این کتاب از کتابهای معتبر است
 ۸- این کتاب از کتابهای معتبر است
 ۹- این کتاب از کتابهای معتبر است
 ۱۰- این کتاب از کتابهای معتبر است

۱- این کتاب از کتابهای معتبر است
 ۲- این کتاب از کتابهای معتبر است
 ۳- این کتاب از کتابهای معتبر است
 ۴- این کتاب از کتابهای معتبر است
 ۵- این کتاب از کتابهای معتبر است
 ۶- این کتاب از کتابهای معتبر است
 ۷- این کتاب از کتابهای معتبر است
 ۸- این کتاب از کتابهای معتبر است
 ۹- این کتاب از کتابهای معتبر است
 ۱۰- این کتاب از کتابهای معتبر است

بیش از یکی نتواند بود و خطوط غیر مستقیمه متناسبی باشد پس استقامت در طریق
کمال جز بیکسبج نتواند بود و آن خوف آن را مناجیح غیر متناسبی باشد
چون در یافتن وسط حقیقه در غایت صعوبتست و بعد از یافت ثبات بر آن
صعب استقامت بر جاده اعتدال در غایت تشدد و اسکال باشد و لهذا
حضرت ابدی ثقلین الی الصراط المستقیم علیه افضل التحمیه و ایم فرمود
شیخین سوره هود چه در اینجا امر استقامت دارد است اینجا که می فرماید
فاستقیم کما امرت و اینست که صراط مستقیم را در السنه نبوت صفت
کرده اند که از موسی بار کثیر و از شمشیر نیز ترست و همانا که صراط مستقیم که سوره هود
فاتحه مشتمل بر طلب است بهین معنی تواند بود چون در عظامی حکما
و اساطین اولیا مقرر است که امور سهوی که مخبر صادق آن عدو و
فرموده تا ما صور اخلاق اعمال است که در موطن معا و حکم تربیان صورت
بر انسان ظاهر خواهد شد چنانچه فرموده الله اناس نیاکم فاذا ماتوا انشبهوا

بیش از یکی نتواند بود و خطوط غیر مستقیمه متناسبی باشد پس استقامت در طریق
کمال جز بیکسبج نتواند بود و آن خوف آن را مناجیح غیر متناسبی باشد
چون در یافتن وسط حقیقه در غایت صعوبتست و بعد از یافت ثبات بر آن
صعب استقامت بر جاده اعتدال در غایت تشدد و اسکال باشد و لهذا
حضرت ابدی ثقلین الی الصراط المستقیم علیه افضل التحمیه و ایم فرمود
شیخین سوره هود چه در اینجا امر استقامت دارد است اینجا که می فرماید
فاستقیم کما امرت و اینست که صراط مستقیم را در السنه نبوت صفت
کرده اند که از موسی بار کثیر و از شمشیر نیز ترست و همانا که صراط مستقیم که سوره هود
فاتحه مشتمل بر طلب است بهین معنی تواند بود چون در عظامی حکما
و اساطین اولیا مقرر است که امور سهوی که مخبر صادق آن عدو و
فرموده تا ما صور اخلاق اعمال است که در موطن معا و حکم تربیان صورت
بر انسان ظاهر خواهد شد چنانچه فرموده الله اناس نیاکم فاذا ماتوا انشبهوا

بیش از یکی نتواند بود و خطوط غیر مستقیمه متناسبی باشد پس استقامت در طریق
کمال جز بیکسبج نتواند بود و آن خوف آن را مناجیح غیر متناسبی باشد
چون در یافتن وسط حقیقه در غایت صعوبتست و بعد از یافت ثبات بر آن
صعب استقامت بر جاده اعتدال در غایت تشدد و اسکال باشد و لهذا
حضرت ابدی ثقلین الی الصراط المستقیم علیه افضل التحمیه و ایم فرمود
شیخین سوره هود چه در اینجا امر استقامت دارد است اینجا که می فرماید
فاستقیم کما امرت و اینست که صراط مستقیم را در السنه نبوت صفت
کرده اند که از موسی بار کثیر و از شمشیر نیز ترست و همانا که صراط مستقیم که سوره هود
فاتحه مشتمل بر طلب است بهین معنی تواند بود چون در عظامی حکما
و اساطین اولیا مقرر است که امور سهوی که مخبر صادق آن عدو و
فرموده تا ما صور اخلاق اعمال است که در موطن معا و حکم تربیان صورت
بر انسان ظاهر خواهد شد چنانچه فرموده الله اناس نیاکم فاذا ماتوا انشبهوا

بیداران را از آن معنی آگاهی میدهد و در این معنی در مواضع متعدد و در کتب
 و سنت تصریح و تلویح مودعی شده است و مادر آن صور خواهر از زعمای
 و خواه از مکار اعمال و اخلاق است که درین فشار انداخته باشد چنانچه
 فحواهی کریمه و آن جَنَّمَ لَجْنَتُهُ بِالْكَافِرِينَ و حدیث نبوی که فرموده
 اَلَّذِي يَشْرَبُ فِيْ اَيَّةِ الْذَّبِّ وَالْفَقْصَةِ اِنَّمَا يَجْرُ حَرْفِيْ بَطْنِهِ نَارَ جَهَنَّمَ
 و آن آرض الْجَنَّةِ قِنَاعٌ وَ غَرَسَهَا مِسْحَانُ الشَّهِدِ وَ بَكْمِهِ اَفْصَا حِیْ
 از آن مینماید اگر طالب صادق عبار خیالات واد بام ایش و یو
 بصیرت باز نشاند و قرب فطانت را از رقبه تقلید اهل سووم بر باند
 بلکه حدیث مشهور که نیا مَرْزَقَةُ الْآخِرَةِ وَ نَدَا بِمَعْنَى سَیْکُنْدَ اِکْرَکُوش

هموش استماع رودیت	و بمقام باخورد و چه ش گفت با
کاسی نور چشم من بکشته ز رو	این نابرین مقدمات صراط مستقیم
آخری که بحسب نص انبیاء در موطن حشر جمع نم گشته مثال توسط	

این معنی است که در مواضع متعدد و در کتب و سنت تصریح و تلویح مودعی شده است و مادر آن صور خواهر از زعمای و خواه از مکار اعمال و اخلاق است که درین فشار انداخته باشد چنانچه فحواهی کریمه و آن جَنَّمَ لَجْنَتُهُ بِالْكَافِرِينَ و حدیث نبوی که فرموده اَلَّذِي يَشْرَبُ فِيْ اَيَّةِ الْذَّبِّ وَالْفَقْصَةِ اِنَّمَا يَجْرُ حَرْفِيْ بَطْنِهِ نَارَ جَهَنَّمَ و آن آرض الْجَنَّةِ قِنَاعٌ وَ غَرَسَهَا مِسْحَانُ الشَّهِدِ وَ بَكْمِهِ اَفْصَا حِی از آن مینماید اگر طالب صادق عبار خیالات واد بام ایش و یو بصیرت باز نشاند و قرب فطانت را از رقبه تقلید اهل سووم بر باند بلکه حدیث مشهور که نیا مَرْزَقَةُ الْآخِرَةِ وَ نَدَا بِمَعْنَى سَیْکُنْدَ اِکْرَکُوش

این معنی است که در مواضع متعدد و در کتب و سنت تصریح و تلویح مودعی شده است و مادر آن صور خواهر از زعمای و خواه از مکار اعمال و اخلاق است که درین فشار انداخته باشد چنانچه فحواهی کریمه و آن جَنَّمَ لَجْنَتُهُ بِالْكَافِرِينَ و حدیث نبوی که فرموده اَلَّذِي يَشْرَبُ فِيْ اَيَّةِ الْذَّبِّ وَالْفَقْصَةِ اِنَّمَا يَجْرُ حَرْفِيْ بَطْنِهِ نَارَ جَهَنَّمَ و آن آرض الْجَنَّةِ قِنَاعٌ وَ غَرَسَهَا مِسْحَانُ الشَّهِدِ وَ بَكْمِهِ اَفْصَا حِی از آن مینماید اگر طالب صادق عبار خیالات واد بام ایش و یو بصیرت باز نشاند و قرب فطانت را از رقبه تقلید اهل سووم بر باند بلکه حدیث مشهور که نیا مَرْزَقَةُ الْآخِرَةِ وَ نَدَا بِمَعْنَى سَیْکُنْدَ اِکْرَکُوش

این کتاب در بیان اصول و فروع اخلاق است
 و در بیان این که هر کس در این راه
 پیش قدمی کند به سعادت و بهشت
 می رسد و اگر نه به شقاوت و جهنم
 می رسد و این کتاب را هر کس
 بخواند و عمل کند به او
 ثواب عظیمی داده شده است
 و این کتاب را هر کس بخواند
 و عمل کند به او ثواب عظیمی
 داده شده است و این کتاب را
 هر کس بخواند و عمل کند به او
 ثواب عظیمی داده شده است

بر اعمال و خصال باشد و حسن مشال اطراف که رو بلند و سر که امرو
 برین صراط مستقیم ثابت قدم بوده از سلوک منهج اعتدال تجاوز ننماید
 و آخرت بران صراط مستقیم تواند گذشت و بهشت باقی که موطن پاک
 تواند رسید و هر که درین نشأ ازین صراط مستقیم انحراف جوید درخت
 بران صراط تواند گذشت و در دوزخ که جامی عاصیانست بماند و از فیض
 منقولست که هر ملکه که انسان کسب میکند سبب و شملی باشد
 که بعد از قطع تعلق مصاحب ملازم او باشد این خیر و خیر و ان شر و شر
 پس باید که انسان احتیاط نماید تا چه مصاحب برای خود پدید آید
 و بدان که وسط را بدو معنی اطلاق میکنند یکی وسط حقیقی که نسبت بطریق
 علی السواء باشد مانند چهار که وسطست میان دو شش و آیین همو بعد
 حقیقیست که اطباء دلائل بر نفی آن اقامت میکنند و دیگر وسط اعتباری
 بمنزله محبت است نوعی شخصی که اطباء اثبات میکنند و وسطی که درین علم

این کتاب در بیان اصول و فروع اخلاق است
 و در بیان این که هر کس در این راه
 پیش قدمی کند به سعادت و بهشت
 می رسد و اگر نه به شقاوت و جهنم
 می رسد و این کتاب را هر کس
 بخواند و عمل کند به او
 ثواب عظیمی داده شده است
 و این کتاب را هر کس بخواند
 و عمل کند به او ثواب عظیمی
 داده شده است و این کتاب را
 هر کس بخواند و عمل کند به او
 ثواب عظیمی داده شده است

این کتاب در بیان اصول و فروع اخلاق است
 و در بیان این که هر کس در این راه
 پیش قدمی کند به سعادت و بهشت
 می رسد و اگر نه به شقاوت و جهنم
 می رسد و این کتاب را هر کس
 بخواند و عمل کند به او
 ثواب عظیمی داده شده است
 و این کتاب را هر کس بخواند
 و عمل کند به او ثواب عظیمی
 داده شده است و این کتاب را
 هر کس بخواند و عمل کند به او
 ثواب عظیمی داده شده است

این کتاب در بیان اصول و فروع اخلاق است
 و در بیان این که هر کس در این راه
 پیش قدمی کند به سعادت و بهشت
 می رسد و اگر نه به شقاوت و جهنم
 می رسد و این کتاب را هر کس
 بخواند و عمل کند به او
 ثواب عظیمی داده شده است
 و این کتاب را هر کس بخواند
 و عمل کند به او ثواب عظیمی
 داده شده است و این کتاب را
 هر کس بخواند و عمل کند به او
 ثواب عظیمی داده شده است

معتبر است از قبیل آدم تواند بود است از شرط فضیلت لغت
 با شخص مختلف شود بلکه نظر به ^{ایضا} وقتی و با برای سر فضیلت
 از فضائل هر شخصی ز اول غیر مستثنای باشد و در مقام مراتب
 اعتباری حادث شود چه هرگاه که وسط درین فن قبیل اعتدال شخصی
 و نوعی باشد هرینه از اعراضی بودند عرض المراج و مع مبالغه
 و صف آن بقت و حدت مرتفع شود و همانا طریق رفع این اعتبار آنکه چنانکه
 در مراتب عرض المراج مرتبه است که فضل مراتب و اقربان با عدل
 حقیقت است در مراتب ملکات نیز مرتبه است که فضل آن مراتب
 و مطلوب لذات آن مرتبه است و دیگر مراتب بحسب عه از این مرتبه خالی
 از شوب افراط و تفریط نیستند و چنانکه شخص و نوع و این مراتب است
 فضل نیستند لکن بواسطه ^{بسیار} قریب و محو و در آن مرتبه دارند جو نوع
 و شخص محفوظ می تواند بود و در فضائل نیز فضیلت حقیقی آن مرتبه است

در این مرتبه است از قبیل آدم تواند بود است از شرط فضیلت لغت
 با شخص مختلف شود بلکه نظر به وقتی و با برای سر فضیلت
 از فضائل هر شخصی ز اول غیر مستثنای باشد و در مقام مراتب
 اعتباری حادث شود چه هرگاه که وسط درین فن قبیل اعتدال شخصی
 و نوعی باشد هرینه از اعراضی بودند عرض المراج و مع مبالغه
 و صف آن بقت و حدت مرتفع شود و همانا طریق رفع این اعتبار آنکه چنانکه
 در مراتب عرض المراج مرتبه است که فضل مراتب و اقربان با عدل
 حقیقت است در مراتب ملکات نیز مرتبه است که فضل آن مراتب
 و مطلوب لذات آن مرتبه است و دیگر مراتب بحسب عه از این مرتبه خالی
 از شوب افراط و تفریط نیستند و چنانکه شخص و نوع و این مراتب است
 فضل نیستند لکن بواسطه قریب و محو و در آن مرتبه دارند جو نوع
 و شخص محفوظ می تواند بود و در فضائل نیز فضیلت حقیقی آن مرتبه است

در این مرتبه است از قبیل آدم تواند بود است از شرط فضیلت لغت
 با شخص مختلف شود بلکه نظر به وقتی و با برای سر فضیلت
 از فضائل هر شخصی ز اول غیر مستثنای باشد و در مقام مراتب
 اعتباری حادث شود چه هرگاه که وسط درین فن قبیل اعتدال شخصی
 و نوعی باشد هرینه از اعراضی بودند عرض المراج و مع مبالغه
 و صف آن بقت و حدت مرتفع شود و همانا طریق رفع این اعتبار آنکه چنانکه
 در مراتب عرض المراج مرتبه است که فضل مراتب و اقربان با عدل
 حقیقت است در مراتب ملکات نیز مرتبه است که فضل آن مراتب
 و مطلوب لذات آن مرتبه است و دیگر مراتب بحسب عه از این مرتبه خالی
 از شوب افراط و تفریط نیستند و چنانکه شخص و نوع و این مراتب است
 فضل نیستند لکن بواسطه قریب و محو و در آن مرتبه دارند جو نوع
 و شخص محفوظ می تواند بود و در فضائل نیز فضیلت حقیقی آن مرتبه است

و آن استعمال قوت فکرست و آنچه واجبست یا زیاده از قدر بود یا از
 کمتری خوانند و بلکه طرف تفریط و آن تعطیل قوت فکرست بار آورده و در
 استعمال آن واجب تقصیر در استعمال آن بکثره از حد واجب و و از آن
 طرف شجاعت اند و آن شجاعت و صبر و اول طرف افراطست و آن
 اعتدالست بر مسا لک که عقل از انجیل نداند و ثانی طرف تفریط و آن
 از چیزی که حد از آن مستحسن نیست و و و از آن طرف عفت اند و آن شجاعت
 و محمود اول افراطست و آن میل نفس بشهو است زیاده از مقدار مستحسن و
 ثانی تفریط و آن سکون نفسست از حرکت و طلب لذات ضرور
 که شرع عفتل آنرا مستحسن جایز نموده باشد از خمیست یا زیاده از حدی خلعت
 و و و از آن طرف حدتست و آن ظلمست و نظام اول طرف افراط
 و آن تصرف و حقوق مردم اموال ایشانست و ثانی تفریط و آن
 ظلمست از ظلم و نقیصه ادا و در آنچه مستحای او باشد بطریق

و آن استعمال قوت فکرست و آنچه واجبست یا زیاده از قدر بود یا از کمتری خوانند و بلکه طرف تفریط و آن تعطیل قوت فکرست بار آورده و در استعمال آن واجب تقصیر در استعمال آن بکثره از حد واجب و و از آن طرف شجاعت اند و آن شجاعت و صبر و اول طرف افراطست و آن اعتدالست بر مسا لک که عقل از انجیل نداند و ثانی طرف تفریط و آن از چیزی که حد از آن مستحسن نیست و و و از آن طرف عفت اند و آن شجاعت و محمود اول افراطست و آن میل نفس بشهو است زیاده از مقدار مستحسن و ثانی تفریط و آن سکون نفسست از حرکت و طلب لذات ضرور که شرع عفتل آنرا مستحسن جایز نموده باشد از خمیست یا زیاده از حدی خلعت و و و از آن طرف حدتست و آن ظلمست و نظام اول طرف افراط و آن تصرف و حقوق مردم اموال ایشانست و ثانی تفریط و آن ظلمست از ظلم و نقیصه ادا و در آنچه مستحای او باشد بطریق

و آن استعمال قوت فکرست و آنچه واجبست یا زیاده از قدر بود یا از کمتری خوانند و بلکه طرف تفریط و آن تعطیل قوت فکرست بار آورده و در استعمال آن واجب تقصیر در استعمال آن بکثره از حد واجب و و از آن طرف شجاعت اند و آن شجاعت و صبر و اول طرف افراطست و آن اعتدالست بر مسا لک که عقل از انجیل نداند و ثانی طرف تفریط و آن از چیزی که حد از آن مستحسن نیست و و و از آن طرف عفت اند و آن شجاعت و محمود اول افراطست و آن میل نفس بشهو است زیاده از مقدار مستحسن و ثانی تفریط و آن سکون نفسست از حرکت و طلب لذات ضرور که شرع عفتل آنرا مستحسن جایز نموده باشد از خمیست یا زیاده از حدی خلعت و و و از آن طرف حدتست و آن ظلمست و نظام اول طرف افراط و آن تصرف و حقوق مردم اموال ایشانست و ثانی تفریط و آن ظلمست از ظلم و نقیصه ادا و در آنچه مستحای او باشد بطریق

و بعضی بر طرف عدالت راجع میخوانند چنان ظلمت یا نفس خود یا هر
 و چنانکه عدالت جامع جمیع کمالات است ظلم که مقابل است جامع
 جمیع نقائص است و اینجاست که شیخ الاسلام عبد الله انصاری و غیره
 از محققان گفته اند هر چه تا زنده گنا و چرکنا ظلمت یا نفس خود یا دیگری
 باشد بی تا زنده هر چه خواهد که کن که در شریعت یا غیر ازین گناهی

و بعضی گفته اند که اهل طریقت و اکثر غیره اختلاف دارند اما متفقند
 بر آنست که عدالت برسانیدن نهی از ارتکاب و در حدیث صحیح است که عدالت
 ظلم متصل بر روان اعمال مظلوم میشود چنانچه مضمون آیه گردید باطل و
 و لاکین گناوا انفسهم یظلمون بان مشعرست بهمین قیاس مفسر انواع که
 تحت اجناس منسا مندا اعتبار باید نمود **ششم** در بیان
 عدالت اولاً بر سبیل تمیز نمود میشود که باتفاق عقل نقل حقیقت مقدم
 حضرت حق جل و علا از احاطه افهام اولیای متعالیست ظاهر بر او را در

و بعضی بر طرف عدالت راجع میخوانند چنان ظلمت یا نفس خود یا هر
 و چنانکه عدالت جامع جمیع کمالات است ظلم که مقابل است جامع
 جمیع نقائص است و اینجاست که شیخ الاسلام عبد الله انصاری و غیره
 از محققان گفته اند هر چه تا زنده گنا و چرکنا ظلمت یا نفس خود یا دیگری
 باشد بی تا زنده هر چه خواهد که کن که در شریعت یا غیر ازین گناهی
 و بعضی گفته اند که اهل طریقت و اکثر غیره اختلاف دارند اما متفقند
 بر آنست که عدالت برسانیدن نهی از ارتکاب و در حدیث صحیح است که عدالت
 ظلم متصل بر روان اعمال مظلوم میشود چنانچه مضمون آیه گردید باطل و
 و لاکین گناوا انفسهم یظلمون بان مشعرست بهمین قیاس مفسر انواع که
 تحت اجناس منسا مندا اعتبار باید نمود **ششم** در بیان
 عدالت اولاً بر سبیل تمیز نمود میشود که باتفاق عقل نقل حقیقت مقدم
 حضرت حق جل و علا از احاطه افهام اولیای متعالیست ظاهر بر او را در

و بعضی بر طرف عدالت راجع میخوانند چنان ظلمت یا نفس خود یا هر
 و چنانکه عدالت جامع جمیع کمالات است ظلم که مقابل است جامع
 جمیع نقائص است و اینجاست که شیخ الاسلام عبد الله انصاری و غیره
 از محققان گفته اند هر چه تا زنده گنا و چرکنا ظلمت یا نفس خود یا دیگری
 باشد بی تا زنده هر چه خواهد که کن که در شریعت یا غیر ازین گناهی

ملک هستی را ملک و احد نیست
 مهرش آن که غیبه وادی او نیست

و از اینجاست که اساطین ایچکیت و اکا بر شاخ ملت تصدیق فرموده اند که
 وحدت ذاتی حق نوعی دیگر از وحدت است غیر وحدت مادی چنانچه در حدیث
 معتقدین کبیر و امام خیر و وه الواسلین الی الملک اللطیف ابی عبد الله
 محمد بن حنفیه بنی ائمه است من مطوب است الله اجد لا بالعد و لا کالاک
 و تصور این وحدت علی بن ابی طالب علیه السلام از طوری که عقول متجاوین
 و خیز بگشای و عیان بیان توان رسید از جهت صعوبت تصور این
 وحدت است که میفرماید و از ذکر الله و الله اشعارت قلوب الذین
 لا یکونون بالآخره چنانچه امام غیب علیه السلام از محققان تحقیق فرموده اند
 بر تویی مانده که سطح نظر عقل تواند شد و حدیث که بی فروغ این هیچ
 ذره اندازات در خیر ظهوری مطلق شهور تواند بود باطلال آن ابطه بقا
 هیچ فزونی باز افراد موجودات صوت بند و زو جکامی متعالیهین که ایمه

و از این جهت است که اساطین ایچکیت و اکا بر شاخ ملت تصدیق فرموده اند که
 وحدت ذاتی حق نوعی دیگر از وحدت است غیر وحدت مادی چنانچه در حدیث
 معتقدین کبیر و امام خیر و وه الواسلین الی الملک اللطیف ابی عبد الله
 محمد بن حنفیه بنی ائمه است من مطوب است الله اجد لا بالعد و لا کالاک
 و تصور این وحدت علی بن ابی طالب علیه السلام از طوری که عقول متجاوین
 و خیز بگشای و عیان بیان توان رسید از جهت صعوبت تصور این
 وحدت است که میفرماید و از ذکر الله و الله اشعارت قلوب الذین
 لا یکونون بالآخره چنانچه امام غیب علیه السلام از محققان تحقیق فرموده اند
 بر تویی مانده که سطح نظر عقل تواند شد و حدیث که بی فروغ این هیچ
 ذره اندازات در خیر ظهوری مطلق شهور تواند بود باطلال آن ابطه بقا
 هیچ فزونی باز افراد موجودات صوت بند و زو جکامی متعالیهین که ایمه

و از این جهت است که اساطین ایچکیت و اکا بر شاخ ملت تصدیق فرموده اند که
 وحدت ذاتی حق نوعی دیگر از وحدت است غیر وحدت مادی چنانچه در حدیث
 معتقدین کبیر و امام خیر و وه الواسلین الی الملک اللطیف ابی عبد الله
 محمد بن حنفیه بنی ائمه است من مطوب است الله اجد لا بالعد و لا کالاک
 و تصور این وحدت علی بن ابی طالب علیه السلام از طوری که عقول متجاوین
 و خیز بگشای و عیان بیان توان رسید از جهت صعوبت تصور این
 وحدت است که میفرماید و از ذکر الله و الله اشعارت قلوب الذین
 لا یکونون بالآخره چنانچه امام غیب علیه السلام از محققان تحقیق فرموده اند
 بر تویی مانده که سطح نظر عقل تواند شد و حدیث که بی فروغ این هیچ
 ذره اندازات در خیر ظهوری مطلق شهور تواند بود باطلال آن ابطه بقا
 هیچ فزونی باز افراد موجودات صوت بند و زو جکامی متعالیهین که ایمه

کشف و شهود اند مقررست که کمال هر صفتی در آنست که با ضد خود در
تقارب تعانی آید چنانچه در فراموشی و ساهی حسنی ای شاید و غیر
هو الاول و الآخر الطاهر و الباطن و مبین شی و یلیم پس هر چه
که با وجود اشغال بر کثرت احکام قهرمان وحدت درون باشد بهتر
تواند بود و تاثیرات ایقاعات و نباتات مناسبه اشعار و نور و خصوصاً
شرف وحدت تناسب است و اما غریبه که بر وفق اعداد و ترکیب است
قبیل و حکمت مقررست که هر چند مزاج اعدل باشد و حقیقتی اقرب
بهیل صورتی یا نقشه که بر آن مترتب شود و اتم و افضل باشد و لهذا سلسله
مواشی چون مزاج معاون بعد است از وحدت اعتدالی و ... عینه آن
سبب و حفظ ترکیب است فقط و چون از این ترکیب قی کرده برتر باشد
بنای سبب با حفظ ترکیب سبب تغذیه نموده تولید مثل شود چون این
طبقه عروج کرده و اعتدال حیوانی سبب با امار سابقه سبب حرکت می شود

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

چون در این صناعت مقصود است بر نعمات ازان حیثیت که میانه ایشان
حسب حدت و نقل یا میانه از سه مختلفه میان ایشان حسب مقدار
ملازم یا مضاف حاصل شود و تقو اول را علم تالیف خوانند و ثانی را علم
ایضاع و چون دو نفر مختلف و حدت و نقل حاصل شود لامحاله تفاوت
میان ایشان یا بر نسبتی ملازم باشد یا بر نسبتی مضافه اگر تفاوت میان
ایشان مثل نفیسل باشد یا مثل بالقوه ملازم باشد و الا مضاف و مضاف
مثل نفیسل نیست که قدر تفاضل مساوی اقل باشد و این در صورتی
تواند بود که یکی ضعف دیگری باشد مثل چهار و دو و شش و سه از ابعده
وی اکل خوانند و مضاف مثل بالقوه آنکه آن شی که مثل نفیسل نیست
بتضعیف مثل نفیسل تواند شد و این دو قسم است یکی آنکه این قوت ارجا
قدر تفاوت باشد چون شش و چهار که تفاوت میان ایشان بدو
و دو بتضعیف چهار میشود و از نسبت آمد با بجز خوانند و دوم آنکه قوت

چون در این صناعت مقصود است بر نعمات ازان حیثیت که میانه ایشان
حسب حدت و نقل یا میانه از سه مختلفه میان ایشان حسب مقدار
ملازم یا مضاف حاصل شود و تقو اول را علم تالیف خوانند و ثانی را علم
ایضاع و چون دو نفر مختلف و حدت و نقل حاصل شود لامحاله تفاوت
میان ایشان یا بر نسبتی ملازم باشد یا بر نسبتی مضافه اگر تفاوت میان
ایشان مثل نفیسل باشد یا مثل بالقوه ملازم باشد و الا مضاف و مضاف
مثل نفیسل نیست که قدر تفاضل مساوی اقل باشد و این در صورتی
تواند بود که یکی ضعف دیگری باشد مثل چهار و دو و شش و سه از ابعده
وی اکل خوانند و مضاف مثل بالقوه آنکه آن شی که مثل نفیسل نیست
بتضعیف مثل نفیسل تواند شد و این دو قسم است یکی آنکه این قوت ارجا
قدر تفاوت باشد چون شش و چهار که تفاوت میان ایشان بدو
و دو بتضعیف چهار میشود و از نسبت آمد با بجز خوانند و دوم آنکه قوت

افکار

تفاوت در اجزاء باشد که بالقوه عدد و زائد بود و راجع نشود بیک
از نسب طامه آن بر آن چه که بعد از این شروع خواهد شد البته
متفاوت باشد مثل پنجم که یکی زیاد و دیگری باشد چهار سیم
یکی نیست باشد و دیگری یازده که تفاوت میان ایشان چهار
سیمت نیست که اقل است بنسبت یازده و میشود چهار سیم که
قد تفاوت است و اگر اقل غنی اکثر باشد خالی از آن نیست که قد تفاوت
مثل اقل است یا بیشتر اول نسبت نصف ضعف است و از بعدی الکل
خوانند و ثانی نسبت کثیر الانواع و اگر بینها تفاوت جزو است که
بالتقوه عدد زائد است اگر آن جسد نصف و مادون او بعدی
همچون نصف ثلث از ابعاد وسطی گویند آن منحصرست و همین
چه اگر تفاوت ربع و سدس باشد جزو تفاوت نصف کند و اگر
بر سبع و خمس باشد عدد مادون نصف کند و هم اول از ابعاد وسطی را

تفاوت در اجزاء باشد که بالقوه عدد و زائد بود و راجع نشود بیک
از نسب طامه آن بر آن چه که بعد از این شروع خواهد شد البته
متفاوت باشد مثل پنجم که یکی زیاد و دیگری باشد چهار سیم
یکی نیست باشد و دیگری یازده که تفاوت میان ایشان چهار
سیمت نیست که اقل است بنسبت یازده و میشود چهار سیم که
قد تفاوت است و اگر اقل غنی اکثر باشد خالی از آن نیست که قد تفاوت
مثل اقل است یا بیشتر اول نسبت نصف ضعف است و از بعدی الکل
خوانند و ثانی نسبت کثیر الانواع و اگر بینها تفاوت جزو است که
بالتقوه عدد زائد است اگر آن جسد نصف و مادون او بعدی
همچون نصف ثلث از ابعاد وسطی گویند آن منحصرست و همین
چه اگر تفاوت ربع و سدس باشد جزو تفاوت نصف کند و اگر
بر سبع و خمس باشد عدد مادون نصف کند و هم اول از ابعاد وسطی را

تفاوت در اجزاء باشد که بالقوه عدد و زائد بود و راجع نشود بیک
از نسب طامه آن بر آن چه که بعد از این شروع خواهد شد البته
متفاوت باشد مثل پنجم که یکی زیاد و دیگری باشد چهار سیم
یکی نیست باشد و دیگری یازده که تفاوت میان ایشان چهار
سیمت نیست که اقل است بنسبت یازده و میشود چهار سیم که
قد تفاوت است و اگر اقل غنی اکثر باشد خالی از آن نیست که قد تفاوت
مثل اقل است یا بیشتر اول نسبت نصف ضعف است و از بعدی الکل
خوانند و ثانی نسبت کثیر الانواع و اگر بینها تفاوت جزو است که
بالتقوه عدد زائد است اگر آن جسد نصف و مادون او بعدی
همچون نصف ثلث از ابعاد وسطی گویند آن منحصرست و همین
چه اگر تفاوت ربع و سدس باشد جزو تفاوت نصف کند و اگر
بر سبع و خمس باشد عدد مادون نصف کند و هم اول از ابعاد وسطی را

۱۰
تقدیر از خدای عز و جل

مجموعہ اسلامی پتھار
ایک پتھار

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

مجلس

ایمانی و دینی

کتابخانه عمومی

بسم الله الرحمن الرحيم

پس مطلع نظم این من نشود و اینجا معلوم شد که نسبتی که نه بر منوال است
نسب حلقی انسانیت معتبر نیست و نهایت نسب احوالات حلقی بحسب
استقرار و ابعاد کبار است که یکی ضعیف ضعیف دیگری باشد چون
یک چهار و دو صغیر آنکه زائد باشد بحسب یکی از سی و شش جزو سی
باشد و دیگر و مافوق این مراتب معتبر نیست و اما بیان کیفیت رجوع
بآنکه نسبت ضعیفی که از نسبت شلی گویند اصل و شرف نسبت و
از غایت شرف و قرب او بود است آنکه احد طرفی او تمام مقام آن
دیگر میشود و وجهی که چنان ملایمت باقیست یعنی از غرض ضعف باشد
و دیگر نصف و بجای آن نصف ضعف بکار و از یک یک شش استقام
انقسام نیاید و رابطه استیقام انحراف پذیر و مثلاً غنمه که هشت باشد
چون نصف غنمه است که چهار باشد اگر جای چهار هشت دهند و باقی
که سه باشد تا لیف دهند از هشت و بعد می ملائم حادث شود

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

بآنکه میان ایشان اتفاق اولی است و ملائمت ایشان ازین جهت
 که چهار که نصف هشت است با سه ملائمت دارد و اگر از جانب همین
 اعتبار کنی دگونی سه نصف هشت است و میان او و هشت ملائمت
 همین مقصود حاصل شود و چهار تقدر راجع به بعد ذی الاربعه شود
 و اگر پنج را با سه سه ملائمت کنند ملائم آید و راجع با ابعاد و صفات شود و بر آنکه
 میان پنج و هشت نسبتی ملائمت است از ابعاد و صفات و سه قائم مقام
 است یا گوئیم میان دو و نیم و سه نسبت ابعاد و صفات است پنج قائم مقام
 دو و نیم است و این صورتهای تمام متفق با اتفاق ثانی گویند و از اینجا
 فطن صاحب بصیرت را روشن شود که بعد ذی الخمس را چه
 کشید الاضعاف و بعد ذی الاربع راجع میتوان و هشت و بعد ذی الاربع
 بعد ذی الخمس چه اگر در صورت اولی دورا قائم مقام چهار و سه راجع
 بعد ذی الاربع شود و اگر سه اقام تمام هشت شود که در اینجا چه کشید الاضعاف

اولی است و ملائمت ایشان ازین جهت
 که چهار که نصف هشت است با سه ملائمت دارد و اگر از جانب همین
 اعتبار کنی دگونی سه نصف هشت است و میان او و هشت ملائمت
 همین مقصود حاصل شود و چهار تقدر راجع به بعد ذی الاربعه شود
 و اگر پنج را با سه سه ملائمت کنند ملائم آید و راجع با ابعاد و صفات شود و بر آنکه
 میان پنج و هشت نسبتی ملائمت است از ابعاد و صفات و سه قائم مقام
 است یا گوئیم میان دو و نیم و سه نسبت ابعاد و صفات است پنج قائم مقام
 دو و نیم است و این صورتهای تمام متفق با اتفاق ثانی گویند و از اینجا
 فطن صاحب بصیرت را روشن شود که بعد ذی الخمس را چه
 کشید الاضعاف و بعد ذی الاربع راجع میتوان و هشت و بعد ذی الاربع
 بعد ذی الخمس چه اگر در صورت اولی دورا قائم مقام چهار و سه راجع
 بعد ذی الاربع شود و اگر سه اقام تمام هشت شود که در اینجا چه کشید الاضعاف

فطن صاحب بصیرت

فطن صاحب بصیرت

بآنکه میان ایشان اتفاق اولی است و ملائمت ایشان ازین جهت
 که چهار که نصف هشت است با سه ملائمت دارد و اگر از جانب همین
 اعتبار کنی دگونی سه نصف هشت است و میان او و هشت ملائمت
 همین مقصود حاصل شود و چهار تقدر راجع به بعد ذی الاربعه شود
 و اگر پنج را با سه سه ملائمت کنند ملائم آید و راجع با ابعاد و صفات شود و بر آنکه
 میان پنج و هشت نسبتی ملائمت است از ابعاد و صفات و سه قائم مقام
 است یا گوئیم میان دو و نیم و سه نسبت ابعاد و صفات است پنج قائم مقام
 دو و نیم است و این صورتهای تمام متفق با اتفاق ثانی گویند و از اینجا
 فطن صاحب بصیرت را روشن شود که بعد ذی الخمس را چه
 کشید الاضعاف و بعد ذی الاربع راجع میتوان و هشت و بعد ذی الاربع
 بعد ذی الخمس چه اگر در صورت اولی دورا قائم مقام چهار و سه راجع
 بعد ذی الاربع شود و اگر سه اقام تمام هشت شود که در اینجا چه کشید الاضعاف

و نیز می بین سه و چهار و آن بعد ذی الاربعست و بیان ثانی آنکه نسبت
شش به سه بعد ذی الكل است و چون چهار که وسط تالیف است میان
ایشان متوسط سازند و نسبت حاصل شود یکی نسبت چهار به سه و آن بعد
ذی الاربعست و یکی نسبت چهار به شش و آن بعد ذی الخمسست و این
تفصیل و تسمیه نسبت ضعیفی بعد ذی الكل و وجه تسمیه نسبت میان
معلوم شد و چون این تمهید گزارش یافت نسبتین شد که همه ابعاد ملا
رابع نسبت مساوات میشود چه بعد ذی الكل و تفاضل مثل با
و دیگر صد بعد از او از مثل با مثل بالقره است یا از جانب
قد تفاضل یا از جانب احد المتفاوتین یا بالذات یا بوسط چنانچه تفصیل
بیوست پس مریع ملائت ملائت است که مثل وحدت است و قدامی حکما
و تعظیم شان نسبت و استنباط و جوآن و استخراج علوم شریفه بود
آن در وجه آشنای عظیم بود و است و از جمله نسب مشهوره نسبت عدد

۱۰۶
 فی الجمله این نسبت ها را می توان به این صورت بیان کرد
 نسبت اولی میان سه و چهار و آن بعد از آن نسبت میان
 شش و سه بعد از آن نسبت میان هفت و چهار که در این میان
 ایشان متوسط سازند و نسبت حاصل شود یکی نسبت چهار به آن بعد
 از آن نسبت یکی نسبت چهار به شش و آن بعد از آن نسبت یکی
 تفصیل و تسمیه نسبت ضعیفی بعد از آن نسبت یکی و وجه تسمیه نسبت
 معلوم شد و چون این تمهید گزارش یافت نسبتی شد که همه ابعاد و ملا
 رابع نسبت مساوات میشود چه بعد از آن نسبت یکی و تفصیل مثل با
 دیگر صواب است از آن جهت که مثلث با مثلث بالقره است یا از جانب
 قدر تفاضل یا از جانب احد المتفاوتین یا بالذات یا بوسطه چنانچه تفصیل
 بیست و یکم مرجع ملائت ملائت است که مثلث است و قدامی حکما
 و تعظیم شان نسبت و استنباط و جوآن و استخراج علوم شریفه بود
 آن در وجه استنای عظیم بود است و از جمله نسب مشهوره نسبت عد

[illegible][illegible][illegible][illegible]

عالمی و سلطانها عالم از پر تو انوار عدالت گسری و شریعت پروری ایشان
منور و جیب فداک از انعامات عاطفت و حرمت ایشان معطی شست و
مدار امور صحیح جمهور بر احکام شریعت غرا و ملاک مرام مالک بر سوخت
زهرست حق سبحانه و تعالی تا بلال در سایه توحید سلطان خوشبخت
مدارج کمال بر می آید بلال دولت حضرت سلطان سلیمان مکان ایشان را
و ظلال انوار آما حضرت صاحبقران اسکنه زمان مستخدم کاسرودوران
بنایت کمال برانید از عین الکمال زوال مصون و کوب سعادت
و اقبال آن دو نیز فلک است جلال را از صمت بیوط و ابل نامون دارد
بمعنی الحق و کلماته و العارفین بقیات آیات و ایه و صفات منور
ابطاطا لیس گفت عدالت نه جزوست از فضیلت بلکه فضا نیست
چو که مقابل است نه جزوست از ذلالت بلکه همه ذلالت است آن
اولا متعلق بذات شخص است توامی او چنانچه ایمانی بدان فت و انیا

در این عالم از کمال و سلطانها عالم از پر تو انوار عدالت گسری و شریعت پروری ایشان
منور و جیب فداک از انعامات عاطفت و حرمت ایشان معطی شست و
مدار امور صحیح جمهور بر احکام شریعت غرا و ملاک مرام مالک بر سوخت
زهرست حق سبحانه و تعالی تا بلال در سایه توحید سلطان خوشبخت
مدارج کمال بر می آید بلال دولت حضرت سلطان سلیمان مکان ایشان را
و ظلال انوار آما حضرت صاحبقران اسکنه زمان مستخدم کاسرودوران
بنایت کمال برانید از عین الکمال زوال مصون و کوب سعادت
و اقبال آن دو نیز فلک است جلال را از صمت بیوط و ابل نامون دارد
بمعنی الحق و کلماته و العارفین بقیات آیات و ایه و صفات منور
ابطاطا لیس گفت عدالت نه جزوست از فضیلت بلکه فضا نیست
چو که مقابل است نه جزوست از ذلالت بلکه همه ذلالت است آن
اولا متعلق بذات شخص است توامی او چنانچه ایمانی بدان فت و انیا

در این عالم از کمال و سلطانها عالم از پر تو انوار عدالت گسری و شریعت پروری ایشان
منور و جیب فداک از انعامات عاطفت و حرمت ایشان معطی شست و
مدار امور صحیح جمهور بر احکام شریعت غرا و ملاک مرام مالک بر سوخت
زهرست حق سبحانه و تعالی تا بلال در سایه توحید سلطان خوشبخت
مدارج کمال بر می آید بلال دولت حضرت سلطان سلیمان مکان ایشان را
و ظلال انوار آما حضرت صاحبقران اسکنه زمان مستخدم کاسرودوران
بنایت کمال برانید از عین الکمال زوال مصون و کوب سعادت
و اقبال آن دو نیز فلک است جلال را از صمت بیوط و ابل نامون دارد
بمعنی الحق و کلماته و العارفین بقیات آیات و ایه و صفات منور
ابطاطا لیس گفت عدالت نه جزوست از فضیلت بلکه فضا نیست
چو که مقابل است نه جزوست از ذلالت بلکه همه ذلالت است آن
اولا متعلق بذات شخص است توامی او چنانچه ایمانی بدان فت و انیا

در این عالم از کمال و سلطانها عالم از پر تو انوار عدالت گسری و شریعت پروری ایشان
منور و جیب فداک از انعامات عاطفت و حرمت ایشان معطی شست و
مدار امور صحیح جمهور بر احکام شریعت غرا و ملاک مرام مالک بر سوخت
زهرست حق سبحانه و تعالی تا بلال در سایه توحید سلطان خوشبخت
مدارج کمال بر می آید بلال دولت حضرت سلطان سلیمان مکان ایشان را
و ظلال انوار آما حضرت صاحبقران اسکنه زمان مستخدم کاسرودوران
بنایت کمال برانید از عین الکمال زوال مصون و کوب سعادت
و اقبال آن دو نیز فلک است جلال را از صمت بیوط و ابل نامون دارد
بمعنی الحق و کلماته و العارفین بقیات آیات و ایه و صفات منور
ابطاطا لیس گفت عدالت نه جزوست از فضیلت بلکه فضا نیست
چو که مقابل است نه جزوست از ذلالت بلکه همه ذلالت است آن
اولا متعلق بذات شخص است توامی او چنانچه ایمانی بدان فت و انیا

شکر کای و از اهل منزل و دیده اند حضرت یحیی علیه السلام و خاندان نبیین علیهم السلام
 اصابه اکل الحیات فرموده کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتیه یعنی هر یک از
 افراد انسانی را که سر عضا و قوامی انسانی جسمانی خود است و راعی آن جراح
 قوی است هر یک را در روز حساب از احوال رعیت خود سوال خواهند کرد
 و چون فرمود که مقسطان یعنی عادلان بر سر تمامی نور اند اینچنین چون حضرت
 رحمان صحابه پرسیدند که ایشان چه کسانی اند فرمود که آنان که عدل کنند
 و حق خود و اولاد خود آنچه در تحت ولایت و تصرف ایشانست و حکما
 بر بسیل تشبیه گفته اند که چراغی که نزدیک خانه دار روشن تواند داشت بطریق
 اولی که دور تر از روشن بر آید یعنی هر نفسی که صلاح حال خود تواند کرد و
 از عدالت میان قوامی و جراح و آلات جسمانی خود عاجز نشود از عدالت
 میان اهل منزل و دین متصور شود و هرگاه که اولاد رعایت است و این
 و قوامی خود نماید و این شرط و تفریط بحقیقت شود بعد از آن نبی نوع از اهل منزل

و حضرت یحیی علیه السلام و خاندان نبیین علیهم السلام
 اصابه اکل الحیات فرموده کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتیه
 یعنی هر یک از افراد انسانی را که سر عضا و قوامی انسانی جسمانی خود است و راعی آن جراح
 قوی است هر یک را در روز حساب از احوال رعیت خود سوال خواهند کرد
 و چون فرمود که مقسطان یعنی عادلان بر سر تمامی نور اند اینچنین چون حضرت
 رحمان صحابه پرسیدند که ایشان چه کسانی اند فرمود که آنان که عدل کنند
 و حق خود و اولاد خود آنچه در تحت ولایت و تصرف ایشانست و حکما
 بر بسیل تشبیه گفته اند که چراغی که نزدیک خانه دار روشن تواند داشت بطریق
 اولی که دور تر از روشن بر آید یعنی هر نفسی که صلاح حال خود تواند کرد و
 از عدالت میان قوامی و جراح و آلات جسمانی خود عاجز نشود از عدالت
 میان اهل منزل و دین متصور شود و هرگاه که اولاد رعایت است و این
 و قوامی خود نماید و این شرط و تفریط بحقیقت شود بعد از آن نبی نوع از اهل منزل

و حضرت یحیی علیه السلام و خاندان نبیین علیهم السلام
 اصابه اکل الحیات فرموده کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتیه
 یعنی هر یک از افراد انسانی را که سر عضا و قوامی انسانی جسمانی خود است و راعی آن جراح
 قوی است هر یک را در روز حساب از احوال رعیت خود سوال خواهند کرد
 و چون فرمود که مقسطان یعنی عادلان بر سر تمامی نور اند اینچنین چون حضرت
 رحمان صحابه پرسیدند که ایشان چه کسانی اند فرمود که آنان که عدل کنند
 و حق خود و اولاد خود آنچه در تحت ولایت و تصرف ایشانست و حکما
 بر بسیل تشبیه گفته اند که چراغی که نزدیک خانه دار روشن تواند داشت بطریق
 اولی که دور تر از روشن بر آید یعنی هر نفسی که صلاح حال خود تواند کرد و
 از عدالت میان قوامی و جراح و آلات جسمانی خود عاجز نشود از عدالت
 میان اهل منزل و دین متصور شود و هرگاه که اولاد رعایت است و این
 و قوامی خود نماید و این شرط و تفریط بحقیقت شود بعد از آن نبی نوع از اهل منزل

اختلاف کرده اند درین که حیوان نفس است چه درین که جمیع مادیات و نباتات هم آتی اند و هست و حیوان و جمیع مادیات و نباتات هم آتی اند و هست و حیوان و جمیع مادیات و نباتات هم آتی اند و هست
 ۱۲۲

و درین معین طریق مشکوک دارد و خلیفه خدا می تعالی باشد و حکما گفته اند که چون
 رام مصالح انام و در خصه اقدار چنین بزرگواری باشد زمانه نورانی بود
 میامن روزگار بایون آثارش برکت و حرث و نسل پیدا شود و چنانچه
 که در خزانه کسری کیسه یافتند و دوران انهای گندم بود و بغایت بزرگ یک
 قویب یک دانه خرا و بران کیسه نوشته بود که در زمانی که پادشاه از
 عدالت بر کمال بود و برکت دین مرتبه بود و آن درین زمان واضح بر
 همین رافت و عظمت حضرت خاتانی صاحب زمانی و راندن آن انواع
 جمعیت و رعایت بکافه بلاد و قاطبه عباد رسید و عرصه ممالک که از
 دستبرد ظالمان پایمال ممالک شده بود وری آبادانی نهایت

و درین معین طریق مشکوک دارد و خلیفه خدا می تعالی باشد و حکما گفته اند که چون
 رام مصالح انام و در خصه اقدار چنین بزرگواری باشد زمانه نورانی بود
 میامن روزگار بایون آثارش برکت و حرث و نسل پیدا شود و چنانچه
 که در خزانه کسری کیسه یافتند و دوران انهای گندم بود و بغایت بزرگ یک
 قویب یک دانه خرا و بران کیسه نوشته بود که در زمانی که پادشاه از
 عدالت بر کمال بود و برکت دین مرتبه بود و آن درین زمان واضح بر
 همین رافت و عظمت حضرت خاتانی صاحب زمانی و راندن آن انواع
 جمعیت و رعایت بکافه بلاد و قاطبه عباد رسید و عرصه ممالک که از
 دستبرد ظالمان پایمال ممالک شده بود وری آبادانی نهایت

یارب پناه خلق جانش نوگزار	اندر پناه خویش برارین پناه دار
لمعه من در اقسام عدالت ارسطاطلیس تقسیم آن پرسه نمود یکی آنچه اقدام بان جهت ادای حق عبودیت حق تعالی باشد که جودش	

و درین معین طریق مشکوک دارد و خلیفه خدا می تعالی باشد و حکما گفته اند که چون
 رام مصالح انام و در خصه اقدار چنین بزرگواری باشد زمانه نورانی بود
 میامن روزگار بایون آثارش برکت و حرث و نسل پیدا شود و چنانچه
 که در خزانه کسری کیسه یافتند و دوران انهای گندم بود و بغایت بزرگ یک
 قویب یک دانه خرا و بران کیسه نوشته بود که در زمانی که پادشاه از
 عدالت بر کمال بود و برکت دین مرتبه بود و آن درین زمان واضح بر
 همین رافت و عظمت حضرت خاتانی صاحب زمانی و راندن آن انواع
 جمعیت و رعایت بکافه بلاد و قاطبه عباد رسید و عرصه ممالک که از
 دستبرد ظالمان پایمال ممالک شده بود وری آبادانی نهایت

خلعت وجودی سابقه استحقاق و حیدر بر موجود انداخته و ذرات ممکنات را
از راز لطف الهی نسیم نامناهی نواخته و عدالت متعین نیست که بنده
انچه میان او و میان حق باشد طریق فضل مسلول دارد و در عایت رسوم
عبودیت هیچ قیمت نامرعی نگذارد و دوم آنچه متعلق است بشاگردانی
نوع چون تعظیم سلاطین و تکریم علما و ائمه دین و ادای امانات و انصاف
و بحاللات رسوم آنچه قیام بان برای ادای حقوق اسلاف باشد مثل قضا
ایون و ثقیف و صایای ایشان و اشغال ذلک و تطاع بر احکام شریعت
تسمیم کلام اخلاق علیه الصلوٰۃ و السَّلَام و علیٰ الملک الخلق و اندک آنحضرت
بحکم او بقیات جوامع اکرم و مواضع متعدد و بشری غیر عبادی و طیفه اشائیک
بیان جمیع اقسام عدالت فرموده مثل تعظیم لازم آتیه و شفقت علی
خلق الله تعالی که مشتمل بر تمام اقسام عدالت است چه عایت عدالت
یا در امور متعلقه باین عباد و حقست و نسبت اولی اشارتست بان یا در امور

(The page contains dense handwritten Persian script, likely from a manuscript. The text is written diagonally across the page, following the shape of the parchment. It appears to be a collection of notes or a single entry, possibly related to the title "Tahqiq-e Asma-ye Shams".)

[illegible]

۲۶

٢

طیاری و ترویج

مستطابق

الشيخ محمد بن عبد الله

مذہب

سید محمد علی

11

1

2

که نزد بیکترین مردمان بخدا می تعالی از روی منزلت در روز قیامت پادشاه
 عالم است و دورترین مردم از خدا می تعالی بحسب منزلت در روز قیامت
 پادشاه عالم است و در حدیث مصطفویست ^ع عدل ساقیه خیرین عباد
 است یعنی سنی یعنی عدل یک ساعت بهتر از عبادت هفتاد سال است
 چه اثر عدل یک ساعت بجهت عبادت در سه بلاد میرسد و در تمامی آنها و
 میماند و عبده امده بن المبارک رحمة الله علیه مؤدیه که اگر من انم که مرید
 دعای استجاب است در اصلاح حال پادشاه کنم تا نفع آن بجموع مسلمانان
 و اصل شود و چون تحصیل این نوع اعمد الت بیاست من
 است و در مقام بهمین قدر خصم را میرود و درین بحث تشکال کنند که
 تفضل محمود است و داخل عدالت نیست چه عدالت مساوی است و تفضل
 نیادت معلوم شد که حسن مجازعت ال خواه با فراط باشد خواه بغیر
 از موصوت پس باید که تفضل مذموم باشد و جواب آن برین گفته اند که

تفضل احتیاط است و عدالت تا از وقوع نقصان این باشد و احتیاط در
 توسط در سه ملکات بر یک سوال نیست چه رعایت احتیاط در جاه که وسط
 میان هر دو و من پس بطرف زیادت تواند بود و حققت که وسط
 میان شر و محمود پس نقصان و فضل متحقق میشود و لا بعد از رعایت
 عدالت با آنکه اولاً ایتان بعد استحقاق نمود باشد بعد از آن جهت احتیاط
 و مستطفاً زیادتى بآن ضم کرده باشد و اگر بممال بغیر مصرف استحقاق ضرر
 کند متفقیل نباشد بلکه میباید بود پس تفصل عدالتی باشد بمن خست لال
 و متفقیل عادل باشد محتاط و عدالت شرف او از آن جهت باشد
 که مبالغه و احتیاط و عدالت است از آن جهت که خارجست از آن نیست چه ابی که
 قوم گفته اند و همانا فطن صاحب بصیرت را بعد از گذر آنچه معنی تو مستطبر
 و بمقام گفته شد جوابی بطلست ازین ظاهر شود و بیاید نیست که تفصل کلامی
 احتیاط و عدالت است که موجب نقصان حق خواهد شد چه اگر حکم میان دو کس

اینکه احتیاط است و عدالت است و احتیاط در جاه که وسط
 میان هر دو و من پس بطرف زیادت تواند بود و حققت که وسط
 میان شر و محمود پس نقصان و فضل متحقق میشود و لا بعد از رعایت
 عدالت با آنکه اولاً ایتان بعد استحقاق نمود باشد بعد از آن جهت احتیاط
 و مستطفاً زیادتى بآن ضم کرده باشد و اگر بممال بغیر مصرف استحقاق ضرر
 کند متفقیل نباشد بلکه میباید بود پس تفصل عدالتی باشد بمن خست لال
 و متفقیل عادل باشد محتاط و عدالت شرف او از آن جهت باشد
 که مبالغه و احتیاط و عدالت است از آن جهت که خارجست از آن نیست چه ابی که
 قوم گفته اند و همانا فطن صاحب بصیرت را بعد از گذر آنچه معنی تو مستطبر
 و بمقام گفته شد جوابی بطلست ازین ظاهر شود و بیاید نیست که تفصل کلامی
 احتیاط و عدالت است که موجب نقصان حق خواهد شد چه اگر حکم میان دو کس

اینکه احتیاط است و عدالت است و احتیاط در جاه که وسط
 میان هر دو و من پس بطرف زیادت تواند بود و حققت که وسط
 میان شر و محمود پس نقصان و فضل متحقق میشود و لا بعد از رعایت
 عدالت با آنکه اولاً ایتان بعد استحقاق نمود باشد بعد از آن جهت احتیاط
 و مستطفاً زیادتى بآن ضم کرده باشد و اگر بممال بغیر مصرف استحقاق ضرر
 کند متفقیل نباشد بلکه میباید بود پس تفصل عدالتی باشد بمن خست لال
 و متفقیل عادل باشد محتاط و عدالت شرف او از آن جهت باشد
 که مبالغه و احتیاط و عدالت است از آن جهت که خارجست از آن نیست چه ابی که
 قوم گفته اند و همانا فطن صاحب بصیرت را بعد از گذر آنچه معنی تو مستطبر
 و بمقام گفته شد جوابی بطلست ازین ظاهر شود و بیاید نیست که تفصل کلامی
 احتیاط و عدالت است که موجب نقصان حق خواهد شد چه اگر حکم میان دو کس

در این کتاب که در بیان حق و تعالی است
 و در بیان صفات و احوال و سیرت و عبادت
 و در بیان احکام و قوانین و در بیان
 و در بیان اسرار و معانی و در بیان
 و در بیان احوال و سیرت و عبادت و در بیان
 و در بیان احکام و قوانین و در بیان

کند در هیچ طرف بفضل صورت نبندد و رعایت اعتدال محض و سبوت
 مطلق باید نمود و نویسی جماعتی از حکما گفته اند اگر رابطه محبت و علاقه مودت
 میان مردم مستحکم بودی مستیاج بسلسله عدالت بودی چه اصل معاملات
 بواسطه محبت با یکدیگر در مقام اشیاء بودی چه جای آنکه طمع و حق غیر نموند
 و تحقیق این سخن آنکه رابطه محبت اتم است از رابطه عدالت چه محبت عدالت
 جمله طبیعی و عدالت و حدی قهری قسری با آنکه عدالت بی محبت نظم
 نشود پس پادشاه مطلق محبت باشد و عدالت نامربوط تواند بود و سرانجام
 آنکه مبدء ارباب و اشیاء مقتضای کثرت کثرتا غنیاناً فاحشیت آن آنرا
 فخلقت المخلوق محبت است پس دوام و تنظیم نیز مستثنی بر آن اند و بودیت

برای عشق کهن سال که هر روز تو	زیر فرمان تو هر جا که نصیحت و قوی
و تمام بحث محبت در حکمت منزلی خواهد آمد انشاء الله تعالی	
لمعه هشتم در تزیین کتاب فضائل در حکمت مقرر شده که بسیار	

در این کتاب که در بیان حق و تعالی است
 و در بیان صفات و احوال و سیرت و عبادت
 و در بیان احکام و قوانین و در بیان
 و در بیان اسرار و معانی و در بیان
 و در بیان احوال و سیرت و عبادت و در بیان
 و در بیان احکام و قوانین و در بیان

در این کتاب که در بیان حق و تعالی است
 و در بیان صفات و احوال و سیرت و عبادت
 و در بیان احکام و قوانین و در بیان
 و در بیان اسرار و معانی و در بیان
 و در بیان احوال و سیرت و عبادت و در بیان
 و در بیان احکام و قوانین و در بیان

انجمنه بامکار و محبت انان یا اشوات و بایده است که موست بادستان
 در اخلت با ایشان و مزاج بقدر اعتدال است و سبب مزاج است لغت
 و دوام رابطه محبت میشود و این را نیز چون گیر اخلاق و طریقت طرف
 از طریقت مجنون و تسخر خلاعت و جانب نفرینش عبوست و گرفتگی
 و قد است و بر دو چون سائر اطراف مذموم اند و مرتبه وسط که محمود است
 به شاست و به شاست طلاق حسن معاشرت موسوم صاحب امیر
 بصفت ظرافت موصوف و محبت و کاست موسوم حضرت سالک
 با جلالت شان مزاج فرمودی کان رسول الله صلی الله علیه و سلم مزاج
 لا یقول الا حقا و هو المومنین علی کرم الله وجهه با بر کمال لطافت و
 غلبه احکام ولایت که متصفه اظهار انوار وحدت انسانی آثار کثرت توابع
 مزاج بوده اند بحقیقت که سلمان فارسی رضی الله عنه گفت در احی که با او بود
 پی ای الذی اخرک الی الاربعة و این سخن حقیقت است چه بر شا اخلت

به شاست و به شاست طلاق حسن معاشرت موسوم صاحب امیر
 بصفت ظرافت موصوف و محبت و کاست موسوم حضرت سالک
 با جلالت شان مزاج فرمودی کان رسول الله صلی الله علیه و سلم مزاج
 لا یقول الا حقا و هو المومنین علی کرم الله وجهه با بر کمال لطافت و
 غلبه احکام ولایت که متصفه اظهار انوار وحدت انسانی آثار کثرت توابع
 مزاج بوده اند بحقیقت که سلمان فارسی رضی الله عنه گفت در احی که با او بود
 پی ای الذی اخرک الی الاربعة و این سخن حقیقت است چه بر شا اخلت

به شاست و به شاست طلاق حسن معاشرت موسوم صاحب امیر
 بصفت ظرافت موصوف و محبت و کاست موسوم حضرت سالک
 با جلالت شان مزاج فرمودی کان رسول الله صلی الله علیه و سلم مزاج
 لا یقول الا حقا و هو المومنین علی کرم الله وجهه با بر کمال لطافت و
 غلبه احکام ولایت که متصفه اظهار انوار وحدت انسانی آثار کثرت توابع
 مزاج بوده اند بحقیقت که سلمان فارسی رضی الله عنه گفت در احی که با او بود
 پی ای الذی اخرک الی الاربعة و این سخن حقیقت است چه بر شا اخلت

[illegible]

مستمع گردد و بعد از اطلال عرین انبکاس خواه درین نشاۃ ذوی خواه
 و نشاۃ اخروی بغیر از حسرت و وبال حاصلی آید و گوئی از انجمن
 ناکسوان یوسفیم عند ربهم ربنا انصرنا و یمنعنا فان جعلنا عملنا صایحا انما یتوکلون
 و باید که هر چند در علم و براعت یگانه زمان و سلسله اوقان شود و پند
 و عجب او را از فواید و مرآت کمال محبوبند و از مرهم سعی اجتناب
 هیچ توفیق نرساند و چه فوق کل ذی غلیم علیم و کبر سن را عند ترک
 کسب کمال و بهانه بطلالت کسالت سازد و از افلاطون پرسید
 که تعلیم تا چه وقت مستحسنست گفت تا آن وقت که مهمل عیبت باید که معاد
 و ملائطت آنچه معلوم کرده و آن رواندار و نگرا و تذکار آن اجب شمار
 آفت علم سیاست و حافظ صحت نفس را تا مل باید کرد و چون طالبان نعم
 خارجی و سعادات مجازی که در معرض ضل و صد بدل و انتقال است
 و کسب خصلت از آن تحمل خطرات و تحمل اسفار و تعب و ضل و مکار و مخافات

[illegible]

۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰

چون جو عیش و تحسیر و وقوع در آفات بنی لذت بلکه لذت صلی
صحت است که از لوازم اقتصاد دست پس معلوم شد که در اعراض از فضول
هم لذت است و هم صحت و در طلب آن هر دو منقوض و لذت و صحت درین
سلیمان بن داود علی بنی بنی علیهما الصلوٰۃ و السلام مسطور است که در مورد
طلب زیادت در دنیا کنسید در خانه خواهر صاحب خانه که همانا درست و خوا
همان یک شکم بیش نمیتواند خود پس خواوانکس که زیادت دارد و خواهان که
بقدر حاجت دارد و در انتفاع بآن یکسانند و صاحب یاقی طلب تعب
و شقت زیاده او را هیچ خصوصیت نیست الا آنکه گوید این از این ^{سلب با نپردارد} نیست
و اگر کسی راقه رکاف نباشد از مقدار حاجت تجاوز جائز ندارد و اگر
و نه احتراز کند باید که هیچ و هیچ قوت غضب و شهوت نکند بلکه خود را
مطلقاً موقوف بطبیعت آورد و چون جمعی که بتذکر لذتی که در وقت مزاج
شهوتی یا اجزای غضبی بایشان رسیده باشد شوقی مثل آن وضع کنند

[illegible]

خطه در دست
توسعه
سورن
نظر
دست
دست
دست

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

کنند که بعد از نباش شہوت غضب شود این حالت شبیه بحال کسی باشد
 که سبب را هیچ کند بعد از آن تبیه بخواند تا فقر از او مشغول شود و معلوم
 که هیچ عاقل پیش این قدم ننماید و چون بطبیعت بازگردد تا وقت خود
 تبیه نماید پس بپسیران عقل بنماید آن مقدار که حد اعتدال باشد اعمال نماید و نظر
 افراط و تفریط مخفی باشد و مدتی بفضیلت عفت و شجاعت شود و باید که
 اعمال نظر اقوال و افعال و حرکات و سکناات مقدم دارند تا بحسب عادت
 پذیرگی مخالف ارادت عقلی باشد از وصا و در شود اگر احوالنا سبقت گیرد
 و عقلی مخالف عزم از او ظهور آید عقوبتی که موجب انزجار تواند بود و التزام نماید
 اگر چه اگر بطعمومی که مصلحت عقل و احسان از آن باشد مبادرت نماید مجازات او
 باقتناع از طعام و انس را میسر و توبیخ و ایلام بر وجه مصلحت و طبق رنیت بکار آورد
 و اگر غضب بجهل از او واقع شود بفرصت سفیدی که موجب استهانت او شود و انانیت
 و قوی مالی یا مدنی که بر شایق باشد تا دیب و نماید در تو اینج کلما آورد مانند سقراط

[illegible][illegible]

در حد و حیوانات عجبت بلکه از ایشان خست بر نماند و مطلع روشن دهند
 چنان در محافل علماء فضلا که میدان و زبان کلمات نهانست حاضر شود
 ایشان و از اقصای سخن بیان ساختند چون در مطلقا از خاصیت نطق
 بر می و سبزی ماند و بسا حیوانات تشبه نمود و از سخن گفتن عاجز و این
 معلوم شود که سخنان که در محاورات امثال خود گویند صوت حیوانات است
 که بکلام انسان چه اگر از حد نطق انسانی بودی و جسم عیان که مبتصران
 بازار و باهر پندار و حسی و دشتی و ظهوری نمودی بلکه اطلاق اسم انسان بر
 شخص از آن قبلیست که گویا گندم را گندم خوانند و عوز را الگو گویند
 باز که معانی نظرها شود که از آن حیثیت که حیوانات هم بحسب فطرت و
 اند بصرف قوی و آلات جسمانی در وصول بغایت کمال نوعی ایشان
 جا به مستقیم که با غایت فتنی تواند شد منحرف نیستند بخلاف اهل که هر
 فضائل و زوایل غافل و از تصرف قوی و غیر مقتضای فطرت از صواب

در حد و حیوانات عجبت بلکه از ایشان خست بر نماند و مطلع روشن دهند
 چنان در محافل علماء فضلا که میدان و زبان کلمات نهانست حاضر شود
 ایشان و از اقصای سخن بیان ساختند چون در مطلقا از خاصیت نطق
 بر می و سبزی ماند و بسا حیوانات تشبه نمود و از سخن گفتن عاجز و این
 معلوم شود که سخنان که در محاورات امثال خود گویند صوت حیوانات است
 که بکلام انسان چه اگر از حد نطق انسانی بودی و جسم عیان که مبتصران
 بازار و باهر پندار و حسی و دشتی و ظهوری نمودی بلکه اطلاق اسم انسان بر
 شخص از آن قبلیست که گویا گندم را گندم خوانند و عوز را الگو گویند
 باز که معانی نظرها شود که از آن حیثیت که حیوانات هم بحسب فطرت و
 اند بصرف قوی و آلات جسمانی در وصول بغایت کمال نوعی ایشان
 جا به مستقیم که با غایت فتنی تواند شد منحرف نیستند بخلاف اهل که هر
 فضائل و زوایل غافل و از تصرف قوی و غیر مقتضای فطرت از صواب

که از این عالم فراتر رود
 و این عالم را از این عالم جدا کند
 و این عالم را از این عالم جدا کند
 و این عالم را از این عالم جدا کند

و علیہ القتل و اقامه فرموده علاج آنکه وایرس عاجز نیست اما از علاج احمق
عاجز و اقرب علاجی که فی الجمله توقع نفی این توان داشت شتغال
بعلوم نیست چه مطالب آن حق از باطل امتیاز نام اردویم از یاد
مجال نیست چنانچه حساب اشغال آن نفس اولدت بقدر این
بهتقدات و جمع کردن آن نوع طمانیت لذت دنیا بدخلل خود مطلع شود
جست بیط گردد و دست بردار کتاب فتنائل در پوسد شود اما امر اضر
دفع اگر چه از حیطه عصر متجاوز است لیکن ترین آن خبر است که غضب دم
جبن سوم خوف و اول از جانب افراط بود و دوم از جانب تفریط و سوم منا
بارداری کیفیت دار و اما علاج غضب و آن کیفیت است نفسا که
حرکت روح مرکب آن که خست باشد بجا جبهت غلبه و بهر آن شهوت انتقام
و چون اشتداد یا بدان کت ضعیف باشد مانع اعصاب مجاری و نفسا
اندازد آن منظم متعلی شود و اظلمت و خایه نور عقل مستور گردد و در اول ضعیف حکما

و علیہ القتل و اقامه فرموده علاج آنکه وایرس عاجز نیست اما از علاج احمق
عاجز و اقرب علاجی که فی الجمله توقع نفی این توان داشت شتغال
بعلوم نیست چه مطالب آن حق از باطل امتیاز نام اردویم از یاد
مجال نیست چنانچه حساب اشغال آن نفس اولدت بقدر این
بهتقدات و جمع کردن آن نوع طمانیت لذت دنیا بدخلل خود مطلع شود
جست بیط گردد و دست بردار کتاب فتنائل در پوسد شود اما امر اضر
دفع اگر چه از حیطه عصر متجاوز است لیکن ترین آن خبر است که غضب دم
جبن سوم خوف و اول از جانب افراط بود و دوم از جانب تفریط و سوم منا
بارداری کیفیت دار و اما علاج غضب و آن کیفیت است نفسا که
حرکت روح مرکب آن که خست باشد بجا جبهت غلبه و بهر آن شهوت انتقام
و چون اشتداد یا بدان کت ضعیف باشد مانع اعصاب مجاری و نفسا
اندازد آن منظم متعلی شود و اظلمت و خایه نور عقل مستور گردد و در اول ضعیف حکما

و علیہ القتل و اقامه فرموده علاج آنکه وایرس عاجز نیست اما از علاج احمق
عاجز و اقرب علاجی که فی الجمله توقع نفی این توان داشت شتغال
بعلوم نیست چه مطالب آن حق از باطل امتیاز نام اردویم از یاد
مجال نیست چنانچه حساب اشغال آن نفس اولدت بقدر این
بهتقدات و جمع کردن آن نوع طمانیت لذت دنیا بدخلل خود مطلع شود
جست بیط گردد و دست بردار کتاب فتنائل در پوسد شود اما امر اضر
دفع اگر چه از حیطه عصر متجاوز است لیکن ترین آن خبر است که غضب دم
جبن سوم خوف و اول از جانب افراط بود و دوم از جانب تفریط و سوم منا
بارداری کیفیت دار و اما علاج غضب و آن کیفیت است نفسا که
حرکت روح مرکب آن که خست باشد بجا جبهت غلبه و بهر آن شهوت انتقام
و چون اشتداد یا بدان کت ضعیف باشد مانع اعصاب مجاری و نفسا
اندازد آن منظم متعلی شود و اظلمت و خایه نور عقل مستور گردد و در اول ضعیف حکما

تخیل انسان در خیال باری دانده متولد میسران مشهود که این فایده غیر از غوغا و شرا
چیزی گیر معلوم نشود و در خیال علاج مشکل باشد چه دین مرتکب چند نصیب و در
استعمال کند موجب یاد آتی استعمال نادر شود و تغییر وضع کردن مثلاً از جلوس بقیام
یا کس و اشغال آن نافع باشد آب سرد شامیه در شرط آنکه معذور می توقع نباشد
و همچنین ضرر کردن و بنجواب فقر بوجوب نصیب ششم کما یرم خلایق صلی الله علیه
سلم و آخره قبول غضب مختلف باشد بعضی کبریت صفت از اندک شری
استعمال پذیرد بعضی رغبت دارد پس بعضی نمی تواند بگریز بعضی چون چوب خشک
در استعمال متوسط الحال بعضی بغایت دیر متاثر شود این شبه چون از عجز و
باشد بحد بنابر و در اعمال نکرت و عواقب باشد محمود است تفاوت میان این
مراتب ابتدا می بجان غضب باشد تا بعد از تو اترس باب بعد مراتب مساوی کدام
نماند بلکه غضب صاحب تر اضر باشد و البته ظهور غضب در دنیا پس می تواند
لذا انصرفت بآلات پنا علیه صلوات شد فرموده ایم که غضب انجمن در درجه

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

سو دیکھو ہلاک تولد کند از خجست چون ابوہریرہ از حضرت مصطفوی صلی اللہ علیہ وسلم
 والسلام طلب نصیحتی کرد و زوہب اور از غضب نمی فرمود بہمان اقتضای جواب
 صحابہ پیش وی حضرت مصطفی صلوٰات اللہ علیہ وسلم آید و ال کہ کہ حضرت
 فرمود کہ حسن خلق باز از طرف است آنحضرت آمد ہمین سوال کرد و حضرت ہمین
 فرمود دیگر از طرف چپ ہمین سوال کرد ہمین اب شنیہ و ہمین از قفا پس حضرت
 روی باو کرد و فرمود کہ فہم نمیکنی دین نیست کہ بغضب می و در کلام حبیب است
 و الکاذبین النہیظ و العافین عن الناس و علاج غضب چون سائر امراض منہ
 بہاب آن تواند بود پس اگر عجب باشد آن طبیعت کا ذوق خود بہ تحقیق
 سنزلی کہ فی الواقع استحقاق باشد طریق فحش آنکہ ملاحظہ بقا نص و معاصی خود
 نماید و آن خیال دیگران بہ اعتبار کن چہ کہست بہت کہ اگر بنظر انصاف اعتبار
 حال او و دیکالی کہ حصیصہ باشد ظاہر نشود چہ حضرت حق سبحانہ تعالی ہر روز
 ذرات موجودات را منظر شخصی خاص و مراتب صفتی معین گرداید کہ غیر یاراد

[illegible][illegible]

و از آنکه شاید که در مرتب آن پندارن یا زیاد باشند و بر فرض آنکه ایشان مرتب باشند آنکه فضیلتی که در ذات شخص باشد شرف تواند بود از فضیلت بسیار که غیر از باشد و باین بیان باطل خود در عرض شرف عقل و توجیع فضلا و از آنجا که

بیت آن ائمه عزت یا با بر مصلحتنا
اقلنا صدقت و لکن بسما و له و ا

و حضرت تمام مکارم اخلاق علیه السلام است و من الملک اخلاق فرموده که تا وقتی با شما کنم و استواری با شما کنم و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و مودع

اما این تعینی در نسبت آردنی
از آن الفی من یقول ما انما
من عجم گفت آور من لغرب
ایکس انفس من یقول کانی

محکمست که از رد ساسی یونان کی بر علامی افتخار کرد و علام گفت اگر مایه با تو جاها می فانیست که خود ابا انرا است آن نیست و جاهاست در تو و اگر مرکوب چاک که بران سواران کمال از آن نیست ازان تو و اگر فضیلت است صاحب فضیلت ایشانند نه تو و چون بچکام از جهات فضیلت از آن تو

و از آنکه شاید که در مرتب آن پندارن یا زیاد باشند و بر فرض آنکه ایشان مرتب باشند آنکه فضیلتی که در ذات شخص باشد شرف تواند بود از فضیلت بسیار که غیر از باشد و باین بیان باطل خود در عرض شرف عقل و توجیع فضلا و از آنجا که
بیت آن ائمه عزت یا با بر مصلحتنا
اقلنا صدقت و لکن بسما و له و ا
و حضرت تمام مکارم اخلاق علیه السلام است و من الملک اخلاق فرموده که تا وقتی با شما کنم و استواری با شما کنم و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و مودع
اما این تعینی در نسبت آردنی
از آن الفی من یقول ما انما
من عجم گفت آور من لغرب
ایکس انفس من یقول کانی
محکمست که از رد ساسی یونان کی بر علامی افتخار کرد و علام گفت اگر مایه با تو جاها می فانیست که خود ابا انرا است آن نیست و جاهاست در تو و اگر مرکوب چاک که بران سواران کمال از آن نیست ازان تو و اگر فضیلت است صاحب فضیلت ایشانند نه تو و چون بچکام از جهات فضیلت از آن تو

اگر هر يك حق خود را ستودا و كند بلكه چون بويش قبل نشد و بايج بهتر و او
پس ترا چه شرف باشد و مروت كه حكيمى صحت شرب و آتى بود با سبابت
سبابت منمود و در ان اثنا صحت كه آب هين مندا از آب و بى از انكه از اطراف
كرد و منعمى لائق بان نيافت بروى ان صاحب ثروت از دست حاضران بان طعاب
در از كرد حكيم گفت او آب ناست كه آب هين باخس موضع اندازد من چند امكه از
و نيم سچ محل خست از و روى اين شخص كه سبب صحت محل اجداد حقيقت است
ممنون شده و يا ختم او اين نعيم از بعضى استادان خود بگويم نشيف كه در شرف
فارس كى از اهل دنيا كه متاع عود و نعمت امكه مغرور مسر بود و كى از اهل
رفت در قست يكه او را در احوال خود ستغراق بود چون نطفه او بران نيا و ارقا
نماوم را بزرگرفت اين جسد را از اينجا برون كن و چندان مبالغه نمود و نيا و ارك
رفت بعد از انكه از ان حال فرو و آمد نماوم با و صورت با جرات تقرير كرد گفت غيران
صورت نماوز و پذيرى شايه بگردد و اما مرا و بجاى و نوبت ال حلاقه گفت

هیچ کس استحقاق نگذرد ارچه میان کسب و احتیاج مناسقات پهن نیست

کبر رشت از کدایان رشت تر	روز برفت سر و انگه جبار تر
--------------------------	----------------------------

و اما استهزا شیده مردمی باشد که بجهت استعجاب قلوب اهل ثروت و تعجب
 بایشان طمع دلال جاوید اقام بران نماید چون کسی این سری فضیلتی شده و بجز مروت
 بود عیب اند که بمثل این تفسیر جوید بلکه بنزد فضل خود از او ایشان قوی حاصل کند
 و در حقیقت که روز قیامت استهزا کنندگان ابدی هستند و چون بانجا برسند
 در بروی ایشان بسندند و بعد از آنکه باز گردند ایشان از در می گیرند خوانند و دیگران
 که آن در بند در بری ایشان بنده و همچنین ایشان بطریق سلوک کنند و بگویند
 استهزا ایشان از اعتقاد نمایند اما بعد از آن مال جاوید غیر آن باشد تمام اقسام آن
 زیادتست که از اول دال و اول اول است از هیچ قابل تحسینست و حضرت یسای
 علیه السلام از اخلاق مشافه شمرده فرموده که روز قیامت کبر کنند علی
 باشد که بوسط آن جمیع اهل موقف غدا مطلع شوند این خلش آرا که بیشتر باشد

و اما استهزا شیده مردمی باشد که بجهت استعجاب قلوب اهل ثروت و تعجب بایشان طمع دلال جاوید اقام بران نماید چون کسی این سری فضیلتی شده و بجز مروت بود عیب اند که بمثل این تفسیر جوید بلکه بنزد فضل خود از او ایشان قوی حاصل کند و در حقیقت که روز قیامت استهزا کنندگان ابدی هستند و چون بانجا برسند در بروی ایشان بسندند و بعد از آنکه باز گردند ایشان از در می گیرند خوانند و دیگران که آن در بند در بری ایشان بنده و همچنین ایشان بطریق سلوک کنند و بگویند استهزا ایشان از اعتقاد نمایند اما بعد از آن مال جاوید غیر آن باشد تمام اقسام آن زیادتست که از اول دال و اول اول است از هیچ قابل تحسینست و حضرت یسای علیه السلام از اخلاق مشافه شمرده فرموده که روز قیامت کبر کنند علی باشد که بوسط آن جمیع اهل موقف غدا مطلع شوند این خلش آرا که بیشتر باشد

ناز غضبش را فروز و دخیل را اگر بالی ضائع شود ارجها و خطا که هیچ وجه
 در آن خل نهشته باشد چشم گیرد و این سیرت های عمود جزو نقصان
 و حدوث نیست بنا شد چون صاحب الت میز آن عقل مکات را سنجیده دارد
 در حال که پیش آید از اعراض اگر ارم غفوه و طریقی اعتدال سپرد و
 کسی متعرض عذر نسکند رشه زبان بعیب او بکشد و کی از خواص گفت
 شاید که اگر ملک او را عقوبت فرماید ازین فعل باز آید و موجب کثرت گیران
 شود اسکنده فرمود که نمغنی خلافت ای صبیح عقل صحرست چه اکنون که انار
 با و ناملا می نرسیده هر کس بری حال مطلع شود او با کار بر آید چون او را عقوبت
 کنیم بر اینه ندرست و قبح افزاید و او را زود علان خدای باشد در ام
 و قوی می از باغیان که بخت اطاعت او را ز قوت قیامت انکلال او بود
 اسر مبتلا شد اسکنده رستم غفور و غفوت او کشید او را سر داد و از خوا
 از فرط غیظ گفت اگر من تو بودی از راهی آسکنده گفت چون من میستم او را هم

و برقصه از دبیران عاصمه اقرار نمودند آری با کائنات است ان قرار است که
با محمد کریم می آری که راز دان حق این علاج و اصال مزاج بود مشورت شما کسی با
او فرستادند چون بکنا قلم رسیدم از کوب سفینه سخا شای نمود و او را دست
بسته درستی انداختند چون دیار عبور کرد پادشاه رسید انواع تدبیرات
و تصرفات فائده عمل آورد و بچندام از سخا هم بفرستادند و دنیا را

از قضا کس کس گبین ضیف سزود	روغن بادام خشکے میسنود
----------------------------	------------------------

بعد از آن بپادشاه گفت هر چند بجات جسمانی نمودم نفعی بر آن مترتب نشد ^{اما} اکنون
تدبیری نفسانی ماند اگر از مملکت آن ^{مست} بنجامی حاصل شود ^{یا مست} و آنها و الایاس ^و خود
پس پادشاه را آنها بحمام بر دست نمود که دیگر می نیاید بعد از آنکه حرارت
دورن پادشاه شعل شد با کار کشید و برابر او آمد از نوع خوشن ^و پادشاه گفت
تو فرمودی که مرا دست پایی بسته روی آب اندازند با ثبات چندین فرسخ
بیاد رن ^و من خیر حالی همین کار را تو نتوانم ^و خودم پادشاه را ناراضه غضب

[illegible][illegible]

آوردند که مهر
از پند و باخ و تقصیر کوبیدان
بیزگر بنید و به بیاد بزم نوشید که ناسان
اوله درین تیغ بالشت میوزانند و در شادی
و دیت و دعائی خوانند و در طاعت
بغیر اول و دوم نوح سوم در یاد و یاد و یاد
و در نو و نو و نو و نو و نو و نو و نو و نو
تکلم علم غیور است از غریبه بی تبلیغ

[illegible]

لیکھنا چاہتا ہوں

[illegible]

اشتعال یافت بی اختیار از جامی برست محمد زکریا در حال بیرون دیدگی
 یکی از خواص سلطان او پوشان گفت پادشاه امیر دین آری و پوری که
 اینجا نوشته ام عمل کنید در حال بر مرکب نیر و سوار شد از خراسان و آن
 پس پادشاه از بهمان طریق تدبیر کرد و بصحت کفلی یافت چو اطمینانی رسید
 بود بواسطه حرارت غصبی و مدد داری تمام تحلیل یافت بعد از آن هر چند پادشاه
 او را طلبید ملاقات نمود و دستغذا کرد که هر چند رشتی که واقع شد بجا
 علاج بود اما شاید که چون پادشاه بمرکز آن فرماید بر خاطرش گران آید و از سلاطین
 هیچ حال امن نتوان بود عرض ازین حکایت آنکه هیچ نار غصب اگر چه بواسطه
 برودت مزاج و غایت ضعف باشد بمانند بقی بکما در جنگا هساجا نامی
 قتی بوقت اضطراب یا در ششستنی ملکه اتمام مهمل خطا را و حاصل آید
 علاج خوف آن عبارت از ششستنی است که نزاع کردی که نفس دفع
 آن قادر باشد حادث شود توقع نسبت بامستقبل تواند بود آن مرایضه

فصلنامه فلسفه و اندیشه
پایه اول

شاه محمد علی در آن صورت

دولت کی کارگاہ

گیتھار و پیانو

سازمان

مدرسہ اسلامیہ کراچی
مدرسہ اطفال یا بچہ چاہانان
بیت

مکتبہ اسلامیہ کراچی

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

درجہ اول

باشد یا ممکن مکن اسبب فعل شخص باشد یا غیر فعل او و خود از یکدیگر ام از این اقسام
 مقتضای عقل نیست پس نشاید که عقل هیچ وجهی نبخورد و او باید اگر
 از خبری باشد چون معلوم است که دفع آن از حیطه قدرت شری خارج است
 و خود از آن جز استعجال بلا و استعجال عاقلان و شاید و بواسطه آن حال از بهر
 دینی و نبوی بازند و این خصیصه را بشهادت شارین سازند و اگر آن امر ممکن باشد
 و سبب آن فعل شخص باشد چون ذات مکن الوجود بعد از تمسک جز
 بر طریقت قوی کردن به نقد متالم شدن سنانی رای صواب باشد بلکه از طبیعت
 ارکان باید گذشت و این قسم با آنکه در استعجال مخدوش است با قسم اول خصوص
 دارد که چون تعین الوقوع نیست بعد از آن اولی باشد اگر سبب آن فعل شخص باشد
 باید که از سوا احتیاج اجتناب کند و قدم فعلیکه شوقی خاصیت عاقبت تواند نمود
 چهار کتاب قیام با عتقاد و خفاء مقتضای عقل نیست چه برگرداند که ظهور هیچ مستلزم
 نصیحت نیست مکنست هر چه مکنست و عویش بعین نیست همانا اقدام انسان نماید پس

این سخن از این است که عقل هیچ وجهی نبخورد و او باید اگر از خبری باشد چون معلوم است که دفع آن از حیطه قدرت شری خارج است و خود از آن جز استعجال بلا و استعجال عاقلان و شاید و بواسطه آن حال از بهر دینی و نبوی بازند و این خصیصه را بشهادت شارین سازند و اگر آن امر ممکن باشد و سبب آن فعل شخص باشد چون ذات مکن الوجود بعد از تمسک جز بر طریقت قوی کردن به نقد متالم شدن سنانی رای صواب باشد بلکه از طبیعت ارکان باید گذشت و این قسم با آنکه در استعجال مخدوش است با قسم اول خصوص دارد که چون تعین الوقوع نیست بعد از آن اولی باشد اگر سبب آن فعل شخص باشد باید که از سوا احتیاج اجتناب کند و قدم فعلیکه شوقی خاصیت عاقبت تواند نمود چهار کتاب قیام با عتقاد و خفاء مقتضای عقل نیست چه برگرداند که ظهور هیچ مستلزم نصیحت نیست مکنست هر چه مکنست و عویش بعین نیست همانا اقدام انسان نماید پس

این سخن از این است که عقل هیچ وجهی نبخورد و او باید اگر از خبری باشد چون معلوم است که دفع آن از حیطه قدرت شری خارج است و خود از آن جز استعجال بلا و استعجال عاقلان و شاید و بواسطه آن حال از بهر دینی و نبوی بازند و این خصیصه را بشهادت شارین سازند و اگر آن امر ممکن باشد و سبب آن فعل شخص باشد چون ذات مکن الوجود بعد از تمسک جز بر طریقت قوی کردن به نقد متالم شدن سنانی رای صواب باشد بلکه از طبیعت ارکان باید گذشت و این قسم با آنکه در استعجال مخدوش است با قسم اول خصوص دارد که چون تعین الوقوع نیست بعد از آن اولی باشد اگر سبب آن فعل شخص باشد باید که از سوا احتیاج اجتناب کند و قدم فعلیکه شوقی خاصیت عاقبت تواند نمود چهار کتاب قیام با عتقاد و خفاء مقتضای عقل نیست چه برگرداند که ظهور هیچ مستلزم نصیحت نیست مکنست هر چه مکنست و عویش بعین نیست همانا اقدام انسان نماید پس

برآمده ذروه ملکوت را تا او می سازد	رو چو طائر قدسم ز سر سدره صفیر
آنکه درین دایره حادثه آرام گیر	قدسیان بهر تو آراسته عشرتگاه
تو درین غمگه چون غمخوگان مانده	ایضا ترا که دولت و شرف چاکشت
و اگر سازا قامت درین سنج سمر	و اما رایج چون عقاب بر اتم سمر

میشود پس باید که اقدام بر عاقلی نماید چه خوف او بحقیقت از افعال سیمیه است
 و اما قاش اگر خوف از ضعیفان اهل اولاد اقارب عشا باشد باید که بداند
 فیض ایت ازلی مقتضای حکمت لم یزلی هرگز از ذرات وجود را چنانچه لائق
 نظام عالم سیدان بغایتی که مقصود است از ان سیرانند و یکس تغیر و تبدیل آن نمیتواند
 و بر فرض حیات او نشو و نما و تطبیق ارادت او بلکه بر ملکوت شیت الهی خواهد بود و چنانچه
 مشاهده میرود که بسی فضلاد تربیت اولاد خود غایت سعی مبذول میدارند و
 جمیع نمی آید اگر تاسف و کسوف بر فطنان از ایشان و زوال ملک و مال شد قریب
 خزنست استعجال الم و مکرده در چیز که حزن را در آن هیچ فایده نیست طالع حزن

بشره د بات باشد ملاحظه زالت آنها خست شمر کا و تبعات و مخاسد شریک
 بایه نمودن بوجان نذرت و بتقدیر شست و زوال مهابت سرور و زینت قنور
 فطرت و ملاوت حدوت نوع از علت که بحسب طبعی ان مرتب شده
 چنانکه ایضا گفته اند شایسته امراض افراط در کل شریست حضرت اصدیق
 فرموده که انی نقیر لظلم تقویا و در حدیثی دیگر فرموده ان الله یطهرکم
 بشارت شنیه باشد تا ذکر معانی سابقه ملاحظه باید نمود که عظم اسباب ضعف بدن
 فساد عقل و نقصان عمر و تلف مال حرص بناگشت و اما در حجه الاسلام اوجا
 عزالی علیه الرحمه من الملک المتعالی شیهه این شهوت بعامل ظالم کرده اگر
 او سلطان العنان گذارده و حال عیت بستاند و ایشانرا بقدر فاقه رساند و بوج
 خزانه سلطان و اجر الشکریان نشانند قوت شهوت نیز اگر مقهور بران عقل بنا
 تمام هوا و صلاحه اخلاط محمود که کتسب عایای غایب است و وجه و صرف نماید
 و جمیع قوای اعضا را منسوخ کند تا سازد چون حکم عقل نهج عدل بقدر و آب

بشره د بات باشد ملاحظه زالت آنها خست شمر کا و تبعات و مخاسد شریک
 بایه نمودن بوجان نذرت و بتقدیر شست و زوال مهابت سرور و زینت قنور
 فطرت و ملاوت حدوت نوع از علت که بحسب طبعی ان مرتب شده
 چنانکه ایضا گفته اند شایسته امراض افراط در کل شریست حضرت اصدیق
 فرموده که انی نقیر لظلم تقویا و در حدیثی دیگر فرموده ان الله یطهرکم
 بشارت شنیه باشد تا ذکر معانی سابقه ملاحظه باید نمود که عظم اسباب ضعف بدن
 فساد عقل و نقصان عمر و تلف مال حرص بناگشت و اما در حجه الاسلام اوجا
 عزالی علیه الرحمه من الملک المتعالی شیهه این شهوت بعامل ظالم کرده اگر
 او سلطان العنان گذارده و حال عیت بستاند و ایشانرا بقدر فاقه رساند و بوج
 خزانه سلطان و اجر الشکریان نشانند قوت شهوت نیز اگر مقهور بران عقل بنا
 تمام هوا و صلاحه اخلاط محمود که کتسب عایای غایب است و وجه و صرف نماید
 و جمیع قوای اعضا را منسوخ کند تا سازد چون حکم عقل نهج عدل بقدر و آب

بشره د بات باشد ملاحظه زالت آنها خست شمر کا و تبعات و مخاسد شریک
 بایه نمودن بوجان نذرت و بتقدیر شست و زوال مهابت سرور و زینت قنور
 فطرت و ملاوت حدوت نوع از علت که بحسب طبعی ان مرتب شده
 چنانکه ایضا گفته اند شایسته امراض افراط در کل شریست حضرت اصدیق
 فرموده که انی نقیر لظلم تقویا و در حدیثی دیگر فرموده ان الله یطهرکم
 بشارت شنیه باشد تا ذکر معانی سابقه ملاحظه باید نمود که عظم اسباب ضعف بدن
 فساد عقل و نقصان عمر و تلف مال حرص بناگشت و اما در حجه الاسلام اوجا
 عزالی علیه الرحمه من الملک المتعالی شیهه این شهوت بعامل ظالم کرده اگر
 او سلطان العنان گذارده و حال عیت بستاند و ایشانرا بقدر فاقه رساند و بوج
 خزانه سلطان و اجر الشکریان نشانند قوت شهوت نیز اگر مقهور بران عقل بنا
 تمام هوا و صلاحه اخلاط محمود که کتسب عایای غایب است و وجه و صرف نماید
 و جمیع قوای اعضا را منسوخ کند تا سازد چون حکم عقل نهج عدل بقدر و آب

عشق را از جمله امراض شهوت شمرده اند و بر آنکه تباوه این انواع امراض این نیست
 حکم کرده آن صرف قسمت بطلب یک شخص معین بحسب استیلا می شود و عکس
 آن صرف نگرست از شخص اشتغال بعلوم و صناعات است و آنکه در آن
 بزرگ تامل و فراطاعتی است و گویا شهوت با فراق و اوجیه و استیصال
 طغیانیات چنانچه در کتب طبی شروع گشته اشراق این سخن در عشق نیست
 که نشان آن افراط شهوت باشد اما عشق نفسانی که مبدء آن تناسب و محبت
 و عداوت و تامل نیست بلکه از فنون نفسانیست چه طبع لطیف با صورتی زیاده که
 جنسیت علت ختم است میلی عظیم تواند بود و در یقین است یانی بشر این
 رفت آنچه مناسب خصوص مقام باشد آنکه هر چند نسبت اعتدال از خارج لطیف
 اشرف باشد میلان نفس بصورت غفلات خیمه و شامل گریه قوی تواند بود
 برای چنان حال کمال هر دو یک معنی است بر غیر خود و اعتدال هر دو یک منبع
 سیلاب میشود و سیلاب تا آنکه حقیقت محبت جانست ظاهر خواهد شد چنان این نسبت

عشق را از جمله امراض شهوت شمرده اند و بر آنکه تباوه این انواع امراض این نیست
 حکم کرده آن صرف قسمت بطلب یک شخص معین بحسب استیلا می شود و عکس
 آن صرف نگرست از شخص اشتغال بعلوم و صناعات است و آنکه در آن
 بزرگ تامل و فراطاعتی است و گویا شهوت با فراق و اوجیه و استیصال
 طغیانیات چنانچه در کتب طبی شروع گشته اشراق این سخن در عشق نیست
 که نشان آن افراط شهوت باشد اما عشق نفسانی که مبدء آن تناسب و محبت
 و عداوت و تامل نیست بلکه از فنون نفسانیست چه طبع لطیف با صورتی زیاده که
 جنسیت علت ختم است میلی عظیم تواند بود و در یقین است یانی بشر این
 رفت آنچه مناسب خصوص مقام باشد آنکه هر چند نسبت اعتدال از خارج لطیف
 اشرف باشد میلان نفس بصورت غفلات خیمه و شامل گریه قوی تواند بود
 برای چنان حال کمال هر دو یک معنی است بر غیر خود و اعتدال هر دو یک منبع
 سیلاب میشود و سیلاب تا آنکه حقیقت محبت جانست ظاهر خواهد شد چنان این نسبت

عشق را از جمله امراض شهوت شمرده اند و بر آنکه تباوه این انواع امراض این نیست
 حکم کرده آن صرف قسمت بطلب یک شخص معین بحسب استیلا می شود و عکس
 آن صرف نگرست از شخص اشتغال بعلوم و صناعات است و آنکه در آن
 بزرگ تامل و فراطاعتی است و گویا شهوت با فراق و اوجیه و استیصال
 طغیانیات چنانچه در کتب طبی شروع گشته اشراق این سخن در عشق نیست
 که نشان آن افراط شهوت باشد اما عشق نفسانی که مبدء آن تناسب و محبت
 و عداوت و تامل نیست بلکه از فنون نفسانیست چه طبع لطیف با صورتی زیاده که
 جنسیت علت ختم است میلی عظیم تواند بود و در یقین است یانی بشر این
 رفت آنچه مناسب خصوص مقام باشد آنکه هر چند نسبت اعتدال از خارج لطیف
 اشرف باشد میلان نفس بصورت غفلات خیمه و شامل گریه قوی تواند بود
 برای چنان حال کمال هر دو یک معنی است بر غیر خود و اعتدال هر دو یک منبع
 سیلاب میشود و سیلاب تا آنکه حقیقت محبت جانست ظاهر خواهد شد چنان این نسبت

182

۱۶۲
 ۱- در تمام این اقسام
 ۲- در تمام این اقسام
 ۳- در تمام این اقسام
 ۴- در تمام این اقسام
 ۵- در تمام این اقسام
 ۶- در تمام این اقسام
 ۷- در تمام این اقسام
 ۸- در تمام این اقسام
 ۹- در تمام این اقسام
 ۱۰- در تمام این اقسام

در دو نظر ظاهر شد یکم اختلاف استعداد و خصوصیات فاعل هر آینه یکی بود به تم
و علی خواهر بود درگیری نقص و ادنی پس عاشقیت از طرف نقصان سر برزند و دوستی
از طرف کمال جلوه است اول استعدای خفا و اشتها کنشانی اقتضای حلاوت
ولند و اعداد متجاپه آن وعد است که سوز یک از ان وعین حد دیگر میشود
چون نیست نیست و نیست میشتاد و چهار حکما گفته اند اگر شخص اتفاق
افتد و امری بین عدل و زاکولات یا غیر آن یا بریک فوق کی این وعد و لوی و
یا خود از البتہ میان ایشان محبت الیام حاصل شود وعد کمتر برای محبت
کرده اند وعد بیشتر برای محبوب و این عشق شعائر حکمای السمین است و لطیف تر
و تنویر مدخلی تمام دارد چه هر جا که خورشید همان فروز عشق بحکم و اشرف
الارض و نور تابا از افق روح انسانی برآید ظلمات کثافت طبیعت وی منبر
اقول نساده را عدم پیاید و سبک باشد عالم سوز شوق که لا یبقی ولا تدرو
اوست و صحرایی جوگیر در رضیات طبیعت را بکل بسوزاند

[The page contains dense handwritten Persian text in Nasta'liq script, which is mostly illegible due to extreme blurring and slanting.]

1	2	3
4	5	6
7	8	9

1	2	3
4	5	6
7	8	9

子

۱۱. سید محمد باقر

مجلس اول
مجلس دوم
مجلس سوم
مجلس چهارم
مجلس پنجم
مجلس ششم
مجلس هفتم
مجلس هشتم
مجلس نهم
مجلس دهم

فدایمیں رہا

فصل اول در بیان کلیات و مقدمات

میں نے کہا کہ اگر وہ اس کے لئے
میں نے کہا کہ اگر وہ اس کے لئے

کتابخانه و اینستند: فغان

میرزا یحییٰ خان

مفتی محمد رفیع الرحمن صاحب مدظلہ العالی

فصل فی بیان

بر مجاہدے ذات ایمان کائنات ظاہر و جاری بہان پر توسل کے ذریعہ
بصورت سیل ارادی کہ مبدیہ حرکت و ریت ظاہر گشتہ و عینا بصفت
میل طبعی تمامہ و دنیا مات مبدیہ نشو و نما شدہ و حیوانات بصورت قوت
شوقی سر برزودہ و نفوس کاملہ انسانی بصفت عشق رونی تجلی کردہ اگر
کسے دیدہ اعتبار کشاید گر دسرا ماسی جان آید از ملا اعلیٰ کہ از لوث طبايع
بعالم افلاک آید و از اینجا برگز خاک تنزل کند هیچ ذرہ ازیر تو نور عشق الی غایب

از کبریت احمر عزیز ترند و کثرت مردم تعبیه بوی نفس سیرند و از رقبه اطاعت
 بیرون نیامده عشق را عشق نامند و هوس را محبت اند و صفات بیعی
 کمال انسانی کنند با رفیت شهوت اعیانه بت ادوگان آرند بسیار بهیبت

ترا دین بادیه در سلیمان نه بود	شا بهاری توان کر ببال گه
بنایان طینت یافت اسلم تواند بود	و عشق خایا فامختب آفر که حنا
و اوسطه هفت و آخره قتل	نصرتک علما بالهوی الذنی
معا لعتی فامتر لتفیک تا یخلو	و علامتی که بان نصر قدسیان عشق

نفسانی و همی توان کرد چنانچه اعم است ازلی بعض تصانیف آورده است
 که اگر شخصی از حسن آن نوع لذت یابد که از نظر بسیر جواب روان نظارت آن
 نشانده شود شهوت نظر برین تعبیر و رباحت اگر لذتی دیگر که مبد حرکت
 تواند شد آن میل شهوانی همیست نظر بران حرام دیگر حکما گفته اند که عشق
 میل بر کلمات بیشتر باشد از میل با اعضا و ناسبت آن چهل نفس بر جانیا

و در بعضی اشعار که در بعضی از کلام در آن کلام را غزل و اگر در بعضی از کلام در آن کلام را غزل و اگر در بعضی از کلام در آن کلام را غزل

از کبریت احمر عزیز ترند و کثرت مردم تعبیه بوی نفس سیرند و از رقبه اطاعت
 بیرون نیامده عشق را عشق نامند و هوس را محبت اند و صفات بیعی
 کمال انسانی کنند با رفیت شهوت اعیانه بت ادوگان آرند بسیار بهیبت

و در بعضی از کلام در آن کلام را غزل و اگر در بعضی از کلام در آن کلام را غزل و اگر در بعضی از کلام در آن کلام را غزل

و در بعضی از کلام در آن کلام را غزل و اگر در بعضی از کلام در آن کلام را غزل و اگر در بعضی از کلام در آن کلام را غزل

اینجاست که در این کتاب
 به بیان حقایق و اسرار
 و اسرار و اسرار و اسرار
 و اسرار و اسرار و اسرار
 و اسرار و اسرار و اسرار
 و اسرار و اسرار و اسرار

لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا حُزْنٌ أَنتُمْ أَشْعَارُ بَرَّانٍ مِثْرًا يَدِيرُ
 وَ مَن سَرَّهُ أَن لَّا يَرَىٰ مَا يَشَاءُ
 فَالْيَوْمَ يُؤْتِي السَّيَّاحَاتَ لِقَاءَ
 جَمِيعِهِمْ عِندَ حَبْلِ الْمُجَانِبِ
 زَنَارٍ دَلَّ مُبِينًا سَبَابِ
 وَبِأَيِّ كَيْفٍ نَّهْدِي الْفُجُورَ وَنُحْشِرُ الْبَاطِلَ
 چنانچه در حدیث است إِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ بِحِكْمَتِهِ وَجَلَّالَهُ جَسَلُ الرُّوحِ وَالْفَرْعِ فِي
 الرِّضَا وَالتَّحْقِيقِ تَعْنِي اللَّهُ تَعَالَىٰ بِحِكْمَتِ جَلَالِهِ وَدَسْرَتِهَا دَانِي رَأْيُهُ
 يَقِينُ تَعْبِيرُهُ فَرَمُودُهُ اِگَر بَرُوشوار ناید مائل و احوال طبقات مردم نماید چه
 و اگر چهل صنایع باشند بقضای کل جزب بیا که نیم فرعون بطور طریقه
 خود سرورند بلکه دیگر از اعرودم مرحوم میدانند پس طالب تفصیل بایرند در
 از اهل جهالت و ضلالت گم نباشد و نظریه زخارف نوی که درست گیران
 باشد نماید بقصد آن طالت نمود و راه ندید چنانچه حضرت اند تَعَالَىٰ در کلام
 اَعْمَارُ نَظَامِ حَضْرَتِ سَالَتِ پناه را میفرماید وَكَانَ تَدْنُ عَيْنِيكَ اِلَى مَا شَفَعَا
 بَرَزَاكَ مَا هُوَ سَالَتِ

باید که نفس خود را بوجو دشمن و کند و آنچه در آنجا شده نگین نشود و تابستر و دانم
 چنانچه در حدیث است إِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ بِحِكْمَتِهِ وَجَلَّالَهُ جَسَلُ الرُّوحِ وَالْفَرْعِ فِي
 الرِّضَا وَالتَّحْقِيقِ تَعْنِي اللَّهُ تَعَالَىٰ بِحِكْمَتِ جَلَالِهِ وَدَسْرَتِهَا دَانِي رَأْيُهُ
 يَقِينُ تَعْبِيرُهُ فَرَمُودُهُ اِگَر بَرُوشوار ناید مائل و احوال طبقات مردم نماید چه
 و اگر چهل صنایع باشند بقضای کل جزب بیا که نیم فرعون بطور طریقه
 خود سرورند بلکه دیگر از اعرودم مرحوم میدانند پس طالب تفصیل بایرند در
 از اهل جهالت و ضلالت گم نباشد و نظریه زخارف نوی که درست گیران
 باشد نماید بقصد آن طالت نمود و راه ندید چنانچه حضرت اند تَعَالَىٰ در کلام
 اَعْمَارُ نَظَامِ حَضْرَتِ سَالَتِ پناه را میفرماید وَكَانَ تَدْنُ عَيْنِيكَ اِلَى مَا شَفَعَا
 بَرَزَاكَ مَا هُوَ سَالَتِ

اینست که در این کتاب
 به بیان حقایق و اسرار
 و اسرار و اسرار و اسرار
 و اسرار و اسرار و اسرار
 و اسرار و اسرار و اسرار
 و اسرار و اسرار و اسرار

۴۱

10

سید احمد علی

1990

214

100

سید علی حسینی

برای تعیین

عزیز و محترم

طمع اختصاص در آن کند و خواهد که از دست ندهد چون از نو باز گیرند حسرت و جزا
 بخود راه و بد چه تمام اسباب دنیا و افعالی است که بتناوب و تبدل بکشد
 طبقات عباد میسرانند و هر وقت که ارادت بی علمت متعلق شود باز میگردند

چنانچه ایام شام فعی ضعی عنه فعی موده
ولا یومئذ یوما ان تردا لود ارفع

وَمَا الْمَالُ وَالْأَنْفُسُ إِلَّا وَفُتِحَ
وَقَالَ بَايَكُم رُوِيَ عَنْ شَدِّ

و حزن و تاسف و در راه دور و زحمت و گریه گفت اگر دنیا را همین عیب پیش نبود
 مایه نیست بایستی که صاحب بهمت بران التفات نمودی آری شرط پذیر
 که سبب فرط نشاط و قوت حزن تو چیست گفت آنکه من در این جزیری نیستم که چون
 از من فوت شود اندویش شوم اما علاج حسد و آن ترقیب و التفات
 غیرست خواه که تاسی وصول آن بخود کند یا نه و آنهم سنی اگر باعث این
 حرص و وصول آن نعمت باو باشد به مشارکت قوت شهوی تواند بود اگر با
 بران مجرود وصول کرد و بی محسود باشد از زوایل قوت غشی بی دبی محسود

بسم الله الرحمن الرحيم

اندرمیں شوق و اشتیاق

شماره ۱۰۰

تقریر

مکتبہ اسلامیہ

المستشرقون

مجلس

۱۱۱۱

میرزا حسن

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 تهران
 شماره ثبت کتابخانه: ۱۳۰۳
 شماره ثبت کتاب: ۱۳۰۳
 تاریخ ثبت: ۱۳۰۳

امراض قار و آید شلاد و علاج کذب ملائمه کند که عرض از نطق اعلام غیرست باز چه
 ضمیرست کذب شافی این عرضست پس صرف نطق و ان وضع اشیا علی غیر
 باشد که ظلم عبارت از است باعث آن ص ثالی یا جایی شد و الت حص
 معلومت برین قیاس سازد

لامع دوم در تدبیر منزل و دوش شش لمعه است

لمعه اول سبب احتیاج بمنزل چنان انسان و بقای شخصی بقدر احتیاج
 و غذای انسانی بی تدبیر صنایع چنان گشتن و دودن خورد کردن پاک کردن
 شستن و سخن میانی میشود و همی این اسباب جزو مبادات و مشارکت میشود
 بخلاف غذای دیگر حیوانات که طبیعی است و مناعت و ان خل نیست و چون
 تهیه مقدار غذا که ضرورت برسد باشد و بر مذهب است پس احتیاج با وجود
 اسباب حاش و خن و آن از دیگر انبای نوع حاصل باشد و محافظت بی مسکن که
 غذا و قوت او را حفظ توان کرد و دست تغلب نظامان آن کوتا باشد و نیست

و احتیاج است به تدبیر منزل
 و احتیاج است به تدبیر منزل
 و احتیاج است به تدبیر منزل
 و احتیاج است به تدبیر منزل
 و احتیاج است به تدبیر منزل
 و احتیاج است به تدبیر منزل
 و احتیاج است به تدبیر منزل
 و احتیاج است به تدبیر منزل
 و احتیاج است به تدبیر منزل
 و احتیاج است به تدبیر منزل

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 تهران
 شماره ثبت کتابخانه: ۱۳۰۳
 شماره ثبت کتاب: ۱۳۰۳
 تاریخ ثبت: ۱۳۰۳

۱-
 کرمی و کشته
 پان استانت کیر و خنج
 نجاتی و نجاتی
 زور و کشته
 استانت و کشته
 کشته و کشته
 کشته و کشته

و فرقی ندارد و لطیف عتیق قیام بسیار است باید نمود و هر یک از آنچه در تحت برآورد
بکمال لائق سینه از جلال امین باشد و مراد از منزل و مقام نه خایه است که از
بکمال سنگ چوب باشد بلکه مراد از لینی مخصوص است میان شوهر زن و والد و ولد
خادم و خادم و متولد و اول واقع شود و آه درین باب سنگ سکون نماند و خواه
درگاه و خواه درایت و غایت و علم به منزلت معرفت طریق سبب ال
این طائفه باشد و بعضی که انجیل امین اند و چون احتیاج به این اجتماع و مملکت
است پس است تحصیل این علم باید نمود و اصل کلیه در منزلت بلکه در نظر کنند
در احوال ارکان منزلت هر یک را در محل خود و اگر یکی خلع واقع شود اصلاح
و چنانکه طبیب قطع عضوئی از برای مصلحت عضو شریف جائز است و باید
در منزلت نیز اگر کسی را شرف باشد و اگر چه خصوصیت است
فن محمود نیست چنانکه اشارتی بآن فت حکما اشارتی تدبیر اشرف انواع
که نباست نمودن آن گفت از فضل مساکن نیست که محکم باشد و صف آن

۱۹۴۴
 صلح فیلیپین از سوی
 به صلح سال دوم صلح تمام
 حکم بین صلح تمام
 صلح بین صلح تمام
 صلح بین صلح تمام
 صلح بین صلح تمام

[illegible]

مائل در ای آن اسع و مقام لائق هر فصلی و موسمی آن مینماید باشد چنانچه
در دفع غرق و سیر و نوبت تعرض هم و سرتقه باید انکس بود و در
که بنا باید که ارتفاع آن یا در شش گز نباشد چون انشش گز یا بلند
کنند ملک مذکور الی این یا آنست الغالین یعنی تا کجا عمارت بلند
ای سرفترین تعلیمات ملاحظه حال مسایید کرد و چه بسایه بشر خدا و عظام
موجب بسی نسا و میشود و اطلاعون و کونی و گران می گرفته بود چون
حکمت آن سوال کرد و گفت از آنست که در متسیکه خواب غلبه کند و از
مطالعه مائل باز دار و با و از نظر قدایشان بیدار شوم و نوم
دریاست اقوات و سوال چون معلوم گشت که انسان را احتیاج با خوا
اقوات انداق صلیست پس احتیاط است که از اجناس مختلفه بخیر کند تا اگر
بعضی اجناس در معرض تلف یا بعضی بماند جهت ضرورت ملامت بنیاد
عدالت ناموس صفرست چنانچه است بنا بر غرض نفاسست زانت و غیر

حضرت مولانا محمد رفیع الدین صاحب
 مدرسہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند
 دیوبند
 مولانا محمد رفیع الدین صاحب
 مدرسہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند
 دیوبند

۱۹۵
لغت نامه
کتابت
مکتبہ
مکتبہ
مکتبہ
مکتبہ
مکتبہ

و تانت ترکیب انکی از دوا بسیار جاس مقاومت کند چون طبیب
 بنقل اوقات انساکن بساکن بعید نباشد اگر دوا جو دی مشقت نقل ضرر
 بلا و پس تمیل بالیتی نمود و نظر حال مال با اعتبار خل باشد با اعتبار خطا
 با اعتبار فرج اما خل بر دو قسم کی آنکه با سبابی شود که به شخص منوط با چون
 دوم آنکه اختیار و در آن خل نباشد چون عاریت و عطایا و اصول و مکاسب
 و پانچ بعضی ایدین گفت اندر زراعت و تجارت صناعت اما شامی ضعیف
 بر نهت که تجارت بهترین سهر است و دوی صاحب شامی گفت که زراعت
 بر نهت بعضی علانی تناز گفته که چون ین مانده لوان بیشتر شنبه است و دوی
 بر دوی غالب تجارت از احتیاط و دوا و زراعت احتاط باشد چون زان نام
 اموال حلال شافع بود و امانت و دانت بیشتر از نیت حکم بر جان تجارت نمود
 و حکما گفته اند که بر تجارت اعتماد نباید کرد و شرط آن این است آن معرض
 و در سبب سه چیز است از بایر کردی جو چنانچه تعلیق با تفاوت و درن لیل خبر

شیخ سید علی بن محمد
ابن ابی طالب
بن ابی طالب
بن ابی طالب
بن ابی طالب

جست انتظام امور معاش باید که جمیع بایان مشغول باشند بخلاف جویند اول که در
عقل قیامت هر کسی که بصناعت می‌موسست باید که در آن صناعت بقصد و کمال طلبد
بدان مهت مضی نشود و باند که هیچ زینت دنیا نیکوتر از زینت دین نیست بهتر است آن
آن صناعتیست که بعد از اشتهال بر عدالت بعفت مروت و یکت باشد و بر آن که
و کار برده عار و نارت است باید اگر چه بسیار نایاب قصه و بی کت باشد شرعاً و عقلاً
چنانچه از آن اجتناب شد و بر کجاست حمل میل شود اگر چه طبعین باشد میمون و کت
بود رعایت اعتدال و تبدیل و خرج آن بی هرف و تفسیر و یا و مباحثات بود
و باید که خرج کمتر از دخل باشد و ملاحظه اوقات ضرورت و مانند ایام قحط و کمالات و مرض
باید کرد و اولی آنکه بعضی اموال تقو و اثمان باشد و بعضی اجناس و بعضی بعضی
و ضیاع و موشی اگر یکی خللی واقع شود دیگر چیزی آن حاصل گردد و بصرف مال
یکی آنکه بحکم الهی وضع شریعت باید و چون گروه و صدقات و زکوات و نماز و روزه و غیره
و ایستاد اگر اندام بند چون برای بخت است و مایه ازین بخت است و بخت است و بخت

باید و اول چون تحت که بهمت انجام مهات و قضا می سلطان مسیحین
 بینه توافق و در جرم عمل و شارب ملا بس بنزل و چون انان عکرمها
 از جهت میانت مال و عرض و نوع اول چهار چیز میاست باید کردی نمک آنچه
 بضرط غیبت طیب طرد و در اصل باران در ظاهر و باطن متلف باشد چه عا
 سخاقت بود که استعالی از خزانه کرم خود نعمتی یکی از زندگان از زانی فرماید او را
 که محضی از ان دور راه او صرف نماید و او را آن خاطر گران آید دیگر آنکه خالصا
 صرف کند و اصلا بغرض دیگر مشوب نگرداند تا موجب بطلان اجباط آن نشود
 سوم آنکه معطن آن بر نشان بهفته حال که در حق تعالی در ان نشان منفی میاید
 انجا بل اغنیاء من التّعفف چهارم آنکه تا تواند پنهان صدقه کند چه آفشا مظنه
 و وضع منت است شاید که سبب انکه ما خاطر متحق گردد و حدیث نبویست که
 صدقه بهفته غضب حق تعالی را باری نشان دهد حدیث دیگر آنکه بهترین صدقات آنست
 که بدست راست بر چنانچه دست چپ را خبر نمود و حضرت سالت سالت علی

باید و اول چون تحت که بهمت انجام مهات و قضا می سلطان مسیحین
 بینه توافق و در جرم عمل و شارب ملا بس بنزل و چون انان عکرمها
 از جهت میانت مال و عرض و نوع اول چهار چیز میاست باید کردی نمک آنچه
 بضرط غیبت طیب طرد و در اصل باران در ظاهر و باطن متلف باشد چه عا
 سخاقت بود که استعالی از خزانه کرم خود نعمتی یکی از زندگان از زانی فرماید او را
 که محضی از ان دور راه او صرف نماید و او را آن خاطر گران آید دیگر آنکه خالصا
 صرف کند و اصلا بغرض دیگر مشوب نگرداند تا موجب بطلان اجباط آن نشود
 سوم آنکه معطن آن بر نشان بهفته حال که در حق تعالی در ان نشان منفی میاید
 انجا بل اغنیاء من التّعفف چهارم آنکه تا تواند پنهان صدقه کند چه آفشا مظنه
 و وضع منت است شاید که سبب انکه ما خاطر متحق گردد و حدیث نبویست که
 صدقه بهفته غضب حق تعالی را باری نشان دهد حدیث دیگر آنکه بهترین صدقات آنست
 که بدست راست بر چنانچه دست چپ را خبر نمود و حضرت سالت سالت علی

باید و اول چون تحت که بهمت انجام مهات و قضا می سلطان مسیحین
 بینه توافق و در جرم عمل و شارب ملا بس بنزل و چون انان عکرمها
 از جهت میانت مال و عرض و نوع اول چهار چیز میاست باید کردی نمک آنچه
 بضرط غیبت طیب طرد و در اصل باران در ظاهر و باطن متلف باشد چه عا
 سخاقت بود که استعالی از خزانه کرم خود نعمتی یکی از زندگان از زانی فرماید او را
 که محضی از ان دور راه او صرف نماید و او را آن خاطر گران آید دیگر آنکه خالصا
 صرف کند و اصلا بغرض دیگر مشوب نگرداند تا موجب بطلان اجباط آن نشود
 سوم آنکه معطن آن بر نشان بهفته حال که در حق تعالی در ان نشان منفی میاید
 انجا بل اغنیاء من التّعفف چهارم آنکه تا تواند پنهان صدقه کند چه آفشا مظنه
 و وضع منت است شاید که سبب انکه ما خاطر متحق گردد و حدیث نبویست که
 صدقه بهفته غضب حق تعالی را باری نشان دهد حدیث دیگر آنکه بهترین صدقات آنست
 که بدست راست بر چنانچه دست چپ را خبر نمود و حضرت سالت سالت علی

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود که چون حضرت حق تعالی زمین را بر این فرمود صاحب استیلا
میگرفت پس کوه ایما فرمود زمین را تا آن ادا ملاکت از غنچه تعجب نمود و سوال کرد
که باز خدا یا هیچ مخلوقی از کوه سخت تر باشد فرمود که بل ای الله و دیگر پرسید که از این
سخت تر است فرمود که بل ای که گفتند از آب سخت تر باشد فرمود که بل باد
گفتند از باد سخت تر باشد فرمود که بل صدقه پنهانی که نبی آدم کند چنانچه راست
و بدوست چپ از آن خبر نباشد چنانچه شیران از همه خبر پیش است یا که بلاهی بهم
دفع میکند و در سنف دوم پنج شرط رعایت باید کرد اول تعجیل چه بعد از منظر
شاید که لذت آن با الم انتظار برابر یا کمتر باشد دوم کتمان که از عوامل ظهور
باشد سوم آنکه آنرا حقیر شمرد اگر چه بسیار باشد چه این شیوه اهل مروت حکومت
چارم مصلحت پی پی عطا کردن چنانچه طول عمر موجب اموشی است برب اخص
انعامات سابقه پنجم وضع در موضع لائق تا قبض نعم شود و از اکرستن باشد چنانچه گفته شد

بليت موضع الذي في موضع السيف
موضع كوضع السيف في موضع الذي

الشيخ الفقيه الميرزا محمد باقر المجلسي

[illegible]

این کنیزک را باید فروخت حاجب گفت کنیزکی که پادشاه بخشیده و با چگونه باید فروخت
 زن اسمی خشم گرفت و چون پرسی از شب گشت به سر امری حاجب رفت و پرده را گرفت
 بمبوی زن چنان حاجب آمد و باینخوا چون دستوری یافت بعد از سلام خدمت
 عرض کرد که چندین سال است شوهر من بیست و هفت رهن حضرت است اکنون
 خیانتی در سزای خاصه نمود و مرا حق نصرت پادشاه نگذاشت که پنهان ارم و کسرت
 بیرون آورد و گفت که شوهر من را از خزانه درید و چون مهر پادشاه است حاجب
 اطلبید و کیستد پیش او نهاد و گفت این زن انامی شفق ستوده و تو او را در هر اگر از
 کاخ بر نوی سر تو از آن جدا شده است بازی که در کان پیاال ستوان دی سوسما
 زن را از طلاهی نظر با جانب و سمع حکایات مردان صحبت با زنان که خصال
 موسوم به منع کنند خصوصاً پیرمان که نفسا افعال تمام باشند و از حد نقل کرده
 که زنان از خواندن قصه یوسف عیال سلام شنیدن آن منع باید کرد و بسا و
 باخلاف ایشان از قانون غفلت شود و آنچه زنان ادر حق شوهران عایت باید کرد

[illegible]

هم واداد: اگر ایوب و یونس
 بیست و دو از نظر شش
 اعداد: سی بل پانزده
 مسافت: یک و نیم
 طاعت: شصت و یک
 زمین: بیست و یک
 غنای: بیست و یک
 سن: بیست و یک

الحمد لله الذي جعل الدنيا دار فناء والآخره دار بقا
والله اعلم بالصواب

وكتبه الفقهاء المحدثين آقا شيخ الاسلام
شهرستان مازنی کند و نایب است که پیشتر موله باشد بوال بر شوهر نیست
و اما بزرگیک پیشتر شوهری گیر داشته باشد بعم او بهتر ازین شوهر باشد و پیوسته
این شوهر بکلیت ناله کند که آقا نیست که بچا و عفت مستور باشد و در عفت
بزرگ فضاخ او اغی قریب شای شوهر جعفر از الدین فی باشد جمیل صیل تشبیه
ببزرگ و زیاده که در حدیث نبویه مرسلین علیه الصلوٰه و السلام و است
چون کسی بیاست قیام تواند نمود ولی او را عز و بت باشد لمعه چهارم
در سیاست و لا و لا باید که وایه لانی معتدل المزاج برای تعیین کنند کیفیت
مزاجی نفسانی وایه و زولو و سرائت کند چون شریعت تعد و درست که تعیین هم
و روزی شرم کردن و نیست سیاحت آن بد نمود و بها حکمت تا آخر آن باشد که بعد از
نامی آن تعیین نایب که نامی ملایه تعیین کنند همه عمر از آن که دست به و ازین
رعایت نام کردن از حقوق زیاده است پدر چون شماع تمام شود تا و ب او مشغول

الحمد لله الذي جعل الدنيا دار فناء والآخره دار بقا
والله اعلم بالصواب

الحمد لله الذي جعل الدنيا دار فناء والآخره دار بقا
والله اعلم بالصواب

باید شد کسب خلاق بهر کینه چه قابلیت ایشان کمالست و سیل طبیعت اول
 و نفوس مرکوزست چنانچه سابقا بیان رفت در تدبیر خلاق او بر جوی گفته شد
 تا این طبیعت نمود و تربیت نگه دارد چون اول اندک قوت نیز میاست چنانچه گذشت
 غلبه حیال و دلیل بجایست و طبیعت باشد پس چنانچه حاکم از مشاهدۀ دور یاد
 ابراهیم زیاد باید نمود اول تا ویات آنکه او از مخالطت باشد و که در آن مرسوم
 منع کلی نمایند چه نفوس صبیان بمنزله لوح و باشد قبول صوت بسوئی نماید
 ازان او را شراعت وین تا و اب سنن بیاورند و طبیعت ان از و بر امتناع ازان
 زبرد تا و اب نمایند بقدر طاقت مقدار قوت و چنانچه در حکام شریعت مقرر
 درین مهلت سالگی او را بنما امر کنند و اگر درین سالگی زبان کند او را بضرر تا بکینند
 و او را بهدحت انیا و بهدست اشراخیرات تعرض کنند و اثرش و زغیر نمایند اگر چه
 ایمان نماید محبت کنند و اگر چه بی بسادرت نماید بهدست تخویف کنند تا بهیست
 سزایش صریح نکنند بلکه محل بر بکنند تا موجب آت او شود و اگر پوشیده دارد

باید شد کسب خلاق بهر کینه چه قابلیت ایشان کمالست و سیل طبیعت اول
 و نفوس مرکوزست چنانچه سابقا بیان رفت در تدبیر خلاق او بر جوی گفته شد
 تا این طبیعت نمود و تربیت نگه دارد چون اول اندک قوت نیز میاست چنانچه گذشت
 غلبه حیال و دلیل بجایست و طبیعت باشد پس چنانچه حاکم از مشاهدۀ دور یاد
 ابراهیم زیاد باید نمود اول تا ویات آنکه او از مخالطت باشد و که در آن مرسوم
 منع کلی نمایند چه نفوس صبیان بمنزله لوح و باشد قبول صوت بسوئی نماید
 ازان او را شراعت وین تا و اب سنن بیاورند و طبیعت ان از و بر امتناع ازان
 زبرد تا و اب نمایند بقدر طاقت مقدار قوت و چنانچه در حکام شریعت مقرر
 درین مهلت سالگی او را بنما امر کنند و اگر درین سالگی زبان کند او را بضرر تا بکینند
 و او را بهدحت انیا و بهدست اشراخیرات تعرض کنند و اثرش و زغیر نمایند اگر چه
 ایمان نماید محبت کنند و اگر چه بی بسادرت نماید بهدست تخویف کنند تا بهیست
 سزایش صریح نکنند بلکه محل بر بکنند تا موجب آت او شود و اگر پوشیده دارد

باید شد کسب خلاق بهر کینه چه قابلیت ایشان کمالست و سیل طبیعت اول
 و نفوس مرکوزست چنانچه سابقا بیان رفت در تدبیر خلاق او بر جوی گفته شد
 تا این طبیعت نمود و تربیت نگه دارد چون اول اندک قوت نیز میاست چنانچه گذشت
 غلبه حیال و دلیل بجایست و طبیعت باشد پس چنانچه حاکم از مشاهدۀ دور یاد
 ابراهیم زیاد باید نمود اول تا ویات آنکه او از مخالطت باشد و که در آن مرسوم
 منع کلی نمایند چه نفوس صبیان بمنزله لوح و باشد قبول صوت بسوئی نماید
 ازان او را شراعت وین تا و اب سنن بیاورند و طبیعت ان از و بر امتناع ازان
 زبرد تا و اب نمایند بقدر طاقت مقدار قوت و چنانچه در حکام شریعت مقرر
 درین مهلت سالگی او را بنما امر کنند و اگر درین سالگی زبان کند او را بضرر تا بکینند
 و او را بهدحت انیا و بهدست اشراخیرات تعرض کنند و اثرش و زغیر نمایند اگر چه
 ایمان نماید محبت کنند و اگر چه بی بسادرت نماید بهدست تخویف کنند تا بهیست
 سزایش صریح نکنند بلکه محل بر بکنند تا موجب آت او شود و اگر پوشیده دارد

[illegible]

گفته اند اگر آب را بنجامد خلوت و را تو به یمن کند و در سج ان فعل مبالغه نما و آب را
 برساند اگر تو به یمن و کاشفت آخر از نمایند که مبادا بلامت عادت کند و تا
 در اینج شود مقتضای آنست که نفس علی مانع برعاودت حریر گردد بلکه حسن
 بکار دارند باید که در وقت اول شرب با من فایده مستقیم گردند و در هر
 قرار دهند که جامهای منتشرون شویوه نیست مردان باید که خود را از این موضع دور
 و طعم نظار بعلت عادت به است اول آداب طعام خوردن چنانچه خواهد
 آید و بیاموزند و پیش کنند که عرض نمودن صفت لذت و اغذیه اشرب بنزله
 است که آن دفع جمع عطش کنند همچنانکه آدویه بقدر ضرورت و مصلحت دفع
 تناول باید کرد غذیه و شرب بنزله بقدر مجموع دفع عطش باید آید و از تغذیه طعام
 منع کنند و اقتصار بر یک طعام اعلی سازند و شتهای او را ضبط کنند تا طعام قضا
 تواند کرد و بلنداشغوف نباشد و گاه او را نان می دهند تا بوقت ضرورت آن نان
 و این آداب از غیر اغنیاست از اغنیای که ترا باشد شام را از چای بیشتر دهند و در وقت

[illegible]

حجۃ و قضا و نیت
حاجران و غیرہ
میل کند شکر و سپاس
سوی خستہ و خالی
و سبک پر و کار
از کجی و غیب
و کون

بضرب تاویب کند از رویا و شفاعت منع کنند چه آن شیمه مالیک و ضعیف است
 و معلوم باید که تا تقصیری ظاهر از و شاید نکند بضرر اقدام نماید چون
 بضرر حاجت افتد اول باید که شمار اندک و الم بسیار باشد تا عبرت
 گیرد و بر معادوت جرات نکند و آوار بر سخاوت ترغیب کند و خطایم یوی
 را در چشم او خوار و خیس سازند چنانچه محبت ز رویم از آفت سوم و اما
 بیشتر است و امام غزالی تفسیر کرده قاتلین و قاتلین و قاتلین و قاتلین
 میفرماید که مراد با صنام ز رویم است و ابراهیم علیه السلام و عاف و مرده که مرا
 و فرزندان مرا از عبادت ز رویم و دوستی بآن وری و ده چو فشا جمیع شفا
 محبت است و در اوقات محله ایشان را رخصت بازی کردن باشد
 بشرط آنکه مثل تبیی زیاد و ارتکاب قبیحی نباشد این آداب از هر کس
 مستحسن باشد و از جرمانان نیکوتر چون قوت تمیز و غالب شود و او را
 کنند که عرض اصد از اسباب نیوی حفظ صحت است تا بدن خند انگر

بسیار است که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است
 و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است
 و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

بسیار است که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است
 و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است
 و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است
 و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است
 و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

و مبالغت حجاب عفت و حیاء و خصال که در زمان باین وقت ترغیب می نمودند و
 لایق تمویج و از خواندن و نشستن بکلی منع باید کرد و چون بعد شوهر برسد و درین ایام
 با کفوی تعجیل باید نمود و هرست طریق تربیت اولاد و چون در آئین این مباحث و
 شرح بعضی آداب واقع شده است باز ضروریست آن آداب اگر مخصوص کودکان
 نیست بیابان که در مورد چودوق بر قابلیت ایشان بیشتر است آداب
 سخن گفتن باید که بسیار بگوید چه بسیار گفتن است از خفت و مانع و عقول و
 موجب سقوط مقامات و قلت وقع باشد و عاقلان صدیقه رضی الله عنهما فرمایند
 که حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم که طوطی خوش آواز و مایطوق عرب الهوی
 بود علیه فیصل الصلوات و کمال التیجات سخن با عتدال فرمودی بترکیب مجلسی
 که ستادی شدی کلماتی که بزبان حقائق ترجمان آن حضرت جاری شدی گوشتی
 ابو ذر جهمر گشت چه کسی را بینی که بی حاجت سخن بسیار بگوید یقین آن که در تو
 است و تا آنچه خوابد گفت و خاطر متعجب گشت و تلفظ نیاورد و چو سکا گفته اند

عظیم تر از تمام کائنات
بند دانه اوست
از دست یکدیگر
شدند تا که درین عالم بود
صفت اول آنکه یاد او
کلام بود و در هر آن یکی
همه اسمی بود و در هر

فکر در آن مملکت سخن مکرر گوید مگر آنکه احتیاجی بآن واقع شود آن هنگام که
 از تکرار به تنگ نیاید و هر کس که حکایتی کند اگر چه بر آن اکتفا باشد باید که
 خود بر آن اظهار نکند تا آنکس سخن تمام کند سخن که از غیر او پرسند اب گوید اگر
 جماعتی پرسند او داخل ایشان باشد و دیگران سبقت نگیرند اگر کسی
 بجواب مشغول شود او بهتر از آن قاصد باشد صبر کند تا آنکس سخن تمام کند پس
 جواب خود گوید و هر چه که بخواهد مستقدم نباشد تا سخن که با او گویند تمام نشود
 بجواب اشتغال ننماید و مجاورت با حاشه که در حضور او گذر چون با او دخل باشد
 دخل ننماید و اگر سخن از پوشیده ازند اشراق سمع نکند و بازگردد آن مجلس سخن
 بکنایت گوید و او را بعتدال برکت پست بلند و اگر سخن شکل افتد پیش از
 مردان و بی مصلحتی با طعاب نکوشد بلکه بطریقه ای بجا سپرد و الفاظ غریبه کنایات
 بعید استعمال نکند و آخرش شتم احترام نماید اگر احتیاج تعبیر از امری باشد
 تعبیر صریح کنایت گفتار کند و مزاج شفیق که موجب سقوط مرث حدت است

در وقت سخن باید که در آن مملکت
 سخن مکرر گوید مگر آنکه احتیاجی بآن واقع شود
 آن هنگام که از تکرار به تنگ نیاید
 و هر کس که حکایتی کند اگر چه بر آن اکتفا باشد
 باید که خود بر آن اظهار نکند تا آنکس سخن تمام کند
 سخن که از غیر او پرسند اب گوید اگر جماعتی پرسند
 او داخل ایشان باشد و دیگران سبقت نگیرند
 اگر کسی بجواب مشغول شود او بهتر از آن قاصد باشد
 باشد صبر کند تا آنکس سخن تمام کند پس جواب خود گوید
 و هر چه که بخواهد مستقدم نباشد تا سخن که با او گویند تمام نشود
 بجواب اشتغال ننماید و مجاورت با حاشه که در حضور او گذر
 چون با او دخل باشد دخل ننماید و اگر سخن از پوشیده ازند
 اشراق سمع نکند و بازگردد آن مجلس سخن بکنایت گوید
 و او را بعتدال برکت پست بلند و اگر سخن شکل افتد پیش از
 مردان و بی مصلحتی با طعاب نکوشد بلکه بطریقه ای بجا سپرد
 و الفاظ غریبه کنایات بعید استعمال نکند و آخرش شتم احترام نماید
 اگر احتیاج تعبیر از امری باشد تعبیر صریح کنایت گفتار کند
 و مزاج شفیق که موجب سقوط مرث حدت است

در وقت سخن باید که در آن مملکت
 سخن مکرر گوید مگر آنکه احتیاجی بآن واقع شود
 آن هنگام که از تکرار به تنگ نیاید
 و هر کس که حکایتی کند اگر چه بر آن اکتفا باشد
 باید که خود بر آن اظهار نکند تا آنکس سخن تمام کند
 سخن که از غیر او پرسند اب گوید اگر جماعتی پرسند
 او داخل ایشان باشد و دیگران سبقت نگیرند
 اگر کسی بجواب مشغول شود او بهتر از آن قاصد باشد
 باشد صبر کند تا آنکس سخن تمام کند پس جواب خود گوید
 و هر چه که بخواهد مستقدم نباشد تا سخن که با او گویند تمام نشود
 بجواب اشتغال ننماید و مجاورت با حاشه که در حضور او گذر
 چون با او دخل باشد دخل ننماید و اگر سخن از پوشیده ازند
 اشراق سمع نکند و بازگردد آن مجلس سخن بکنایت گوید
 و او را بعتدال برکت پست بلند و اگر سخن شکل افتد پیش از
 مردان و بی مصلحتی با طعاب نکوشد بلکه بطریقه ای بجا سپرد
 و الفاظ غریبه کنایات بعید استعمال نکند و آخرش شتم احترام نماید
 اگر احتیاج تعبیر از امری باشد تعبیر صریح کنایت گفتار کند
 و مزاج شفیق که موجب سقوط مرث حدت است

و جالب حق و صداوت باشد اجتناب واجب اند و در هر مقامی کلام بر وفق
مقتضای حال راند و در کمال بیست چشم و ابرو اشارت نکند مگر اشارتی لطیف
که مقتضای مقام باشد خدا بحق و خوا و باطل اصلاً با اهل مجلس صحت
بایزگان و صفیان بجا و خلاف نوزد و کسی که مبالغه با وی منفذ باشد
اصحاح نکند و در مناظر و شرط انصاف نگا دارد و سخن دقیق کسی که فهم او بان
نرسد نگوید و بآبر کسی بعد عقل او سخن نکند چنانچه حضرت رسالت پناهی
علیه السلام فرمود سخن معاصیر الانبیاء را منرا آن حکم الناس علی قدر عقولهم و کسی
علیه السلام فرمود لا تضیعوا حکمتکم عند غیر اهلها تظلموهم و در محاورت طریق
مداومت مرعی وارد و حرکات و افعال و اقوال محکس را محاکات نکند و سخن خوش
نگوید و چون پیش بزرگی سخن گوید ابتدا بخیری کند که بفال مبارک باشد چنانچه
دولت و دوام سعادت و نظائر آن و در غیبت و نامی و بهمان و دروغ گفتن و
شنودن کلی احتراز واجب اند و با اهل آن محبت کند و باید که سفیدان گویند

۲۱۶
 ۱. بابل
 ۲. بابل
 ۳. بابل
 ۴. بابل
 ۵. بابل
 ۶. بابل
 ۷. بابل
 ۸. بابل
 ۹. بابل
 ۱۰. بابل
 ۱۱. بابل
 ۱۲. بابل
 ۱۳. بابل
 ۱۴. بابل
 ۱۵. بابل
 ۱۶. بابل
 ۱۷. بابل
 ۱۸. بابل
 ۱۹. بابل
 ۲۰. بابل
 ۲۱. بابل
 ۲۲. بابل
 ۲۳. بابل
 ۲۴. بابل
 ۲۵. بابل
 ۲۶. بابل
 ۲۷. بابل
 ۲۸. بابل
 ۲۹. بابل
 ۳۰. بابل
 ۳۱. بابل
 ۳۲. بابل
 ۳۳. بابل
 ۳۴. بابل
 ۳۵. بابل
 ۳۶. بابل
 ۳۷. بابل
 ۳۸. بابل
 ۳۹. بابل
 ۴۰. بابل
 ۴۱. بابل
 ۴۲. بابل
 ۴۳. بابل
 ۴۴. بابل
 ۴۵. بابل
 ۴۶. بابل
 ۴۷. بابل
 ۴۸. بابل
 ۴۹. بابل
 ۵۰. بابل
 ۵۱. بابل
 ۵۲. بابل
 ۵۳. بابل
 ۵۴. بابل
 ۵۵. بابل
 ۵۶. بابل
 ۵۷. بابل
 ۵۸. بابل
 ۵۹. بابل
 ۶۰. بابل
 ۶۱. بابل
 ۶۲. بابل
 ۶۳. بابل
 ۶۴. بابل
 ۶۵. بابل
 ۶۶. بابل
 ۶۷. بابل
 ۶۸. بابل
 ۶۹. بابل
 ۷۰. بابل
 ۷۱. بابل
 ۷۲. بابل
 ۷۳. بابل
 ۷۴. بابل
 ۷۵. بابل
 ۷۶. بابل
 ۷۷. بابل
 ۷۸. بابل
 ۷۹. بابل
 ۸۰. بابل
 ۸۱. بابل
 ۸۲. بابل
 ۸۳. بابل
 ۸۴. بابل
 ۸۵. بابل
 ۸۶. بابل
 ۸۷. بابل
 ۸۸. بابل
 ۸۹. بابل
 ۹۰. بابل
 ۹۱. بابل
 ۹۲. بابل
 ۹۳. بابل
 ۹۴. بابل
 ۹۵. بابل
 ۹۶. بابل
 ۹۷. بابل
 ۹۸. بابل
 ۹۹. بابل
 ۱۰۰. بابل

[illegible]

بیشتر باشد و از چگلی پدیدند که چشمتن تو اگر گشتن پیش است گفت برادر
 مراد گوش او داند و یک زبان مصرع یعنی که در بشنو و یکی شش گو
 آواجبه کت سکون در متن تعبیر کند که نشاء طیش است آمانی نا
 از حد کند که علامت کس است چون تکیه بر نخرام و شیو زبان منتشان خور
 بنیان زد ملک قیامه ال گاه دار و بسا بر بهی نگر و که آن شیو بهی است
 و پیوسته سر پیش اند که آن دلیل غلبه حزن و فکر است و در گویند اعتبار
 نگاه دارد و در متن پای دراز کند و یک پای برویگری نهد و بر آنوشیند الا و
 پادشاه و استاد و پدر کسیکه پیش ایشان باشد و سر برانود و دست نهاده علامت
 حزن و کرات باشد و گردن بکشد و از حرکات عبت شل بازی باریش و دیگر
 اعضا احتراز کند و گشت دینی و دهن نکند و از فعال گشت غیر بگنایر و بناود
 و از شاد و مطلق اجتناب کند و آب دهن بینی چنان نبندد از که حاضران شاد
 گفتند یا آواز آن بشنوند و رو قبیل نمند از و دست سر استین و دهن کاند و چون

بیشتر باشد و از چگلی پدیدند که چشمتن تو اگر گشتن پیش است گفت برادر
 مراد گوش او داند و یک زبان مصرع یعنی که در بشنو و یکی شش گو
 آواجبه کت سکون در متن تعبیر کند که نشاء طیش است آمانی نا
 از حد کند که علامت کس است چون تکیه بر نخرام و شیو زبان منتشان خور
 بنیان زد ملک قیامه ال گاه دار و بسا بر بهی نگر و که آن شیو بهی است
 و پیوسته سر پیش اند که آن دلیل غلبه حزن و فکر است و در گویند اعتبار
 نگاه دارد و در متن پای دراز کند و یک پای برویگری نهد و بر آنوشیند الا و
 پادشاه و استاد و پدر کسیکه پیش ایشان باشد و سر برانود و دست نهاده علامت
 حزن و کرات باشد و گردن بکشد و از حرکات عبت شل بازی باریش و دیگر
 اعضا احتراز کند و گشت دینی و دهن نکند و از فعال گشت غیر بگنایر و بناود
 و از شاد و مطلق اجتناب کند و آب دهن بینی چنان نبندد از که حاضران شاد
 گفتند یا آواز آن بشنوند و رو قبیل نمند از و دست سر استین و دهن کاند و چون

بیشتر باشد و از چگلی پدیدند که چشمتن تو اگر گشتن پیش است گفت برادر
 مراد گوش او داند و یک زبان مصرع یعنی که در بشنو و یکی شش گو
 آواجبه کت سکون در متن تعبیر کند که نشاء طیش است آمانی نا
 از حد کند که علامت کس است چون تکیه بر نخرام و شیو زبان منتشان خور
 بنیان زد ملک قیامه ال گاه دار و بسا بر بهی نگر و که آن شیو بهی است
 و پیوسته سر پیش اند که آن دلیل غلبه حزن و فکر است و در گویند اعتبار
 نگاه دارد و در متن پای دراز کند و یک پای برویگری نهد و بر آنوشیند الا و
 پادشاه و استاد و پدر کسیکه پیش ایشان باشد و سر برانود و دست نهاده علامت
 حزن و کرات باشد و گردن بکشد و از حرکات عبت شل بازی باریش و دیگر
 اعضا احتراز کند و گشت دینی و دهن نکند و از فعال گشت غیر بگنایر و بناود
 و از شاد و مطلق اجتناب کند و آب دهن بینی چنان نبندد از که حاضران شاد
 گفتند یا آواز آن بشنوند و رو قبیل نمند از و دست سر استین و دهن کاند و چون

[illegible]

مجلسی و در تراز جایگاه خود و بنده ترازان نشینند اگر بزرگ مجلس او باشد هر جا که
نشینند جایز بود چه قصد آنجا خواهد بود اگر لی وقوف نیز بر جای خود نشینند چون وقت
شود و بایر بجای خود آید اگر بجای خود خالی نیاید بایر گردد لی آنکه ضبط الی که هستی
بخود راه و بدو پیش غیر حرم و حنسد م جز روی دوست هنر نماند از آنکه نماند
حال برهنه سازونه در خانه و ملاک مر عند الا احتیاج مثل قضای حاجت غسل
نظارتان و در پیش مردم غشیه اصلا پشت باز نمیشد خاصه که در خواب غلط
کند چه باین بیست خفتن سبب زیادتیشان شود اگر در میان مجلس خواب و
غلبه کند اگر تواند بر خیزد و الا خواب را بکایتی یا فکری یا غیر آن از خود دفع کند
اگر با جماعتی باشد ایشان خواب کنند یا موافقت کند یا بیرون آید و حال
بر وجهی سلوک کند که مردم را از و نفرتی و جرتی نباشد و اگر بعضی ازین عادت
بر ثقیل نماید تا بل کند که ملاک بر اشد آن تر تر شود شنیع تر و ثقیل تر از
شفتت کسب آن آداب طعاعم خود را باید که اول دست

[illegible]

هم از عبادت و نما و روزه و حج و غیره
 هر چه در صورتی بود که می توانست
 به عینیت و به قصد سیرت
 و به نیت سیرت آن عمل می نمود
 و آن صورتی بود که می توانست
 به عینیت و به قصد سیرت
 و به نیت سیرت آن عمل می نمود
 و آن صورتی بود که می توانست
 به عینیت و به قصد سیرت
 و به نیت سیرت آن عمل می نمود

وینی و دهن پاک کند و دستاج بر لبه اند کند و ختم با محمد و با کل مبارک
نماید مگر آنکه منیر بان باشد و دست و جامه و غیره را بوی کند و زیادت از سه
نحوه و دهن را باغ کند و لقمه بزرگ بگیرد و زود و زود و بسیار و زود و دهن را
و گشت آنای پیری خوردن بلیسه اما بعد از تمام شدن شاید بلبه آن بنگام
سنت است و با آن طعام نظر کند و طعام نبوید و نگزیند اگر در خوان اشک طعام
بتر باشد حص آن نماید اشیاء دیگران کند و چسبی بگشت نکند از دهن
نمک تر کند و لقمه بکاسه نگیرد و پیشش خود و خود و لاد و میوه که از دیگر جایها
خوردن شاید آنچه بدان بر داند استخوان غمیسه نه مان و فرو نهند اگر استخوان
و لقمه باشد پنهان از دهن و کند و از حرکات منفرد تمرز باشد چیزی از دهن
در کاسه نیندازد نوعی سلوک کند که هر که خواهد بقیه طعام او خورد و تمرز نماید اگر همان
باشد پیش از همان دست بازگشت چون دیگران دست بازگشت او نیز وقت نما
و اگر چه گرسنه باشد مگر در خانه خود یا مقامیک محارم باشد و اگر هماندار باشد باید که

۲۱۹

وینی و دهن پاک کند و دستاح بر بسم الله کند و احتتام با الحمد لله و با کل مسابو
 نماید مگر آنکه منیر بان باشد و دست و جامه و غیره الوی بکند و زیادت از سه
 نخود و دهن و اخ نکند و لقمه بزرگ گیر و زود فرو نبرد و بسیار زود و در میان
 و گشت آنای چیزی خوردن نمیداند اما بعد از تمام شدن شاید غلبه آن هنگام
 سنت است و با نان طعام نظر نکند و طعام بخورد و اگر در جوانی شک طعام
 بهتر باشد حصص آن بخاید اشیاء دیگران کند و چسبند و گشت نگذار و نان
 نمک تر نکند و لقمه همکاسه نگردد و پیشش خورد و لا در میوه که از دیگر جایها
 خوردن شاید آنچه بدان بر دوازده خوان غمیسه نه نان و سفره نهند اگر استخوان
 و لقمه باشد پنهان از دهن و در کند و از حرکات منفرد تمرین باشد چیزی از نان
 در کاسه نمیداند و نوعی سبک کند که هر که خواهد بقیه طعام او خورد و سفره نماید اگر همان
 باشد پیش از نماز دست بازگشاید چون دیگران دست بازگشاید و نیزه و نشت
 و اگر چه گرسنه باشد مگر در خانه خود یا مقامیک محارم باشد و اگر هماندار باشد با یک

اسباب راحت منقطع گردد از حرکات و زوایا و مسجع صناعت و فضیلت
آنها نمیتواند نمود و با آنکه اسباب تنوط و قار و مهابت شود انواع تعب و مشقت
پشخص نماید که در پیش پای یکدک ایشان اودائع الهی دانسته شود و جوایشان آید
آنها و ایشان طلب بقیه رفی و مدارات سلوک دارد و زیاده از حد اعتدال ایشان
کار نفع نماید و اوقات راحت برای ایشان تعیین کند چه برآینه ایشان رسیده
ملال و کلال و ضعف باشد و او را طبیعت و جبلت مرکوز و ملاحظه باید کرد که
و چه بر فطرت میان او و ایشان اشتراک است و شکر آنکه حق تعالی ایشان امانت
دوشت عباد یاد و در ایشان جو زباید کرد و چنانچه حضرت ستم مکارم اخلاق
نمایند **عَمَلُهُ وَ شَجَرَتُهُ مِنْ اَمْلَکِ الْخَلَاقِ** فرموده ماکول و ملبوس ایشان را
با خود برابر باید داشت چون کسی را بر این خد متی قبول کند باید که اولاً با معائن
ملاحظه حال او بکند اگر تجربه و ین باب میرز شو و غیبت است که استیغانت
نماید و اصحاب صورت مخالفه و خطیطات متفاوتیه را اختیار نکند چه غالباً خلق تابع

بیت نفع شود و حسن بیفتن مراد از غلبه است
و اگر در نظر حقیقی باطل باشد که کمالی را بر او
و اعلیای آنرا از شکل نیست شام چنانچه
غلبان است این حکم می آید که
چون در وقت صبح ساعتی که
از سطح امکونی اندر می آید کتاب
منکر بودی و در ملاحظاتی

غن

[The page contains dense handwritten Persian script in Maghrebi style.]

از سر شاط کنند نازری ملالت کرده و اصلاح حال ایشان را تنبیه باید داشت
ایشان را بلطف امیدوار و از قهر خائف باید ساخت اگر کسی از ایشان بپرسد
کدام رجعت نماید بقرابات الله و اگر گشالی باید از مجردين از نو نمیدانید
و اگر تنگتر تجارت معلوم شود که قابل اصلاح نیست و از بزرودی طرح باید کرد و بجای
دیگر خدمت فاش شوند و بنده از او بخدمت اعلی است چیل بند باقیاد و احاطت
و تأدیب خلاق و آداب میدیشت و هم نفع طاع کسروا طبقات خدمت میدید
در عقل و نطق و حیاء و جلالت بیشتر باشد برای خدمت نفس تعین کنند اگر
و کفایت کسب و بیشتر باشد برای تجارت اگر قوی تر و بر احوال شاقه صبورتر
برای عمارت اگر بیدارتر و بلند آواز برای حراست و اصناف بندگان است
یکی حریه طبع و دیگر عبودیت طبع و سوم عبودیت شهوت اول و بنزله اولاد و بنزله
و دوم بنزله دواب و انوشی و سوم با بقدر ضرورت بدام شتمیات نکاح و بایزاد
و بحسب مصلحت کار با فرمود از اصناف اعم عرب نطق و فصاحت و ادا مهارت

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

[illegible][illegible]

الا بالعرض لیکن ایشان بر معنوت انسان گشتند هم بطریق مادی هم بطریق
 آله جسم بطریق خدمت بالذات بالعرض چه عناصر جزو ترکیب ایشان
 و نباتات و حیوانات غذایی او این معنوت بالما و هست هر یک از عناصر
 آلت افعال طبیعی و ارادی می سازد چون آب و آتش در طبع غذا پس چنین برین
 و بدتره غذا و هوا در نفس که سبب ترویج روست و خاک و زرع ماده غذا
 مسکن و نظائر آن همچنین در نباتات و حیوانات بعضی را غذا و بعضی را دارو
 می سازد و بعضی را استخدام می نماید بلکه اجرام فلکی را استخدام میکند چه فصول را که از کائنات
 اجرام سماوی حاصل میشود و هست بر صواب اسباب افعال خود چون رطوبت
 می سازد و چنانکه لولاک لما خلقت الافلاک بان اشعار بنماید و تورات مکتوب است
 یا این آدم خلقتک لا یخلی و خلقت الاشیاء لا یخلیک اگر فطن لبیب در مقام تامل
 نماید بر سجده ملائکه انسان را بر میکشند شود حکمت و هیئت انکاس در نباتات
 و حیوانات ظاهر است و انکه نباتات بر وجه ساجدان و حیوانات بر هیئت انکاس

[illegible]

و اما این صفت
نقطه اعتدال یعنی سودا فاعل و مفعول
شده و این دو هم از غیر سدابست و رنگ
بافتن اعتدال به شغری می کشند و از آن
ابتدای شاست است اما بوی آن
فصل از دیگر بویان و در کینه آید و بوی
نما دارد از روغن صندل و از روغن
فصل که در آن است و بوی آن
نقطه اعتدال

فقط اظہار بیعتی سے

را نفس خود در تربیت او سکین لباس صلاح و اسباب مبادی هر یک استی که چنانچه
 او را ادوات بخاری و حدودی غیر ذلک از مناعات محتاج الیها بدست آید
 و بعد از آن نفس خود و هر یک از اشغال قیام نمودن و اقدار لباس سکین او حاصل شد
 هر آنکه دریندت که بتربیت اسباب مقدمات مشغول بودی بی غذا و لباس
 سکین نندی مودی بملاک او شدی بلکه اگر کار او تمامی صرف یک ازین صنایع
 بنوربان فاکند اما چون مجتمع شوند و یک دیگر معاوضت کنند و هر یک برای
 دیگری بهمی قیام نمایند و در آن معاوضت معاوضت سلوک جاوه عدالت نمایند
 اسباب معیشت متعظم شود و احوال اشخاص مضبوط و بقای نوع محفوظ ماند از این جهت
 بنامیست منقولست که چون آدم علیه السلام بدینا آمد او را هزار کار بآستی کرد
 تا آن نخته شود و سر کردن آن هزار دیکم بود و حکما گفت اند هزار کار بیاید کرد تا
 شخص یک لقمه نان درین تواند نهاد و چون استقام امور ایشان معاوضت
 بود حکمت بالغه الهی اقتضای آن نمود که افراد انسانی در جمیع طبیعت مختلف باشند

[illegible][illegible]

[illegible]

و ہر نفوس مجبورند بر طلب نفع خود اگر ایشان را بطبع خود باز گذارند و آن بستان منتظم
نگردد و چہ ہر یک برای نفع خود افسردہ گیران نمایند و سود و ہنر و پنازع گرد و با فساد
ہر گیر مشغول شوند پس استہ تبصری باید کہ ہر یک با پنچہ حق است افسردہ
و دست تعدی از ہر گیر کوتاہ دارند آن ہم بپیر سیاست عظمی خوشد و زیبا چنانچہ
در باب عدالت گفتہ شد احتیاجست موسی و حاکم و دینار و اناموس صاحبان
شخصہ باشد کہ باللہام وحی الہی از دیگران ممتاز باشد تا در طائف عبادت
و احکام معاملات چنانچہ مودی بصلح معاش مساوی باشد تعیین فرمایند
را حکما صاحب موسی اندہ احکام اور اناموس و عرف متاخران ہی شایع
و احکام اور اشاعت و ادا طون شان ایشان گفت ہم اصحاب القوی
الغیرتہ الفائقون یعنی ایشان صاحب قوت ہای بزرگ غالب یعنی در قوت علمی و
از یک دیگر ممتازند چہ بر فائق مغیبات باللہام الہی مطاع شوند و تصرف عالم کو
و فساد تو مانند کرد و اسطاطا الیسر شان ایشان گفت ہم الذین عنایت اللہ علیہم

[illegible]

و انهم در جواب اشوب جز در حسن لغت بان توان یافت آن نیز در باب است که
 خورشید تبارش تا قیام قیامت از سبب دال و صحت کسوف و دال محفوظ باشد
 و هرگز در عالم اولاً بمحض احکام شریعت قیام نماید و از احتیاج تصرف در دنیا
 امور باشد بحسب مسامحت قوت بر وجهی که موافق قواعدیه شریعت باشد و چون
 شخص بحقیقت ظل است و یوسف است و ناسب نبی باشد همچنانکه طیب با حفظ اعتدال
 مزاج انسانی کند این شخص نیز صحت مزاج عالم که از اعتدال حقیقی نخواهد بود
 و چون انحراف بان راه یابد اعتدال آورد پس بحقیقت طیب عالم باشد و صناعت او
 صناعت طب کلی و همچنانکه اعضای انسانی و بقا محتاج به دیگرند مثلاً جگر
 بدل در روح حیوانی و قوت حیات دل محتاج است بجگر در روح طبعی و تغذیه و
 هر دو محتاجند برفع در روح انسانی و قوت حس و دماغ محتاج است بایشان
 در حیات و تغذیه و چنین اشخاص انسانی نیز در بقا محتاجند به دیگر کمال و تمام هر
 دیگر اشخاص حاصل شود بنا برین مخالفت بایناسی نوع بر وجه تعاون واجب باشد

و اینست که در جواب اشوب جز در حسن لغت بان توان یافت آن نیز در باب است که
 خورشید تبارش تا قیام قیامت از سبب دال و صحت کسوف و دال محفوظ باشد
 و هرگز در عالم اولاً بمحض احکام شریعت قیام نماید و از احتیاج تصرف در دنیا
 امور باشد بحسب مسامحت قوت بر وجهی که موافق قواعدیه شریعت باشد و چون
 شخص بحقیقت ظل است و یوسف است و ناسب نبی باشد همچنانکه طیب با حفظ اعتدال
 مزاج انسانی کند این شخص نیز صحت مزاج عالم که از اعتدال حقیقی نخواهد بود
 و چون انحراف بان راه یابد اعتدال آورد پس بحقیقت طیب عالم باشد و صناعت او
 صناعت طب کلی و همچنانکه اعضای انسانی و بقا محتاج به دیگرند مثلاً جگر
 بدل در روح حیوانی و قوت حیات دل محتاج است بجگر در روح طبعی و تغذیه و
 هر دو محتاجند برفع در روح انسانی و قوت حس و دماغ محتاج است بایشان
 در حیات و تغذیه و چنین اشخاص انسانی نیز در بقا محتاجند به دیگر کمال و تمام هر
 دیگر اشخاص حاصل شود بنا برین مخالفت بایناسی نوع بر وجه تعاون واجب باشد

و اینست که در جواب اشوب جز در حسن لغت بان توان یافت آن نیز در باب است که
 خورشید تبارش تا قیام قیامت از سبب دال و صحت کسوف و دال محفوظ باشد
 و هرگز در عالم اولاً بمحض احکام شریعت قیام نماید و از احتیاج تصرف در دنیا
 امور باشد بحسب مسامحت قوت بر وجهی که موافق قواعدیه شریعت باشد و چون
 شخص بحقیقت ظل است و یوسف است و ناسب نبی باشد همچنانکه طیب با حفظ اعتدال
 مزاج انسانی کند این شخص نیز صحت مزاج عالم که از اعتدال حقیقی نخواهد بود
 و چون انحراف بان راه یابد اعتدال آورد پس بحقیقت طیب عالم باشد و صناعت او
 صناعت طب کلی و همچنانکه اعضای انسانی و بقا محتاج به دیگرند مثلاً جگر
 بدل در روح حیوانی و قوت حیات دل محتاج است بجگر در روح طبعی و تغذیه و
 هر دو محتاجند برفع در روح انسانی و قوت حس و دماغ محتاج است بایشان
 در حیات و تغذیه و چنین اشخاص انسانی نیز در بقا محتاجند به دیگر کمال و تمام هر
 دیگر اشخاص حاصل شود بنا برین مخالفت بایناسی نوع بر وجه تعاون واجب باشد

محو شود بحکم نسبت بعالم قدس منجذب شود و بنظر بصیرت مشاہد جہل حق تعالی
نماید و پروانہ صفت ہستی خود را در انوار قاہرہ تجلیات الهی مگر گرداند و مقام رست
کہ نہایت مقام است پس در این مرتبہ حق یقین است و صاحب این مرتبہ
و تعلق بدن و تجرد از ان زیادہ فرقی نباشد چہ استعمال قوانین فی اورا از نظر بحال
حقیقہ باز ندارد و سعادت کی کہ دیگران از شاہ اخروی ترقب است این دین

نشأ حاصل بنی شریعہ رباع

امروز دران کوشش کینیا باقی

میران جمال آن دلا رہا ہے

شربت باداچر کو دکان درخت

تاخند با انتظار بند و ایامی

لیکے بعد از مفارقت کم لذت آوا صف

باید چه هر چند این کتاب نور بصیرت از دقایق اسما و صفات مشاهد و حد
ذات نماید اما خالی از شوب و ثبوت که مقتضای نشانه تعلقی است تواند بود
و شهود و مأمونی و حد نه فرا حمت و قیسان جز در خلوتخانه تجرد و میسر گردد و بنا برین
مفطر و مترصد فع این حجاب و کشف این نقاب بود و چون حال انضمامی این اثر هم

۱۰۰

مکتبہ اسلامیہ

وہابیہ کی تمام مباح

مجلسی مفتی محمد رفیع الرحمن

۱۰۰



کتاب

الحمد لله

مجلس شورای اسلامی

پیشانی

بصورت آیین بمنزله کبریت امر شیخ ابو علی سینا در مطلع رساله الطیر مبالغه در عذوبت
 این نوع دوستی نموده چه اگر مردم اطلاع بر حقیقت خیریت محبت ایشان مبتنی بر
 لذت یا نفیست بر چه مبتنی بر عوارض باشد هم عوارض زائل شود و محبت اگر سلاطین
 بارعایا بخت است که ایشان بر عایا منعم و مفضلند و آینه منعم علیه است و دوست
 و محبت پدر فرزند از این وجه که بر و حقوق دارد و از این جهت است که ما رومی میگوید با
 محبتی زیادت چه او را بمنزله نفس و داند صورت او را نشود اند که طبیعت از صورت او
 نقل کرده و شمائی که بر لوح فطرت از بیعت او ثبت نموده و فی الواقع تصور صورت
 چه پدر و پسر صوری وجود فرزند است ماده بدن مادر جزو او و در خلق خلق مشابهت
 و بخت است که پدر هر کمال که خود را خواهد فرزند را نیز خواهد بلکه خواهد که فرزند از او
 در جهان فرزند بر خود خرم شود و تفضل فرزند در ازان قلیل شمرده گویند و خود را گن
 بکست از آنچه سابقا بود همچنانکه باین سخن سرور شود و تفضل فرزند نیز خرم شود و
 ازین محبت فرزند را سببی دیگر است که خود را منعم و مفضل بر و شمارد و آنکه در سلطان

بصورت آیین بمنزله کبریت امر شیخ ابو علی سینا در مطلع رساله الطیر مبالغه در عذوبت
 این نوع دوستی نموده چه اگر مردم اطلاع بر حقیقت خیریت محبت ایشان مبتنی بر
 لذت یا نفیست بر چه مبتنی بر عوارض باشد هم عوارض زائل شود و محبت اگر سلاطین
 بارعایا بخت است که ایشان بر عایا منعم و مفضلند و آینه منعم علیه است و دوست
 و محبت پدر فرزند از این وجه که بر و حقوق دارد و از این جهت است که ما رومی میگوید با
 محبتی زیادت چه او را بمنزله نفس و داند صورت او را نشود اند که طبیعت از صورت او
 نقل کرده و شمائی که بر لوح فطرت از بیعت او ثبت نموده و فی الواقع تصور صورت
 چه پدر و پسر صوری وجود فرزند است ماده بدن مادر جزو او و در خلق خلق مشابهت
 و بخت است که پدر هر کمال که خود را خواهد فرزند را نیز خواهد بلکه خواهد که فرزند از او
 در جهان فرزند بر خود خرم شود و تفضل فرزند در ازان قلیل شمرده گویند و خود را گن
 بکست از آنچه سابقا بود همچنانکه باین سخن سرور شود و تفضل فرزند نیز خرم شود و
 ازین محبت فرزند را سببی دیگر است که خود را منعم و مفضل بر و شمارد و آنکه در سلطان

بصورت آیین بمنزله کبریت امر شیخ ابو علی سینا در مطلع رساله الطیر مبالغه در عذوبت
 این نوع دوستی نموده چه اگر مردم اطلاع بر حقیقت خیریت محبت ایشان مبتنی بر
 لذت یا نفیست بر چه مبتنی بر عوارض باشد هم عوارض زائل شود و محبت اگر سلاطین
 بارعایا بخت است که ایشان بر عایا منعم و مفضلند و آینه منعم علیه است و دوست
 و محبت پدر فرزند از این وجه که بر و حقوق دارد و از این جهت است که ما رومی میگوید با
 محبتی زیادت چه او را بمنزله نفس و داند صورت او را نشود اند که طبیعت از صورت او
 نقل کرده و شمائی که بر لوح فطرت از بیعت او ثبت نموده و فی الواقع تصور صورت
 چه پدر و پسر صوری وجود فرزند است ماده بدن مادر جزو او و در خلق خلق مشابهت
 و بخت است که پدر هر کمال که خود را خواهد فرزند را نیز خواهد بلکه خواهد که فرزند از او
 در جهان فرزند بر خود خرم شود و تفضل فرزند در ازان قلیل شمرده گویند و خود را گن
 بکست از آنچه سابقا بود همچنانکه باین سخن سرور شود و تفضل فرزند نیز خرم شود و
 ازین محبت فرزند را سببی دیگر است که خود را منعم و مفضل بر و شمارد و آنکه در سلطان

حساست و ارسطاطاليس گفته محبت مشوق و در رفع گريه چنانکه در خوش
 زود تبا شود پس بايد که با خالق خلق طريق عدالت مسلوک اړو با هر کس که
 حق اوست حاصل کند بمقتضای آن عمل نماید با خالق بطاعت طلب متابعا
 بطريق قربت و پويا سبران ايمده ملت با نقياد احکام مراعات تعظيم و محترما
 سلاطين با جلال و مطاوعت با والدین با کرام خدمت با برکات احاد با
 رفق و خالطت حکما گفت اند محبت منعم منعم عليه ايشتر است اگر چه در حق
 واحسان کننده و سخاوه و خواهنده دوست داند و محبت بقای ايشان
 دارند اما عرض منند چون از محبت تخلص حق خود سلامت و سخاوه خواهد شد
 مال خود را دوست داشته باشد بخلاف محسن که محسن ايه ابي توقع شفقتی
 دوست دارد بلکه از محبت که قابل اثر خير اوست محسن ايه را اين نوع محبت با
 محسن نباشد بلکه اذ بالذات احسان را دوست دارد محسن با بالعرض و ايضا
 محسن جد و سعی در ايصال نفع محسن ايه نمود و پس شبیه کسی است که مالی

محبت مشوق و در رفع گريه چنانکه در خوش
 زود تبا شود پس بايد که با خالق خلق طريق عدالت مسلوک اړو با هر کس که
 حق اوست حاصل کند بمقتضای آن عمل نماید با خالق بطاعت طلب متابعا
 بطريق قربت و پويا سبران ايمده ملت با نقياد احکام مراعات تعظيم و محترما
 سلاطين با جلال و مطاوعت با والدین با کرام خدمت با برکات احاد با
 رفق و خالطت حکما گفت اند محبت منعم منعم عليه ايشتر است اگر چه در حق
 واحسان کننده و سخاوه و خواهنده دوست داند و محبت بقای ايشان
 دارند اما عرض منند چون از محبت تخلص حق خود سلامت و سخاوه خواهد شد
 مال خود را دوست داشته باشد بخلاف محسن که محسن ايه ابي توقع شفقتی
 دوست دارد بلکه از محبت که قابل اثر خير اوست محسن ايه را اين نوع محبت با
 محسن نباشد بلکه اذ بالذات احسان را دوست دارد محسن با بالعرض و ايضا
 محسن جد و سعی در ايصال نفع محسن ايه نمود و پس شبیه کسی است که مالی

محبت مشوق و در رفع گريه چنانکه در خوش
 زود تبا شود پس بايد که با خالق خلق طريق عدالت مسلوک اړو با هر کس که
 حق اوست حاصل کند بمقتضای آن عمل نماید با خالق بطاعت طلب متابعا
 بطريق قربت و پويا سبران ايمده ملت با نقياد احکام مراعات تعظيم و محترما
 سلاطين با جلال و مطاوعت با والدین با کرام خدمت با برکات احاد با
 رفق و خالطت حکما گفت اند محبت منعم منعم عليه ايشتر است اگر چه در حق
 واحسان کننده و سخاوه و خواهنده دوست داند و محبت بقای ايشان
 دارند اما عرض منند چون از محبت تخلص حق خود سلامت و سخاوه خواهد شد
 مال خود را دوست داشته باشد بخلاف محسن که محسن ايه ابي توقع شفقتی
 دوست دارد بلکه از محبت که قابل اثر خير اوست محسن ايه را اين نوع محبت با
 محسن نباشد بلکه اذ بالذات احسان را دوست دارد محسن با بالعرض و ايضا
 محسن جد و سعی در ايصال نفع محسن ايه نمود و پس شبیه کسی است که مالی

۲۵۵
 ۱۔ نیکو سہماں اخلاق
 ۲۔ پاک سبب خصال انسانیت
 ۳۔ خیر اراد و سعادت طبع
 ۴۔ عاقبت بخیر نفس و زکوٰۃ
 ۵۔ خیر اراد و بزرگواری و عبادت
 ۶۔ کسے فدا و فانی انسانیت
 ۷۔ روزِ حیاتِ مجاہد و جانی
 ۸۔ خواہ مخواہ کتاب اللہ
 ۹۔ حق و حقیقت و نور و نورانی

پیشہ ورانہ و
تعلیمی اداروں کے
میں

پنجابستان
ایمان
پنجاب

پیشوا
خانم سید عالم علی
نور علی

کلیتہ میں انصاف بنیاد پر
نہایت پرکھنا

۴

از این دستگیری

درمان: جراحی

الحمد لله

فازت في الانتخابات

۵۵

فانی

این کتاب در دسترس
است

الآن غداً

الآن غائب شود الجسد

فصل في معرفة حسن النسخة

مجلس شورای اسلامی
مجلس شورای اسلامی

حاصل شود که از کتساب ملکات فاضله فاغ گرد و نفس خرم و پرواز دون او
و عالم عقلی حجاب برین تفع نشسته باشد و حدت حقیقی صرف و حق محض و تعالی

ولذت سر می مستحق شود ^{عنه} طبیعت

از علم بعین آید از گوش تابش و این مرتبه بلندترین مراتب کمالات

و از ریخت حکما از افوق مراتب سعادات انسانی اعتبار کرده اند چه تا مرتبتی

آثار و قواسم طبیعی و نفسانی عبارت از تعلقات جسمانی صافی و مکرر جمال این کمال است

تاسا لک از خود می دکه ابعثنازل او حق مر اصل است بگفته بساحت و مسائل برسد

رسال دوست طلب میکنی ز خویش
که در میان تو و او چه حاصل است

خود را گذاشتیم و تمام پیشتر را	بیکر گویند دولت حاصل از چربا
--------------------------------	------------------------------

بسطاطا لیس گفت چون خدای تعالی کسی را دوست دارد تعاد را و کند چنانکه

وستان تعالیٰ صلح و دوستان کنند و در اخلاق ماضی می آرد که این شطی

و لغت اطلاق کنند و این سخن ظاهرست چه نظائر آن در کتاب و سنت بسیار

مفتی محمد رفیع الدین صاحب دفتار
کراچی

١٠٠

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

[illegible]

باشد سوم مقدار آن و ایشان طالع باشند که موازین قوانین عدالت میان
اهل مریه نگاه دارند تعیین مقادیر ثواب برای ایشان موقوف باشد و صنایع
ایشان مناسب استیفا و بهر سه طبع نجوم باشد چهارم مجامع ایشان
طالع باشند که دست را از تعرض اعدا و متغلبان نگاه دارند ضبط نفوس
ظلم و سرق کفایت ایشان مربوط و صناعت ایشان شجاعت و قوت
باشد پنجم ارباب الاموال و ایشان جماعتی باشند که ترتیب ماکول و ملبوس این
طوائف از ایشان منتظم شود خواه از جهات معاملات و صناعات خواه
از وجهه خراج و صناعت ایشان حرف مختلفه و کاسب متفحص و عدالت
است که هر طائفه از این طوائف را اهل هر شخص از طائفه در مرتبه خود دارند
باید که یک کس اصناعات مختلفه مشغول نگردد و اندر اگر موجب تحیر طبیعت شود
و هیچ کدام کمال معتد به نتایج سازند چه کسب کمال هر صناعتی را وقتی و تو
لائق باید چون وقت و توفیق بر سر معنی شود همه در مرتبه تصور دارند چنانچه گفته اند

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

۲۵۰

سلام و احترام
 فخر از دست بگریز
 نگویند خدا بفرست
 بیاورم از دست خداوند
 بر سر تو خورشید و ماه
 یعنی این است که نظام
 حلقه را دوست داشته اند
 بیاورم از دست خداوند
 از تو چنان که دوست
 و دوست دوست کردن
 صاحب از دست خداوند
 صاحب از دست خداوند

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بلقیال شاد و کی از نسوخت
 بلبل خجسته چرخ شادی
 غارتگر برای ملت عدم
 دگر صاحب سیر
 نازد «علی»
 فردا دانی
 تو هم صاحب عقل و دانا
 کجاست

[illegible]

معالجات طبی از استنسی که کردند بجام مقرون نمیشد تا فری که نام طبع
جمع کرده بودند کتب اعتدال که در این باب بطارحه میکردند یکی از بنام خاص
درام چون حال مشابهه را گفت اینها را بنام مؤلفین ^{فان} این عبارت از غایت الملک
مأمون جبار گفت احتیاج علاج نیست بعد از این اقدام برین امر نخواهم نمود چهارم
صبر بر مقامات شداد چه برستان این مطالب اما نیست و حدیث من قرع
بما ورج نخرجکم لیساً یا طمع ذل مردم مضطر نشو و شتم لشکریان موافق
نسب چه بر اینه موجب انجذاب نواظر مهابت و وقار خواهد بود این خصلت
نیست اما اولیست قیاساً و لشکری متوسط آن چهار خصلت که علمیه است ای صبر
و تقویست حاصل توان کرد پس محمد و همین چهار باشد بحمد خدا تعالی که حضرت پاد
دین پناه را جمیع این خصال حاصلست قوتات که میشن بنهایت معارج ^{طال} هست
و اصل چون سبق تمییز یافت که پادشاه طیب عالمست و طیب را معرفت بر نفس
در رو کنیت علاج آن گزیری نیست پس بر اینه بر سلطان اجب باشد که مملکت

[illegible]

و طریق علاج آن بشناسد چون عوارض است از اجتماع مایه طبع و انقباض
پس مادام که هر یک از این طوائف در سبب خود باشند و شغلی که طبیعت ایشان
قیام نمایند نصیب که ایشان الآن باشد از رزاق و کرامات نبوی جا جلال
ایشان سده بر این مزاج درین نزع اعتدال باشد و امور مستانها هم در
چون این قانون منحرک گردد بر این مودعی با اختلاف شود که موجب اختلاف
الابطال نیست و سبب مساوی اختلاف چه مقررت که سببی هر دو اتفاق
آسانی محبت که و تعاون و منزلت اعضای شخص واحد باشند چه برین زمین چنان
باشد که شغف و عالم پیدا شده باشد که قوت این به اشخاص شش باشد بر این
بیچ کس از احاد با او تفاوت است و اندک و اشخاص بسیار نیز چون مختلف از ارباب
بهم تعبیر بر تو تواند کرد و مگر که میان ایشان انحراف همین طریق حاصل شود و بمنزله
واحد باشند که قوت او بیش از قوت این جماعت باشد و چون امری که کثرت
بسیار منقطع نشود و آن حد است چنانچه از پیش گذشت پس دام که سلطان

از کسے بکسے یا از جانی بجائی یا از صورتی بصورتی مینایند و قرب ایشان با خاک که
قبله کا سائران افلاک و مطهر اشعه انوار عالم پاک و مطهر غرائب مصنوعات
عجائب کوناست نهایت ضوح و چنانکه در مرکبات تجاویز کی از عناصر و
واجب جنب و ال اعتدال فساد است اجتماع فی زیر غلبه کی از این اصناف
بر صنف دیگر سبب بطلان نظام محدث اختلال شود و بعد از رعایت
سیان اصناف اربعه در احوال هر یک از احاد نظر باید نمود و مرتبه هر یک بمرتبه
استحقاق تعیین فرمود و بوجهی دیگر طبقات مردم پنج است اول کسانی که بطریق
باشند و غیر ایشان متعدی بغیر شود چون علمای شریعت و شایخ طریقت و
عرفای حقیقت این طائفه غایت ایجاد و خلاصه عبادت و فیض الی و
لم زلی ایشانند و حقیقت دیگر طبقات طفیل ایشان و همانخانه وجود اند و
بیا که نامد و لطف کرد و گاه صحن را نویسمانی عالم درین سیاه طیفه
و حکما گفته اند که یاد شاه این طائفه را باید که نزد قمر بنی هاشم و بنو ایشان

عقوبی جائز بلکه واجب اند و شاه نیز که طبیب است بحکم مدبر اول تعالی شانه
 گمارد باشد که بحسب مصلحت عامه بنوع قتل یکی از افراد ایشان نماید و بعد از رعایت
 تکافو تعیین مراتب تعدیل میان ایشان قسمت خیرات باید کرد و هر یک را
 استحقاق مخصوص و نسبت و خیرات قسمت سلامت اموال و کرامات هر شخص
 استحقاق نصیبی است ازین امور که تنقیص از این است به آن شخص یا دینی باین جهت
 بر اهل مرتبه پیشتر را بی مرتبه استحقاقی بر دیگران فائق گردانیدن ظلم است
 و گاه باشد که تنقیص ضرر جوی باشد بر اهل مرتبه پیشتر که استحقاق را بمنزله نازل آن
 فرود آورند هر آینه موجب انگیزش خاطر او و دیگرستان گردد و دوسری تسخّل نظام
 شود و بعد از قسمت خیرات بعد استحقاق حفظ آن بر ایشان باید نمود و با آنکه از
 که آنچه حق هر یک است ازین خیرات از و زائل شود و بعد از و زوال عوض از محل استحقاق
 با و سازد و ردی که متضمن ضرر اهل مرتبه نباشد و منع جو به تعویبات اهل آن را
 بهر جوی عقوبتی لائق آن مرتبه از و چه اگر در مقابل جو این که عقوبت بسیار

۲۸۳
 ۱- تحصیل و تربیت
 ۲- سبکدوشی و کمالات
 ۳- آموختن و تعلیم
 ۴- استحقاق و نواز و شرف
 ۵- غنای و وسوسه و صاحب
 ۶- شوق و طبع
 ۷- یکدیگر و دوستی و رفاه
 ۸- سبک و سبک و رفاه
 ۹- آموختن و تعلیم
 ۱۰- سبک و سبک و رفاه

[illegible]

مجلس ششم در روز پنجشنبه بیستم ماه ذی القعدة سنه ۱۲۸۵

۲
۵۰
۱۰۰

تاریخ

Figure 1

سید محمد صالح المنجد

تاریخ

و از آن تیری تواند بود و بعضی مخصوص شخص احد است و از بعضی سرت نمیکند چون
 قذف پس هر آینه منوط بطلب عقوبت شخص باشد و بعضی که در آن احتمال سزا
 و عدم آن هر دو قائم است منوط به نظر و رای سلطان تواند بود و آنچه بحسب
 صائب اولی و اصلح دانند اعمال فرماید و اینجاست که اگر مقتول را وارث
 نباشد و در ارت او متعلق به بیت المال باشد حکم آن منوط به صحت سلطان
 اگر خواه قصاص فرماید اگر خواه عفو نماید و رعایت عدالت و قبی قسط گردد
 که سلطان بنفس خود بقتل احوال رعایا بفرماید هر یک را بحق خود و از ارت
 و کرامات فاخر دانند و تحقیق این معنی آن تواند بود که رعایا و مظلومان را در وقت
 راه بسطان باشد و اگر همه وقت میسر نشود و زری من ارباب حوائج را ببرد
 تا بی و هله عرض حوائج و دفع سوانح بر حضرت سلطان نمایند و مکرر بحکم راقی
 حسین بوده که طوائف عوام را بارعام بوده و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
 و آله و سلم فرموده که هر کس که استغاثه و لایست امری از امور مسلمانان با و نفوذ نشا

[illegible]

تاریخ: ۱۳۸۵/۰۵/۰۵

جمع کا بیف ملائی تیار ہیں

مجلس علمائے ہند

تفصلاً در این باره در فصل بعدی خواهیم دید.

تفصیلات کے لیے
محکمہ سائنس و ٹیکنالوجی
دہلی

بسم الله الرحمن الرحيم

بھائی شادی کے لئے منتخب
مختار ہوئے

محمد بن عبد اللہ بن عبد الوہاب

کتابخانه نظامی ملی

آئندہ درخشاں سماں

حق و سید شورش و آزادی

سید الشہداء علیہ السلام

فوریات

دوبس سید

بسم الله الرحمن الرحيم

فہرست برائے نفاذ

بسم الله الرحمن الرحيم

فقد

کتابخانه

فصل اول

125

کتاب الف با تا ز

و در بر روی باب حاجات و مظلومان بنده حق تعالی در وقت حاجت و مست
 در محبت بر روی او بنده و او را از لطف و عنایت خود محبوب و او را بر او مینویسند
 بن خطاب حق تعالی که کسی را تفویض و لایق فرمودی او را وصیت
 کردی که از باب حاجات محبوب نشود و در بر روی ایشان بنده و حضرت سید المرسلین
 علیه افضل صلوات الله علیهم عافیه و الله اعلم بن و لی من امر امتی شیئا و رقی
 غارق به و من و لی من امر امتی شیئا نشئ علیهم فاشفق علیه و در آثار ما
 که فرعون با آن طغیان و کفران در حمایت و وصالت نیکو بود و کی آنکه سبیل الهی
 بود و از باب حاجت ابا اسانی و حصول با مقصود دیگر آنکه بحلیه جود و کرم متعالی بود
 و طوائف امام را از مواد انعام عام احتفاظ مینمود و سبب الخ و در کرم مرتبه بود که
 روایت کرده اند که زنی از بنی اسرائیل را وضع حمل شده و اغذیه که مناسب این حال
 باشد در مطبخ معذب بود چون از معنی خبر یافت پیش هر شش اشتعال پذیرفت
 و طغیان را در نور غضب عرضه ناره هلاک ساخت و بعد از آن تسکین کرد

کتاب الف با تا ز
 کلام حق تعالی که در وقت حاجت و مست
 در محبت بر روی او بنده و او را از لطف و عنایت خود محبوب و او را بر او مینویسند
 بن خطاب حق تعالی که کسی را تفویض و لایق فرمودی او را وصیت
 کردی که از باب حاجات محبوب نشود و در بر روی ایشان بنده و حضرت سید المرسلین
 علیه افضل صلوات الله علیهم عافیه و الله اعلم بن و لی من امر امتی شیئا و رقی
 غارق به و من و لی من امر امتی شیئا نشئ علیهم فاشفق علیه و در آثار ما
 که فرعون با آن طغیان و کفران در حمایت و وصالت نیکو بود و کی آنکه سبیل الهی
 بود و از باب حاجت ابا اسانی و حصول با مقصود دیگر آنکه بحلیه جود و کرم متعالی بود
 و طوائف امام را از مواد انعام عام احتفاظ مینمود و سبب الخ و در کرم مرتبه بود که
 روایت کرده اند که زنی از بنی اسرائیل را وضع حمل شده و اغذیه که مناسب این حال
 باشد در مطبخ معذب بود چون از معنی خبر یافت پیش هر شش اشتعال پذیرفت
 و طغیان را در نور غضب عرضه ناره هلاک ساخت و بعد از آن تسکین کرد

کتاب الف با تا ز

که هر روز از انواع غنای که لائق طبقات نام از اصحاب مرضی تواند بود دانند
و بهر کس آنچه مناسب حال او باشد برسانند چون یاج عوصف جلال الهی از
تدریسهای فزاینده گرفت و شیت نافذ و از لیبتلع قمع او متعلق شد متفقا
إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ هر دو خصلت اینست که در
و تمسکین می رسد و در روزی چون شب تاری در حجاب توری مانده چون
عقابی مغرب در غرب از دوا اختفا بلکه چون شفاش می برد کنج اودار و انتقام
گرفته و بغیر از این جنود و آپس را مجال ملاقات او در چنانچه حضرت موسی علیه
چون بشارت حکم شرف شد در همان شب با الهی بدر قصر او آمد و یک
بران درگاه و بهر دو مجال ملاقات نیافت تا روزی یکی از نمایندگان او و بعضی
عرض کرد که صورتی غریب ساخته شد کسی باین صفت بر در ایستاد و گوید که
فرستاده خدا ام و پیغامی چند دارم فرعون گفت اولاً باید طلبیده که او تصالح
کنیم چون طلب نمود بعد از مناظره و بطور حد که کلام حقائق اعلام از آن اخباری

از خاندان شما چه بود گفت آنکه کارهای بزرگ که لائق اهل عقل و کیمیاست بودم
خزوفی بازگذاشتم گفتم و آنکه اساس بنای معدلت بر قاعده است یکی آنکه هر
که واقع شود فرض کند که خود رعیت است و پادشاه بگیرد پس چه بر خود و آن
بر رعیت جائز ندارد و هم آنکه انتظار آری باب حجابات بخور نکند و از خطر آن پرده رها
و از سطا طالیس اسکندر را گفت اگر اعانت خدای تعالی خواهی در غایت خدای تعالی
ساعت کن سوم آنکه اوقات خود را مستغرق شغلات و لذات جسمانی نذر
چه قوی این اسباب فساد ملک نیست بلکه اوقات را در اغت چیرگی
تدبیر ملک و مصالح رعیت نماید حکمی نصیحت پادشاهی میکرد گفت خواب غفلت
تا ضامنان ملک تو بر غیبت و شکایت تو بدگاه حق نیزند و جواب چندان که
عمر تابا کنی که دولت و عمر چون آفتاب اند که با باد و بویاری کشت با گاه و بویاری
دیگر باشد و چنان کن که تو دنیا را بخوری و دنیا را بخورد چه دارم که بنای کار با رفت
و در از نهند بر غنیمت و هر چه بم آنکه در ریاضی خلق ضایع خلق طلبند که ضایع

جہت کے لئے

Figure 1

1. *Chlorophyll a*

23

15

...

1997

شماره ۱۰۰

1992

مجلس شورای اسلامی

میں نے یہ سب کچھ دیکھا ہے

اسرار خود را پوشیده دارند تا بر اجالت فکر نهنگ قمار باشند و از گریه و
مخوف و حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم چون بغیر غم فرمود
مردم را بگمان انداختی که بجای دیگر میرود و آنکه ساحت قدسیه نسخه بت از غبار عالم
کذب بر می بود بلکه این طریق سلوک فرمودی که اگر شما بجای میل داشتی
از مردم تنفس سازل جانب دیگر فرمودی تحقیق احوال آنجا نمودی تا مردم
بگمان افتادند می که مگر قصد آن جانب از مدح و حکما گفتند که طریق محافظت
اسرار با احتیاج بشاد و رت نیست که با صاحب عقل و یکاست مشورت کند از
ارباب عقول ضعیفه ستودار و بعد از تصمیم غریت با فعالی که ظاهر اخصه آن مرد
آدم نماید و در آن نیز مبالغه نکند تا موجب تممت نشود بلکه از با فعالی که متناسب
همان غم باشد خلط نماید و آنچیز حال دشمنان هیچ حال تغافل نفری و نه بیان
و تبستان تفحص اسرار ایشان گماشته دارند و احوال ظاهر و ایشان استنباط
احوال باطنه نماید و در اطلاع عیسه از ایشان تنفس از خوشی که بعد از عقل

[illegible]

۱۰۰
 کتبه خاندان سلطنتی
 ۱۰۱
 کتبه خاندان سلطنتی
 ۱۰۲
 کتبه خاندان سلطنتی
 ۱۰۳
 کتبه خاندان سلطنتی
 ۱۰۴
 کتبه خاندان سلطنتی
 ۱۰۵
 کتبه خاندان سلطنتی
 ۱۰۶
 کتبه خاندان سلطنتی
 ۱۰۷
 کتبه خاندان سلطنتی
 ۱۰۸
 کتبه خاندان سلطنتی
 ۱۰۹
 کتبه خاندان سلطنتی
 ۱۱۰
 کتبه خاندان سلطنتی

و قارپاد و شاهسی لائق نه و اگر واقع بشد و قوت متادست داشته باشد مجده
 باید کرد که بطریق کسین یا شجرون بسر دشمن رود و اگر پادشاهان که محاربه با ایشان
 در بلاد ایشان واقع شود مغلوب باشند اگر قوت متادست نداشته باشند در دیر
 حصون خند قماست یا طام مرغی باید داشت و بهمان اعتماد باید نمود و چنانچه
 کل مخفی و یا خود بلکه دسترس باب صلح بنیل اموال و استعمال میل تو سنان یار
 و از برای تدبیر امور لشکر کسی اختیار نماید که در وصفه باشد یکی استنهار بجاست
 دوم حسن تدبیر و کیاست سوم تجربه حروب و مهارت و اهم شریک حرب بقط
 و استعلام اهل انحصار بجاسوسان کاوان و رعایت عبط و صرفه و امان چه
 بی ترقب نفی ظاهر شکر بیان آلات را در معرض هلاک و تلف آوردن حسن عقل
 نیست و حکما گفت اندک بصیرت و خندق تو سل بنا بهرست لا و وقت خطار این
 باید شد چه آتشال این محمول بر سر میشود و موجب جرات دشمن چون کسی در حرب
 بشما عتی متناز گرد و انعام و اکرام او مبالغه بسیار باید نمود و مکنات حسن صنیع

کسین چنان شد
 و اگر پادشاهان
 در بلاد ایشان
 حصون خند قماست
 کل مخفی و یا خود
 و از برای تدبیر
 دوم حسن تدبیر
 و استعلام اهل
 بی ترقب نفی
 نیست و حکما
 باید شد چه
 بشما عتی
 کسین چنان شد
 و اگر پادشاهان
 در بلاد ایشان
 حصون خند قماست
 کل مخفی و یا خود
 و از برای تدبیر
 دوم حسن تدبیر
 و استعلام اهل
 بی ترقب نفی
 نیست و حکما
 باید شد چه
 بشما عتی

کسین چنان شد
 و اگر پادشاهان
 در بلاد ایشان
 حصون خند قماست
 کل مخفی و یا خود
 و از برای تدبیر
 دوم حسن تدبیر
 و استعلام اهل
 بی ترقب نفی
 نیست و حکما
 باید شد چه
 بشما عتی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲
دفتر کتابخانه: تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۶۱
تلفن: ۸۸۰۰۰۰۰۰

عناوین کتاب درین باب ازین تفسیر حضرت علی رضاعت که باین مجلس
 اهل بلاغت و آفاق کلامی راجعت تواند بود از قانون عدل و منبر ارباب
 نماید چه سبکیان منطق اشیر و فتن و لغزان را قانون حکمت نمودن خود را
 تعبیر عقاید و سخنان و کلمات استن باشد اگر فی المثل بنابر استظهار استحضار
 از دقایق بحث و مایند ملاحظه سیرت کریم حضرت خاقانی صاحب نامی
 اسکن رمانی کافیت چلی شایسته کلف و عیبت ناقصانه وین کتاب ایجاد
 و تکوین نموده صغیر الواح قابلیت انسانی را بر قوم کمالات نفسانی شمع
 مجموعه که بجامیت نوادر لطائف الطایف الهی و نظریات عجائب تالیفات
 با ذات قدسی صفات ملک ملکاتش و شمار کاسره کامگار و قیاسه نام ابرمد
 تواند شد از نظم صنوع و خامه ایجاد و ادب در وجود و نیامده تا خسر و خود
 سند نشین چلد بشس چهارم فلکست هر چند سائران اجرام سپهر یا چندین چراغ
 گرد و همان گردیده اند جهان داری باین شوکت و است ندیده و صیت جلالت

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲
دفتر کتابخانه: تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۶۱
تلفن: ۸۸۰۰۰۰۰۰
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲
دفتر کتابخانه: تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۶۱
تلفن: ۸۸۰۰۰۰۰۰
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲
دفتر کتابخانه: تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۶۱
تلفن: ۸۸۰۰۰۰۰۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲
دفتر کتابخانه: تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۶۱
تلفن: ۸۸۰۰۰۰۰۰

[illegible]

و دنیا و اهل و ولد بوجو علی ایشان در بوطست کسانیکه در عداوتند او را ایشان
باشد باید که بنده و بر زیادتی دوست تجاسر نمایند چه صحبت سلاطین با بدخول
و آتش و مخالفت بشیر تشبیه کرده اند و الحق رعایت آداب ملائمت سلاطین
کامی صعب است و هر کس اکنک احتیاض آن نیست یعنی مشایخ طریقت
گفتند آن که کسی که خدمت سلاطین نکند باشد تعلق نوز زینده از و سلوک طریقت
نیاید چه مقتضای السلطان ^{علیه} السلام رعایت آداب مجلس خاص نمودن سبب
نفس و رعایت رسوم طریقت ^{علیه} گردد و هر که در حضرت ایشان مجال تقریب
باید که بجاری که با نه غفوست مشغول باشد و بفصول در دیگر کار با دخل کند
و التزام ملائمت بر جوی کند که هر وقت که او را طلبند حاضر باشد و از قبل حضور
که موی بسامت است مختصر باشد هر چه از ایشان صادر شود آنرا از روی
مع گویند برب نفاق چه سر چه قوع یا به البتة از او جانی چیل خواند بود
استباط آن چه نماید و از روی استحسان کند و اگر کسی امر به نصیحت ایشان

[illegible][illegible]

۱۰۰

بین

سید علی حسینی

۲۰۰۰

کتابخانه عمومی

سالی روزه

١٤٤٤

کتابخانه عمومی
شماره ثبت کتاب: ۱۳۵۷
تاریخ ثبت: ۱۳۵۷

بجانب نیکیا
فراشته می
سوی که

سید ابوالحسن علی
میرزا جعفری کرمی

مجلس شورای اسلامی
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
معاونت امور فرهنگی

فہرست کدازک مسائل

این سال مدرسه ۱۳۵۴

پاکستان

شعبہ تعلیم و تربیت

دانشگاه صنعتی امیرکبیر

شعوبی کی خبریں

اصلاً از آن متغیر نشود و از ایشان انتظار نمایند چه برین موقوفه باشد
شود و اگر بجا دل انجامد از دایره خارج و بگوید و جواب بطریق حکم گوید که همیشه
حکیم را باشد از ادب مجلس سلاطین و اکابر آنکه اصلاً در حضور ایشان مشورت نکند
چون سوال از دیگری کنند و قدیم جواب نمایند بکمال این ادب رعایت باید کرد چنانچه
سبق ذکر یافت چه تحقیقت هم سبب خفت قائل باشد هم موجب استخفاف سائل
و سوال و اگر سائل گوید از نویسم هر آنکه قائل را جوابی نماند و اینگونه خود بجا
یابد اگر از جمعی سوال کنند سبقت بجا بیاورند چه بر این نشان اخراج
در سخن اعیان گیرند و اگر تاخیر کنند تا دیگران جواب گویند عیب و نهی معلوم شود
بعد از آن اگر مزیدی بر آن باشد عرض کنند با رعایت ادب بابت اظهار شود
و باید که اصلاً بر جمعی که ایشان را مزید است برقی باشد تقدم بخوبی خاطر خود را بآن
رنج ندهد و دیگری بی فیصله در قربت و مرتبت بردارد و باید که هر کس را اگر
در رعایت علو باشد نسبتی ذاتی با کسی تواند بود اگر چه در نهایت نوبت باشد

سید احمد رضا

10

1997

مفتی محمد رفیع

ایمان نفع از دین

١٢٠

میرزا محمد

میں نے

الحیض و نفوس

بر

عزت لازمست اگر مردم طالع البات حیوانی و شتهیات نفسانی اند و
بایشان بعثت در ضرورت باید نمود و حکما این طالع را شبیه بتوابع کرده اند
در طمع بعثت در حاجت باید داشت و قلت و کثرت آن برود موجب فساد شود
و از سطا طالی گفت که مردم بدوست و در حال محتاجند و حال غریبت
استند از حضور ایشان و دوست و در حال شدت جهت امداد و معاونت و
احتیاج اعطای سلام طین که بی نیازترین مردم تواند بود چنان بیت بل
بفقر اوسا کین که اوج پشاندیم چون احتیاج فقر اوسا کینست بل حسن
و ثروت افسر طین گفته که اگر همه دنیا غائب انکس باشد و باقیاده ثروت
محروم حیات بر تو بال بود بلکه بقای او متعذر و اگر گمان بود که این جنس است
گمانی خطاست چه بر صداقت صادق که در معیار اعتبار تمام عیار آید از نوافل
عالمست و در وقت وقوع مصیبت یا هجوم نعمتی بیج از کنوز دوان بلکه دنیا
و اینها نافع نیاید و بجای دوستی که دمی مسامت نماید از حصول سعادت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

عینات اللغات
نسخی و کرائی و حب و نایاب
«محمّد» و «غیب» و «بال»
و «غیب» و «نایاب» و «حب»

[illegible]

اعانت کند نباشد جدا شوندی که ازین نعمت عظیم خلی وانی داشته باشد
و اگر چه او را از دنیا هیچ نباشد از وسیله آنکه با وجودت سلطنت ازین عطا
باشد چه پادشاه را اطلاع بر کلیات و جزئیات امور مملکت و مصالح طوائف رعیت
و دین امور بیشتر و چشم و گوش و یک دل و یک زبان کافی نیست چون حکم صد
چشم و گوش و زبان گیران ملک او شود چشم همه بیند و گوش همه شنود زبان
گویند و ضبط امور مملکت باسان گردد گفته اند که چون ابد که شخصی ابدیت
ختیا کند دل استغیا احوال او نماید با پدر و مادر و حال صبی چگونه سلوک نمود اگر بجز
حقوق موسوم باشد اصلاً بر اعتماد نباید کرد و او را بدستی نشاید گرفت چه هر کس که
حقوق الدین را به حقوق مقابل او از وسیع طمع خیر توان داشت بعد از آن که
معاشرت او با دستان معامله با ایشان تفحص باید کرد بعد از آن اختیار احوال او در
و کفران نعمت و لیا می نماید اگر بصفت کفران موصوف با رغبت در دست
نباید کرد چه اوصاف استغیا هیچ حاصل از کفران نعمت نمودن نیست و در صفات

میں نے اس کی طرف سے کوئی جواب نہیں دیا۔

مفتی محمد رفیع الرحمن

کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی

دانشگاه تهران

پیشرفتات علمی و فناوری

تاریخ

مجله دانش ادبی و ادبیات تطبیقی

پیشینہ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

مجلس شورای اسلامی

طرح کتب و کتبخانه

در این کتاب که مختصری است از کتب معتبره
 در فقه و اصول و کلام و تاریخ و جغرافیه
 و طب و صنایع و معادن و کسب و تجارت
 و سایر امور که در این کتاب مذکور است
 در این کتاب که مختصری است از کتب معتبره
 در فقه و اصول و کلام و تاریخ و جغرافیه
 و طب و صنایع و معادن و کسب و تجارت
 و سایر امور که در این کتاب مذکور است

نیز که شاید مقتضای احوال ایشان متخالف باشد مثل آنکه موافقت یکی با
 وجه اظهار بایده و دیگر موافقت دیگری انقباض و ترح و چون سبب عداوت در آن
 نوعی از خطه معرفت بقصص است که با او هیچ وجه سبق معرفتی نبوده از روی
 نماید و شمی بعد از کمال اخلاط و طبع در قانق احوال مضرت باشد پس در آن
 طریق احتیاطی باید داشت و بعد از ضرورت گفتا باید بود که قیل قطعه

فَلَا تَكْثُرَنَّ مِنَ الْفِتَابِ	عَدْلُكَ مِنْ حَيْثُ تَكُنْ مُتَعَفًا
يَكُونُ مِنَ الطَّعَامِ أَوِ الشَّرَابِ	فَإِنْ لَمْ تَكُنْ رَافِعًا

و چون دست است نیز عایت حقوق او را واجب است بهمهات که او را رسان شود
 قیام باید نمود بملاقات او نه پشاست باید کرد و چنانچه محبت بی شوب محقق و تقای
 ایان باید نمود و مخصوص ضمیر و محبت باطنی گفتا باید کرد چه طلاع بر مطویات قلوب
 مخصوص ظلام الغیوب است و معارب حقیر و تقصیرات جزویه که منسوب و توان باشد
 اعتبار نماید نمود بلکه اغراض از آن واجب نیست چه ذرا بشری از آن خالی نتواند

در این کتاب که مختصری است از کتب معتبره
 در فقه و اصول و کلام و تاریخ و جغرافیه
 و طب و صنایع و معادن و کسب و تجارت
 و سایر امور که در این کتاب مذکور است
 در این کتاب که مختصری است از کتب معتبره
 در فقه و اصول و کلام و تاریخ و جغرافیه
 و طب و صنایع و معادن و کسب و تجارت
 و سایر امور که در این کتاب مذکور است
 در این کتاب که مختصری است از کتب معتبره
 در فقه و اصول و کلام و تاریخ و جغرافیه
 و طب و صنایع و معادن و کسب و تجارت
 و سایر امور که در این کتاب مذکور است

در این کتاب که مختصری است از کتب معتبره
 در فقه و اصول و کلام و تاریخ و جغرافیه
 و طب و صنایع و معادن و کسب و تجارت
 و سایر امور که در این کتاب مذکور است

و اگر درین باب امعان نماید و بدین حدت و شست و شویان از فیصلت حدت
 گردد و درین امر اهل مدینه خود مدعی نیست چنانچه در حدیث نبویست طوفی
 یسین شغل علی بن عیوب الناس و چون باین وظائف مواظبت نماید
 خالص شکر گردد و بآن سبب غریب و کسانی که با ایشان سبق معرفت داشته باشند
 بجانب این مجذب گردند و از وظائف صداقت آنکه آید قاربا خود نعمتها و بر
 شریک گرداند و از اظهار اختصاص بآن محترم باشد و مقصد کرامت از شوب
 محفوظ دارد و چون بر ایشان مصیبتی واقع شود با ایشان بنفس مال مونس گنید و
 ائزان ایشان مشاکرت نماید بلکه مشاکرت فخر از مسامحت و بر او که دفع

و در نفوس اوقع علیست

و غمی الا خاری علی الرخا کثیره
 و در مراعات ایشان انتظار است

بکن فی الشدیه یعرف الاخوان

ایشان نماید بلکه از امارت شواقیست احوال ایشان کند و اگر صدیق بابت
 مشا بر کند احوال جانزید او بلکه و جماعت و بهت و بهت است و بهت کند چه اگر او بر

و اگر درین باب امعان نماید و بدین حدت و شست و شویان از فیصلت حدت
 گردد و درین امر اهل مدینه خود مدعی نیست چنانچه در حدیث نبویست طوفی
 یسین شغل علی بن عیوب الناس و چون باین وظائف مواظبت نماید
 خالص شکر گردد و بآن سبب غریب و کسانی که با ایشان سبق معرفت داشته باشند
 بجانب این مجذب گردند و از وظائف صداقت آنکه آید قاربا خود نعمتها و بر
 شریک گرداند و از اظهار اختصاص بآن محترم باشد و مقصد کرامت از شوب
 محفوظ دارد و چون بر ایشان مصیبتی واقع شود با ایشان بنفس مال مونس گنید و
 ائزان ایشان مشاکرت نماید بلکه مشاکرت فخر از مسامحت و بر او که دفع
 و غمی الا خاری علی الرخا کثیره
 و در مراعات ایشان انتظار است
 بکن فی الشدیه یعرف الاخوان
 ایشان نماید بلکه از امارت شواقیست احوال ایشان کند و اگر صدیق بابت
 مشا بر کند احوال جانزید او بلکه و جماعت و بهت و بهت است و بهت کند چه اگر او بر
 و اگر درین باب امعان نماید و بدین حدت و شست و شویان از فیصلت حدت
 گردد و درین امر اهل مدینه خود مدعی نیست چنانچه در حدیث نبویست طوفی
 یسین شغل علی بن عیوب الناس و چون باین وظائف مواظبت نماید
 خالص شکر گردد و بآن سبب غریب و کسانی که با ایشان سبق معرفت داشته باشند
 بجانب این مجذب گردند و از وظائف صداقت آنکه آید قاربا خود نعمتها و بر
 شریک گرداند و از اظهار اختصاص بآن محترم باشد و مقصد کرامت از شوب
 محفوظ دارد و چون بر ایشان مصیبتی واقع شود با ایشان بنفس مال مونس گنید و
 ائزان ایشان مشاکرت نماید بلکه مشاکرت فخر از مسامحت و بر او که دفع

۳۱۲
 علاء محبت انفسام پذیر میگردد شاید که حجاب غلیظ شود و بقطع و مفارقت کلی انجام
 و طریق نیست که بی تکلف آنچه مادی و کدورت باشد از دل صافی اظهار کند تا برکت
 بصفا بدل شود و دوست برین طائف واجب است چه هرگاه که ممکن باشد
 یا مرکوب قصد نمایند و مراعات آن بها کنند بفساد انجام پس عرض نمائید
 از خیرات این نوع توان داشت چگونه باشد آنکه از غوات صفت و انقلاب بعد است
 ضرر بیغایت مقصودست چه عوامل عداوت بعد از محبت بیشتر و در و جدل اگر چه
 مذمومت با دوستان است نیست چه از آن اختلاف ضرر و از اختلاف تباین بگذرد
 و تباین بیدر و برادرست باید که اصلا با دوستان تعلیم علم و ادبی که او را باشد
 خست نماید چه تضایقه با دوستان و متاع دنیا که محل ترجمه شمع فکین
 در علم که بانفاق از وی پذیرد و بخل متقاض گیرد چون از دوست مشتاق می کند
 با و اظهار رفق نماید بوجهی که خصم تنهائی لطیف باشد و سماعت و بهمت با او
 در آن عیب جایزند و چون صورت محض خیانت باشد طریق تنبیه لطیف آنکه

محبت انفسام پذیر میگردد شاید که حجاب غلیظ شود و بقطع و مفارقت کلی انجام
 و طریق نیست که بی تکلف آنچه مادی و کدورت باشد از دل صافی اظهار کند تا برکت
 بصفا بدل شود و دوست برین طائف واجب است چه هرگاه که ممکن باشد
 یا مرکوب قصد نمایند و مراعات آن بها کنند بفساد انجام پس عرض نمائید
 از خیرات این نوع توان داشت چگونه باشد آنکه از غوات صفت و انقلاب بعد است
 ضرر بیغایت مقصودست چه عوامل عداوت بعد از محبت بیشتر و در و جدل اگر چه
 مذمومت با دوستان است نیست چه از آن اختلاف ضرر و از اختلاف تباین بگذرد
 و تباین بیدر و برادرست باید که اصلا با دوستان تعلیم علم و ادبی که او را باشد
 خست نماید چه تضایقه با دوستان و متاع دنیا که محل ترجمه شمع فکین
 در علم که بانفاق از وی پذیرد و بخل متقاض گیرد چون از دوست مشتاق می کند
 با و اظهار رفق نماید بوجهی که خصم تنهائی لطیف باشد و سماعت و بهمت با او
 در آن عیب جایزند و چون صورت محض خیانت باشد طریق تنبیه لطیف آنکه

اول
 سوزناکی خلیات خفا
 سوزناکی خلیات خفا
 سوزناکی خلیات خفا

او آن مثل با حکایت غیری اور از ان آگاهی دهد اگر نافع نیاید بطریق تعریف و کنایه
 اشارتی بآن نماید و اگر تصریح احتیاج افتد در خلوت بعد از تمیز مقدمات که مقتضای
 باشد و اگر چه در غیر او اگر چه دوستان باشند خاک کند باید که صلا نام اخلاص است هر چه
 بنای محبت استوار باشد بسعایت نام در صد اخلاص اندام آید و حکما نام را
 کرده اند کسی که بنا حق یواری محکم را میخواید تا سرگشت را جایی پدید نیاورد
 رخنه یابد بر پیش آزار بزرگ تر سازد بالاخره بنار منهدم کند و در محبت احتیاط
 واجب باشد چه از نظام امور قوام مصالح بهر نسبت که سابق لمحه، مقصود
 و آداب معاشرت با طبقات نام چون شخص متعایسه حال خود با اصناف مردم
 نماید از سه خیالی تواند بود بمرتبه بالاتر از ایشان باشد یا مساوی یا ذر و معاشرت
 با قسم اول از این غنیمت معلوم شد اما معاشرت با قسم دوم نوع باشد اول معاشرت
 با دوستان دوم معاشرت با دشمنان سوم معاشرت با کسانی که نه دوست باشند
 نه دشمن و دوستان و صنف چهارم حقیقی و غیر حقیقی و طریق معاشرت با دوستان حقیقی

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

دولت مملکت
 اینان را بدست عدل و داد و راستی
 خیر و صلاح و منفعتی که به ایشان
 است و از آن جهت که ایشان را
 اصل قصد و ادب و عبادت و عبادت
 است و از آن جهت که ایشان را
 است و از آن جهت که ایشان را

[illegible]

قبل بقدره و در احوال نسبت با او ششم گردند باید که بر عادات و شیم هر صنفی ایشان
مطلع شود و از اقبال^ع دفع کند از آنچه موجب قلق و مضطراب ایشان بود و هم
باشد و وقت خود استعمال نماید و ملاطون گفته بهترین طریق در دفع عادی^ع است
که خود را فضائل که میان ایشان مشترک باشد برشان راجع گرداند چه با آنکه خود درجه کمال
رسیده باشد تعرض عادی از خود دفع نموده ایشان را با دلال تسفل فرموده و بلفظ
و فرین و لغت نیست شیم زنان ناقصانست از عادات ارباب عقل و کیم است
چه با آنکه خود در کتب اخلاق سفاهت و بیادان می مضرتی بنصم رسد ایشان را
تعرض عرض و باعث شده باشد حکایت کرد مانند که شخصی پیش ابوسلم مروزی^ع
نزدی او در سادی نصریاری که از قبل مروانیان الی خراسان بوجوه عرض نمود و ابوسلم
خوش نیامد و از حسب طبع فرمود گفت اگر بخت عرض دست نخون ایشان آلوده کنیم
ما ایران که زبان تعرض عرض ایشان بایم چسب عرض چون دشمن با افعی رسد که
از این نماند شهادت نکند بان اظهار فرح نماید چه تحقیق چنان آفت شست

[illegible]

آدمی کی بیشمار برکتیں
میں نصیرتِ معجزانہ
نشانِ اسرارِ اقدس
میں با کمالِ شکر
آریہ و بدھ و جین
سوائے ان کے

لائق چنان بود که خلد صله آن نصاح که سیاست ملک خصوصیتی تمام دارد
 در آخرین سال الحاق و در لاجرم ششمون این غایب او دوستی برای شبت بود و در این
 سمت اولی در صایای افلاطون یگویی خدایا شناس حق او نگاه و اوق
 همیشه هست خود را بر تعلیم و تعلم مقصود دار و اهل علم را بکثرت علم امتحان کن
 بلکه با جناب شرو و فساد اختیار کن از حق تعالی چیزی نخواه که زوال منفعت
 آن آید باشد بلکه از بایات صالحات طلب کن همیشه بیدار باش که شروع است
 بسیار است آنچه نباید کرد به آرزو و خواهد آمد آنکه انتقام آبی از بنده نه بر طریق غضب است
 بلکه بطریق تادیب تهنیت تنای حیاتی بایسته قانع مباش تا موتی محاسبه
 آن بنظم نباشد و حیات را شایسته شمر مگر آنکه وسیله اکتساب خیر باشد جواب
 آسایش میل مکن الا بعد از آنکه در سه چیز محاسبه کرده باشی یکی آنکه تامل کنی
 که در آن روز هیچ خصما از تو وقوع شده یا نه دوم آنکه اندیشه کنی تا در آن روز هیچ
 خیر اکتساب نموده یا نه سوم آنکه هیچ عمل تبصیر فوت کرده یا نه یاد کن که پیش از حیات

زلف و دیجات
 رنگ تاج و حیات و ایجاد
 دوام و نوبی و دین و سن و خرد
 رسالت پیامی است و احسن
 کبریات حق سبحانه و تعالی
 در دنیا و وسط است
 در دینی و ابدی است و اگر
 سرایه سعادت وین
 جادات و پادشاهان
 عینی جادات
 همه اسرار
 سروده علم باشد شریف
 همه بیکار و بیجا
 و علم بر عمل شایسته
 اکتساب و شکان و از دست
 باشد و همه توان
 است که بهشت و حیات
 نفس و کسب آن بر پیش
 و خلقت و بی مسوئلیات
 دوم عمل که بیان شود و شریف
 خود و خود و خود و خود

یکی در آخرت و یکی در دنیا
 یکی در آخرت و یکی در دنیا
 یکی در آخرت و یکی در دنیا
 یکی در آخرت و یکی در دنیا

و در آخرت و یکی در دنیا
 و در آخرت و یکی در دنیا
 و در آخرت و یکی در دنیا
 و در آخرت و یکی در دنیا

۱. سنگت نفیست
 ۲. بزرگی را کسی نفیست
 ۳. بزرگی را کسی نفیست
 ۴. بزرگی را کسی نفیست
 ۵. بزرگی را کسی نفیست
 ۶. بزرگی را کسی نفیست
 ۷. بزرگی را کسی نفیست
 ۸. بزرگی را کسی نفیست
 ۹. بزرگی را کسی نفیست
 ۱۰. بزرگی را کسی نفیست

مسئله چنان کن که محاکم محتاج شوی با دشمن معامله چنان کن که اگر کسی کم
 عرض و دلفریز باشد با کسی که با او بیگانه است مکن با او بیگانه کن و بیگانه
 متواضع و خیر شمر و آنچه خود را میسر و در داری بر او در خواست مکن بهر آن
 شادمان باش و بخت اعتماد مکن و از هر یک پشیمان شو با کسی که مکن
 همیشه ملازم سیرت عدل و مواظب خیرات باش سمکت و در میان اصحاب
 تشریح کتاب سراسر که با ما مومن خطینه کتاب مذکور را از لغت یونانی مر
 نقل کرده و در صدر هر یک یک که چون اصطلاحی که در یک کس در دستاورد
 بواسطه پیری و ضعف از ملازمت او تخلف نمود و کند ز یاد و علم ستیلا نیست
 و در میان ایشان را با بطل و کیاست اصحاب بخت شجاعت بسیار بود و در انفا
 ایشان چون و فصل ملک و دستمال ایشان از قانون عدالت و مروت و مروت
 و در ایشان تبحر شد و کنشی با اصطلاحی که نوشت مشهور و بفتون و بفتون
 و عطف و در ان اثنای این معنی درج کرد که بواسطه از ولایت محاوره

۱. بزرگی را کسی نفیست
 ۲. بزرگی را کسی نفیست
 ۳. بزرگی را کسی نفیست
 ۴. بزرگی را کسی نفیست
 ۵. بزرگی را کسی نفیست
 ۶. بزرگی را کسی نفیست
 ۷. بزرگی را کسی نفیست
 ۸. بزرگی را کسی نفیست
 ۹. بزرگی را کسی نفیست
 ۱۰. بزرگی را کسی نفیست
 ۱۱. بزرگی را کسی نفیست
 ۱۲. بزرگی را کسی نفیست
 ۱۳. بزرگی را کسی نفیست
 ۱۴. بزرگی را کسی نفیست
 ۱۵. بزرگی را کسی نفیست
 ۱۶. بزرگی را کسی نفیست
 ۱۷. بزرگی را کسی نفیست
 ۱۸. بزرگی را کسی نفیست
 ۱۹. بزرگی را کسی نفیست
 ۲۰. بزرگی را کسی نفیست

۱. بزرگی را کسی نفیست
 ۲. بزرگی را کسی نفیست
 ۳. بزرگی را کسی نفیست
 ۴. بزرگی را کسی نفیست
 ۵. بزرگی را کسی نفیست
 ۶. بزرگی را کسی نفیست
 ۷. بزرگی را کسی نفیست
 ۸. بزرگی را کسی نفیست
 ۹. بزرگی را کسی نفیست
 ۱۰. بزرگی را کسی نفیست
 ۱۱. بزرگی را کسی نفیست
 ۱۲. بزرگی را کسی نفیست
 ۱۳. بزرگی را کسی نفیست
 ۱۴. بزرگی را کسی نفیست
 ۱۵. بزرگی را کسی نفیست
 ۱۶. بزرگی را کسی نفیست
 ۱۷. بزرگی را کسی نفیست
 ۱۸. بزرگی را کسی نفیست
 ۱۹. بزرگی را کسی نفیست
 ۲۰. بزرگی را کسی نفیست

حیرت و امور بخاطر راه میابد از جمله دین و صورت و ظلمات مضائق علی نور
خاطر شری حکیم برودن آن متعذرت بر وجه که مینماید سعی و نظم اسباب
ملاقات و غیره از اصطلاحات و جوابات است که بهماناری و زبانی سلطان
فیصل را معلوم باشد که تخلف از خدمت بنا بر عدم صحبت است بلکه
بنابر پیروی و ضعف بنیه فتور قومی است چون مصاحبت میر میرت دین سال
و مقوری بیان کنم که در حسنات بان جوع کنی بان از صحبت من مستغنی
اما امری بسم و فضلالی ایشان آنکه اگر توانی که ایشان ابله کنی تغیر
ایشان نمیتوان کرد و بهر آنکه شبیه ایشان پیدا شود پس کن ایشان را
با حسنان بند و سازگی خاص شوند و از بهر بندگان تطبیع تر باشند
بعد از آن میگویی پادشاهان چهار صنف اند یکی آنکه با خود عیبت بدو نمی باشد
دوم آنکه با خود نمی باشد با رعیت عیبت نسیم نسیم که با رعیت نمی باشد با خود نسیم چهارم
با خود عیبت بدو نسیم باشد قسم اول با اتفاق محمود است قسم دوم و سوم

[illegible]

تو تراز زبانه
است و آن سلطان عالم
اعضا را بر راست لیس
برج و کس سلطان اول
تجیدی شود کرم انجاء
که بنیز خدمت چشم
هر ذره و دندان آمد کرم
وستان با نعمت و نبه
روپن مسکن افام
بد افاق

[illegible]

همی گشت باید که پادشاه بلند است صاحب را می و هیچ شیرین با بلبلان
باشد سخن کم گوید و بار اذل نشیند چون بیرون آید نیت لائق منصب سلطنت
بکار دارد چنانچه از دیگران ممتاز باشد رعایت بازرگانان که از بلا پییده
بملکات و آیند واجب اند ما موجب انتشار نسبت جمیل و صل قلوب کثرت
تجارت شود بان سبب ملک معمور گردد و باندک سامعت که بایشان کند نفع بسیار
یابد و خنده بسیار بکنند چه کثرت خنده همیشه و قار را از دلها بر دهمد پیر
و ضعف حمارت عزیزی شود می اسکندر شهوت حریص باشد که از خوا
خنازیر است چه فخر باشد چیزی که حیوانات خسیسه در آن توراج باشند و از
در آن مودی بضعف بین نقصان عمر است بوی کسب اخلاق زین
از احوال سکینان ضعیفان غافل باشد و نقد احوال ایشان واجب آن
که موجب ضایع خالی و حذب قلوب خلایق است حیو غلات و خیر کین تا
خشک سال بوصله شیند خیان کرن که اهل صلاح از قویان باشند اهل فساد

[illegible]

نمودن کا معنی دلجوئی و دوستی
 کمال عیب القبحه کی ضمانت
 عیب القبحه از جمیع
 عیب القبحه از جمیع
 از عیب و نقایص از جمیع
 این عیب و نقایص از جمیع
 عیب و نقایص از جمیع
 عیب و نقایص از جمیع
 عیب و نقایص از جمیع

خائف آئی کہند ترا بار ما وصیت کرو ام باز تا کی میگیریم که چون بخنق و سیر
 باشد که اہلاک حیوانات مخصوص بحق است حقیقت حال خبر علام الغیو
 معلومست و شاید کہ بسبب تہمتی کہ شخصہ از ان بی باشد او را دست اہم
 بدان جرمیہ عسذری باشد قتل او را واری چہ صعب این باشد
 و از ہر س اکبر یعنی ادریس علیہ السلام من رسید کہ چون مخلوق قتل و گری
 کند ملائک آسمان و حضرت باری زاری کنند کہ فلان بندہ تو قتل بندہ دیگر
 بتو شبہ کہ اگر آن قتل بقصاص باشد حضرت حق فرماید کہ او را بکلم من بحق
 قصاص کشتہ و اگر بظلم باشد فرماید بغزت جلال من کہ خون کشندہ ا
 مباح کردم پس ملائکہ در ہر برج و استغفار عیسیٰ بر کنند تا زانی کہ بقصاص
 و این بہترین حال او باشد و اگر خود میر و نشان غضب خدا ائی باشند چہ آ
 مدید عقاب شدید و صل شود نکشت عمد مکن سو گند اصلا یا مکن چون
 کردی یہیچ وجہ از ان مگر کہ ملک بسی ارسا طین بونان بشامت گند رخ

چون خنق و سیر
 خائف آئی کہند ترا بار ما وصیت کرو ام باز تا کی میگیریم کہ چون بخنق و سیر
 باشد کہ اہلاک حیوانات مخصوص بحق است حقیقت حال خبر علام الغیو
 معلومست و شاید کہ بسبب تہمتی کہ شخصہ از ان بی باشد او را دست اہم
 بدان جرمیہ عسذری باشد قتل او را واری چہ صعب این باشد
 و از ہر س اکبر یعنی ادریس علیہ السلام من رسید کہ چون مخلوق قتل و گری
 کند ملائک آسمان و حضرت باری زاری کنند کہ فلان بندہ تو قتل بندہ دیگر
 بتو شبہ کہ اگر آن قتل بقصاص باشد حضرت حق فرماید کہ او را بکلم من بحق
 قصاص کشتہ و اگر بظلم باشد فرماید بغزت جلال من کہ خون کشندہ ا
 مباح کردم پس ملائکہ در ہر برج و استغفار عیسیٰ بر کنند تا زانی کہ بقصاص
 و این بہترین حال او باشد و اگر خود میر و نشان غضب خدا ائی باشند چہ آ
 مدید عقاب شدید و صل شود نکشت عمد مکن سو گند اصلا یا مکن چون
 کردی یہیچ وجہ از ان مگر کہ ملک بسی ارسا طین بونان بشامت گند رخ

منی از حدیثی است کہ در آن است

بسی از حدیثی است کہ در آن است

منی از حدیثی است کہ در آن است

منی از حدیثی است کہ در آن است

منی از حدیثی است کہ در آن است

منی از حدیثی است کہ در آن است

منی از حدیثی است کہ در آن است

منی از حدیثی است کہ در آن است

منی از حدیثی است کہ در آن است

۳۳۲
 ۱. بخت و شانس
 ۲. بخت و شانس
 ۳. بخت و شانس
 ۴. بخت و شانس
 ۵. بخت و شانس
 ۶. بخت و شانس
 ۷. بخت و شانس
 ۸. بخت و شانس
 ۹. بخت و شانس
 ۱۰. بخت و شانس

راتم این نقش بر اعدای شکار طبعی این عقد نفاست آثار فقیر جانی محمد
 بن اسعد و دانی پیا من است خاقانی و مادر تربیت سلطانی خود را در آورده ^{معین}
 استند نه شوارق لمحات انوار خاطر حکما می نماید و لی الایدی الایصار ^{در آورده}
 لوامع ان شارق فی سکارم الخلاق که سالکان مسالک استکمال بنیانی
 آن شمع هدایت پر توانی است نقائص طبیعت را با نوار عالم قدس و بهت ^{بر می آید}
 تواند بر او فیض خاطر خورشید شایان اقتباس نمود و در وقتی که غزل ^{معم}
 غزاله بنحو ابجدی بود معنی سلطان اعلیم چهارم فلک در الکافی منقلب ^{شده}
 برسم قشلاق ^{شد} ز دل فرمود عالمان تو ای نامه را از تصرف و داخل طبیعت
 عزان نمود آری چون دیده اعدامی ولت خاقانی اشک باریه ن گرفت بلکه
 چون گفت و یا فوال سلطان فی فیض انعام عام بهر یار و اقطار رسانید گویی ^{چند}
 هرگز که در خزانه خزن جمع آورده بود و در سلطنت است اکنون لای ^{معم} قضا
 اقطار جنتی شامی نهید عساکر منصهره را از داخل جزیره عمان ^{معم} برسم دار

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

میدید بهوار از خاک غباری دل بود اما از اندشت ایزد بشت آب اشفتگی و سپهر
پیش گرفته بود و او را از بنجر بست ایستاق آب از خوشی بران کرد و اطفال
را هنوز زهره بست که سر از پنج خانه برآورد که میسر را که از اختلاف بود و مرغ
فسرده بود و جرم آب از بنجر شش کشاده دست که زمین سبزه بود اکنون
عرق افتاده شاخهای عریان چون قیامی برگ و نواختن خلعت نو و زری
چهار را چون مقام آن تهری دست عریان ورق و سب اوراق از دست
زکس از انتظار سپهر و ما از صحبت یاسین در میان سینه گردید و چون از چند
احمال از حسین زکس قمره یعنی نماند و جرم جهان را بچشم او دید و با نفع
یا استادگان برستی ثابت قدمی چون سهر بست نداد و ازین خلعت
مخصوص با دوست از آن تاریخ که در آفتاب از بلاد شمال سین بجانب جنوب
بود و یاد حرکت های خشک کرده خاک تر و منی آغاز نهاده است سر را بر تیر که افامی
نفس درین سهر و غلبه برف بدرجه که نزدانی تا که و شیرین شیر دلان از

[illegible]

و شکر و باده و مسخره و لذات و ان از صولت قلب شش و قلب شش پناه جسته است
از تغیر مواجبات بحال برگرفته زیر کان خط اعتدال مزاج التزام قانون
لازم دانسته نی نی چگونیم که با پاس عدالت سلطانی طبیعت را چه مجال که
از اعتدال تجاوز نماید از انحراف دم زندی در بساط افراط و تفریط قدم نهاد
بلکه حکم عدل که در طبع زبان راسخ شده هوا هر چه در جذلی که بر و رایام از
کسب کرده بود اکنون او میکند آبر سر بخاری که او بخار صفت نموده در عرض
دورانها باز میسر بهمار از لی بخت تیس عمارت عالم آب در گل میریزد
علوی پیرانه سر نشاط جوانی از سر گرفته بخت طلب نسل نبات قطرات
نقط در ارجام اموات سفلی ابراع میکنند مواد آمان درین جهان از نور ظلم
عدوان محرق شده و طبیب حمت الهی بجا نور تسکین حرارت مرآت
مزاج زمان از یوست حج اوست و دران منحرف شده طبیعت بشرتهای
علاجش میناید نهال آمال ابل فارس که لذت خشک سال فتنه خوشید بود

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۲۲۹
 ۱۰ خورشید
 ۱۱ خورشید
 ۱۲ خورشید
 ۱۳ خورشید
 ۱۴ خورشید
 ۱۵ خورشید
 ۱۶ خورشید
 ۱۷ خورشید
 ۱۸ خورشید
 ۱۹ خورشید
 ۲۰ خورشید
 ۲۱ خورشید
 ۲۲ خورشید
 ۲۳ خورشید
 ۲۴ خورشید
 ۲۵ خورشید
 ۲۶ خورشید
 ۲۷ خورشید
 ۲۸ خورشید
 ۲۹ خورشید
 ۳۰ خورشید
 ۳۱ خورشید
 ۳۲ خورشید
 ۳۳ خورشید
 ۳۴ خورشید
 ۳۵ خورشید
 ۳۶ خورشید
 ۳۷ خورشید
 ۳۸ خورشید
 ۳۹ خورشید
 ۴۰ خورشید
 ۴۱ خورشید
 ۴۲ خورشید
 ۴۳ خورشید
 ۴۴ خورشید
 ۴۵ خورشید
 ۴۶ خورشید
 ۴۷ خورشید
 ۴۸ خورشید
 ۴۹ خورشید
 ۵۰ خورشید
 ۵۱ خورشید
 ۵۲ خورشید
 ۵۳ خورشید
 ۵۴ خورشید
 ۵۵ خورشید
 ۵۶ خورشید
 ۵۷ خورشید
 ۵۸ خورشید
 ۵۹ خورشید
 ۶۰ خورشید
 ۶۱ خورشید
 ۶۲ خورشید
 ۶۳ خورشید
 ۶۴ خورشید
 ۶۵ خورشید
 ۶۶ خورشید
 ۶۷ خورشید
 ۶۸ خورشید
 ۶۹ خورشید
 ۷۰ خورشید
 ۷۱ خورشید
 ۷۲ خورشید
 ۷۳ خورشید
 ۷۴ خورشید
 ۷۵ خورشید
 ۷۶ خورشید
 ۷۷ خورشید
 ۷۸ خورشید
 ۷۹ خورشید
 ۸۰ خورشید
 ۸۱ خورشید
 ۸۲ خورشید
 ۸۳ خورشید
 ۸۴ خورشید
 ۸۵ خورشید
 ۸۶ خورشید
 ۸۷ خورشید
 ۸۸ خورشید
 ۸۹ خورشید
 ۹۰ خورشید
 ۹۱ خورشید
 ۹۲ خورشید
 ۹۳ خورشید
 ۹۴ خورشید
 ۹۵ خورشید
 ۹۶ خورشید
 ۹۷ خورشید
 ۹۸ خورشید
 ۹۹ خورشید
 ۱۰۰ خورشید

طایفه اوراک خواص تمام بخت زدن ندارد و در موهبی و بیعت مطهرین با آن خندان
خارج از خیر مکان بشمار و نظر بر این طبع و الاهی گوهر در بیعت مطهرین و خیریه
برج خلق و نفوس خود و در مبر پرورد صاحب فهم و شور و شستی نعل کشور و میکه خوان
طبعش بود و عمل معضلاتش حواله انامل فیض شامل علامه زمان مقبول حضرت سبحان
عمد و علمای شریعت پناه زبده کلامی طریقت و تسکات و قیله ارباب تحقیق کعبه
اصحاب قیق مولانی و استاد محی صاحب موسی محمد باوعلی صاحب اسکنه الله را پنهان
و آقامه مقام الرحمة و الرضوان فرمود حضرت شان اول یک نسخه بمقابلت نسخ شریفه
مطبوعه و مکتوب تصحیح فرموده و از اختلافات لفاظ و عبارات هر چه لیاقت محبت
و صواب داشت از ابر حاشیه بطور نسخه مثبت فرمود پس از روزنامه رسد روشن سبک
دست و خلد را به تحلیله عرائس من معانی کشیدند و کشف ابقا از جوهر شاهان
مضامین قیقه آغازیدند همین که شوارق تحقیق از عنوان کتابت ابندی اند که هم
در نشیبه آفتاب عمر شریف حضرت شان قیل مغرب هم گردید و عالم تصحیح و تحشیبه

"خداوند"
 "مفسد"
 "و سکون و آرامش"
 "فنا و محبت"
 "نجات"
 "از این بخت اول و دوم"
 "ببین سر اساتید"
 "و این جادو است"
 "شماره"
 "از خدا و در بیان"
 "و تمام کرد و تمام"
 "و هست و خوشنودی"
 "و تکرار کردن"
 "و این جادو است"
 "و این جادو است"
 "و این جادو است"
 "و این جادو است"

فیات الخواتم
شک آفتاب بدول
الکرم و دهم
نزد و دهم
فیات الخواتم

[illegible]

همچنان بی نور و بهاء و تجلین تحقیق و نفیضش بی رونق و ضیاء ماند منشی صاحب مدح
 موصوف را بسکه تشوق تصحیح و تفسیر کتاب مسطور و من ل گرفته بود و نحو استند
 چندین محنت و مشقت جناب عوم ضائع و تلفت شود و لهذا این پیچیده را سرایان
 عبد الغفور را که بیست جناب مغفور و ارباب قرابت و خیریت دارد و بنور قدس
 برای تکمیل تفسیر بخشی مقرر فرمودند و هر چند عذر را بیان کردم گوشت بافتن
 نکشوند اگر چه این سجد بر و ان تا کرده لیاقت همچو موز دارد و مگر حکم الهی که میفرماید
 همت با مثال مرعایین برگذاشت با استعانت روح پر فطوح جناب عوم در تحریر
 نامه برداشت و بقون غایت حضرت فضال لایزال حسن اسامات
 فراغت دست بهم داد و بجهاد شد که با سرعت الزام اتفاق تکمیلش افتاد از کجا
 تازه جمال این صحنه انبیا از تحریر یکایک گوهر با خطاط جوان کار مستطیع و قادر
 منشی کار کشاد که در امی حسن خط ناخن فکر رسایش عقده آرموز عالم را گرد کشاد
 ست و با شطرنج طبع و الاین و انس معانی را از در جمال نظم و شعر و نماز ایشان

[illegible]

بجمع دانش فاضل
 خفیه
 کبر شین بکندن خاک
 دانش گردی
 الله بجال کبر اول
 جمع مجدد بنی موفقی که
 بر آید آداب کتب
 چو کلمه است
 در این کتب

این کتاب در کتابخانه
موزه و کتابخانه
مجلس شورای اسلامی
تهران نگهداری می شود

در دفترش اول ثانی شصت و پنج فصل و فصل اول و آخر و فصل
سوم و فصل حقیقت که هر موهومی عبد الله که نسبت کمالش به این
دین زمین آسمانست یافته تعیین اتق که اگر سهومی خطای از خاسته این خطا
سرشید باشد با صلاح این باب کمال قسبح بحسن و تقرب متبدل گردد

قطعۀ تاریخ

سنة طبع جلالتی در این کمال	بسکه طبع لکشتن یا بنفرد و این
سال طبعش در سترایشان و در	پشتر آجیات آید بهین بر و سنگ

تمام شد

قطعۀ تاریخ از طبع نایب حسا نایب میال مشی و فاعلی مختص

طبع اخلاق جلالی گردید	گشت مشهور بحسب اخلاق
عیش تاریخ ز روی اجلال	گفت مطبوع کتاب اخلاق

این کتاب در کتابخانه
موزه و کتابخانه
مجلس شورای اسلامی
تهران نگهداری می شود

تألیف و تصحیح
محققان
مجلس شورای اسلامی
تهران

آلی ستلای خاتمه الکتابہ از فکر نادرہ کارخانہ گہر بار
محقق بی مثال و متفرد غشی کا لکا پر شا و موجہ

شَارِقِ جَلَالِ حَضَرَتِ ذَوِ الْجَلَالِ حَلِّ جَلَالِ لَکَ لَوَامِعِ شَرِيقِ مَحِيطِ سَطْحِهَا

چشمها از غیونِ ایمانِ محمولِ کشادہ ذراتِ کوکبِ نقاطِ خطوطِ شعاعی او

وتم جمال جناب یمن جمال تم جا کہ لوح آقا جاوی ابرہ جہاں

حق اربکان مہم بغیر انپاست مثلثات افلاک زوایا منہی نزل ایفائی است

لایعنه این خفاشان کو ماه چرخه انظار انسانی از پلست گزنی ظلمت

بول نواز شیبہ نے حیرانی را چراغ از دید مجسمہ و بہر لائحہ این گمان

ست حرام و دام ضعیف البنیانی از آتش خرابی جہولیت منقطعی مال و روحه

اش چشم سپرد لاجرم خستهای بصیرت مواضع انعکاسات تحقق با خدا

مصلحت نفوس است اینیای عظام اولیای که اندوخت ادب و

دید و افروختن و عایت نظر بر ایامی شتبات است به وصف

۱. این کتاب در سال ۱۳۰۲ هجری قمری در شهر تهران
 ۲. در کتابخانه شخصی نویسنده موجود است
 ۳. این کتاب در سال ۱۳۰۲ هجری قمری در شهر تهران
 ۴. در کتابخانه شخصی نویسنده موجود است
 ۵. این کتاب در سال ۱۳۰۲ هجری قمری در شهر تهران
 ۶. در کتابخانه شخصی نویسنده موجود است
 ۷. این کتاب در سال ۱۳۰۲ هجری قمری در شهر تهران
 ۸. در کتابخانه شخصی نویسنده موجود است
 ۹. این کتاب در سال ۱۳۰۲ هجری قمری در شهر تهران
 ۱۰. در کتابخانه شخصی نویسنده موجود است

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بجلیات ذوات قدسیه حکمای قحام و علمای علام اند عینک شش میش اوده
 چشم و دهن نیما آگینه صفا آگینی که لوح حدوش سر با احتوای خوش قدم
 گزیده و منبع مارا حیوتی که صفت نقیدش با تمام مستغرق پروا اطلاق گردید
 در صدی بحر کناره و شایش مقوم او را که مانع عکس نظر لعل بینی لغایب
 در شایش ظلمانی رشب بر و ز اور با مشارق انوار حکمت یا زایش اشراق
 نسبت صبح اول ثانی زان بیان محشر شمس علا جلال الدین محقق و دوا
 از شعله افادش لوامع الاشراف فی مکارم الاخلاق بیرون شمس ز غن
 و شروق حکمت الاشراف با وصف تنصارت مکاتب تالین و تناسل
 مدارس حکیمین اصحاب مطایع از شکافت عطای محضلات قاصد
 در باب طبایع از رفع غشای مشکلات فایز النعمه الیوم توفیقات سعادی
 از ارق سبیل این مطبع نویر مطالع و بعضی صحنه صافی المعاملات
 صادق المقالاتش بر اوج شمع ساطع مدوش از گداز اشرف مشرق شمع
 آند و تیرت کتاب از چه کتابت

بجلیات ذوات قدسیه حکمای قحام و علمای علام اند عینک شش میش اوده
 چشم و دهن نیما آگینه صفا آگینی که لوح حدوش سر با احتوای خوش قدم
 گزیده و منبع مارا حیوتی که صفت نقیدش با تمام مستغرق پروا اطلاق گردید
 در صدی بحر کناره و شایش مقوم او را که مانع عکس نظر لعل بینی لغایب
 در شایش ظلمانی رشب بر و ز اور با مشارق انوار حکمت یا زایش اشراق
 نسبت صبح اول ثانی زان بیان محشر شمس علا جلال الدین محقق و دوا
 از شعله افادش لوامع الاشراف فی مکارم الاخلاق بیرون شمس ز غن
 و شروق حکمت الاشراف با وصف تنصارت مکاتب تالین و تناسل
 مدارس حکیمین اصحاب مطایع از شکافت عطای محضلات قاصد
 در باب طبایع از رفع غشای مشکلات فایز النعمه الیوم توفیقات سعادی
 از ارق سبیل این مطبع نویر مطالع و بعضی صحنه صافی المعاملات
 صادق المقالاتش بر اوج شمع ساطع مدوش از گداز اشرف مشرق شمع
 آند و تیرت کتاب از چه کتابت

بجلیات ذوات قدسیه حکمای قحام و علمای علام اند عینک شش میش اوده
 چشم و دهن نیما آگینه صفا آگینی که لوح حدوش سر با احتوای خوش قدم
 گزیده و منبع مارا حیوتی که صفت نقیدش با تمام مستغرق پروا اطلاق گردید
 در صدی بحر کناره و شایش مقوم او را که مانع عکس نظر لعل بینی لغایب
 در شایش ظلمانی رشب بر و ز اور با مشارق انوار حکمت یا زایش اشراق
 نسبت صبح اول ثانی زان بیان محشر شمس علا جلال الدین محقق و دوا
 از شعله افادش لوامع الاشراف فی مکارم الاخلاق بیرون شمس ز غن
 و شروق حکمت الاشراف با وصف تنصارت مکاتب تالین و تناسل
 مدارس حکیمین اصحاب مطایع از شکافت عطای محضلات قاصد
 در باب طبایع از رفع غشای مشکلات فایز النعمه الیوم توفیقات سعادی
 از ارق سبیل این مطبع نویر مطالع و بعضی صحنه صافی المعاملات
 صادق المقالاتش بر اوج شمع ساطع مدوش از گداز اشرف مشرق شمع
 آند و تیرت کتاب از چه کتابت

شیخ اعظم نقطه المعانی مهره ما قلم خالص مجموعیات مختصر این شهرستان کمال
 که اسان سامایش از قول بروج مناصب بعد در صورت مرصوده فلک لاف
 دایم قلوب قاریان اجرام ثواب تابناک بادگیر ارق برین ساق اندرین شمس
 بل هر روز طلوع چنین نیری عظم مستعد فضل لایزال که روز بار بار روشن
 خداگان بحرین سپهر نعت را تابنده پویش بابت منشی قول کشور ام
 از بیست مطایع سگانه مصداق حکمت عملی تجارت امین من اللامس قلم ترزا
 و مقام اگر شرح اوصاف سخن بگیرد و خرد نکست دان بیم شکست با ما علم اخلا
 است درین بگیرد که به ستاع صاحب محلی عن از خریداری حکایت چشم
 برونند آینه عاده شاد بخت نشا المزارع به تنوع استغنا فروشد کل جزا
 حلت ادبی این کتاب فریده لغز و ادب للباب اعظم آن تفسیر عالم عدیل شیخ
 مثل قانع کشف غلاق موادی محمد اعلی اما الله بر ما و لا مع اول ان اولین
 شکاست این آخرین غلال قطعی در مرتبه دقیق و سعی مشکور پیش طبع سیر

[illegible]

ازان سرلج پر کر دہ بہامت سناسر کر دہ پاکستانہ افروہ مصاہرت آن سبرو لوسق استخدا
 استاد مغضو جناب لوی محمد عبدالغفور انظمہ ہاں مدارج تحقیق جہد موفور این
 تمکین باستحقاق پٹی بل بعد تماشای علما مان ارتحش کتبات کہ اطراف معانی منضمہ
 قیاس باشتعاش الفاظ بر قرطاس مستلزم دیدند خط بر خاک کشیدہ حرف پرین
 اگر دیدند کہ مجلس خطاطان پائین نشین آمد ہگر شیخ توجہ کا رفر ما چون حرف
 پایان سطر کر سیش مالتر نہاد و دو و چراغی کہ ازان سواد علم روشن کردہ باؤ
 ہاوسے کہ در سواد خط روشنائی آوردہ مرکب افتاد قطع تضرعین

مذبح کرو گل بر از پاشی ریش
تحمین کنند و خجل از پاشی ریش

از حاشیه خط پای کلامی چو نقش است
طووس از نقش و نگاری که هست خلق

تمام یافت یا خالق الّا خلاق بواسع الاشراق اعوان کمال راشقی بکشف
 انظاریم و اشرف کمال را بر بی عیطف ابصاریم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱. در مجلس شورای اسلامی
 ۲. در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
 ۳. در وزارت بهداشت و درمان
 ۴. در وزارت آموزش عالی
 ۵. در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
 ۶. در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
 ۷. در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
 ۸. در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
 ۹. در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
 ۱۰. در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

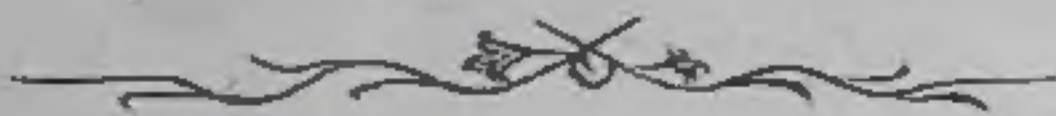
فهرست مضامین اخلاق حسنی

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۹۴	لمعة ششم در بیان شرف عدالت -	۳	دعای دولت حضرت خاقانی صاحب زمینی
۹۸	تبصره -		خداوند تعالی طلال خلافت و رافقه علی العالمین -
۱۱۱	تبصره تیسیم هذه اللمعة -	۱۱	تسبیح تالیف و ذکر القاب هالیون بادشاهزاد
۱۱۵	حکایت -		اسلام خدا الله ملکه و سلطانه -
۱۲۲	لمعة هفتم در اقسام عدالت -	۱۹	مطلع -
۱۲۸	لمعة هشتم در ترتیب کتاب فضائل -	۲۵	تنویر -
۱۳۴	لمعة نهم در حفظ صحت نفس -	۳۱	تبصره -
۱۴۴	لمعة دهم در معالجات امراض نفسانی -	۳۶	کشف غطا -
۱۴۸	علاج حیرت -	۴۰	لاح اول در تندیب اخلاق و در دده لمعة است
۱۱	علاج جمل بسیط -	۴۸	لمعة اول در صحر مکارم اخلاق -
۱۵۱	علاج جمل مرکب -	۵۰	لمعة دوم -
۱۶۸	علاج بد دلی -	۵۹	لمعة سوم -
۱۷۰	علاج خوف -	۷۶	تنویر -
۱۷۸	علاج افراط شهوت -	۷۷	لمعة چهارم
۱۸۶	علاج حزن -	۸۰	لمعة پنجم -

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۳۸	لمعه اول در احتیاج انسان بیدن -	۱۸۹	طالع حسد -
۲۳۸	لمعه دوم در فضیلت محبت -	۱۹۱	لامع دوم در تدبیر منزل و در وی شش لمحه است
۲۶۰	لمعه سوم در اقسام مدینه	۱۹۲	لمعه اول در سبب احتیاج بمنزل -
۲۶۸	لمعه چهارم در سیاست ملک و آداب ملوک -	۲۰۰	لمعه دوم در سیاست اقوات و اموال -
۲۹۹	لمعه پنجم در آداب خدمت -	۲۰۶	لمعه سوم در سیاست اهل -
۳۰۶	لمعه ششم در فضیلت صداقت -	۲۱۳	لمعه چهارم در سیاست اولاد -
۳۱۳	لمعه هفتم در آداب معاشرت -	۲۱۴	آداب سخن گفتن
۳۲۱	مغرب در بعضی لواحق -	۲۱۸	آداب حرکت و سکون -
۳۲۲	سمت اولی در وصایای افلاطون -	۲۲۰	آداب طعام خوردن -
۳۲۵	سمت دوم در وصایای ارسطاطالیس -	۲۲۳	لمعه پنجم در رعایت حقوق پدران و مادران -
۳۳۸	خاتمه الطبع -	۲۲۸	لمعه ششم در سیاست خدم -
۳۴۲	خاتمه الکتاب		لامع هفتم در تدبیر بدن رسوم باو شاهی در وقت کشت

خاتمه الطبع

بفضله تعالی بار دهم نسخه اخلاق جلالی بماه دسمبر ۱۳۴۴ مطابق ماه جمادی الاول ۱۳۶۳ بمقام کتبه
در مطبع نمشی نول کشور طبع پوشیده مقبول عالم گردید



ہدایۃ المؤمنین - رسالہ در بیان بیعت صالحین
از ملا معین الدین -

مطالب رشیدی - از حضرت شاہ تراب علی ملتان
قدس سرہ -

نہجۃ الانس - مع سلسلہ الذہب علی ملا عبد الرحمن

قوائد القوائد حضرت نظام الدین اولیاء معروف

قوائد سعدیہ - از قاضی ارتضیٰ علیخان تصوف میں

مصباح الہدایۃ - ترجمہ عوارف از حضرت شاہ

محمود کاشانی -

پند نامہ عطار - حضرت شیخ فرید الدین -

منطق الطیر - از شیخ فرید الدین عطار قدس سرہ

گاشن اسرار - رموز تصوف از مولوی النور علی

می باید شنید - رموز تصوف قابل دیدار شاہ

رفت علی -

می باید دید - قابل شنید از ملا محمد حسین -

مثنوی شاہ ابو علی قلندر - معروف -

مثنوی شیخ بہلول - مکایات عارفانہ -

مثنوی مولانا روم - قدس سرہ مقبول عام

چار مصرعہ ہر شش دفتر تکملہ دفتر ہفتم -

شرح مثنوی رومی - از ملا بکر العلوم مع مقبول

عام بہ مجلد کامل -

شرح مثنوی رومی - از شاہ عبد اللطیف

معروف بہ لطائف مثنوی -

معدن الجواهر - مصنفہ ملا طرزی - مکالم اخلاقی
مثنوی سلسبیل - بردش موغلت حکیمانہ از حکیم
منور حسین امر دہوی -

گلزار ہندی - اخلاق از ماسے بہادر کنھیالال -

مرآۃ الادب - اخلاق معاشرت و مکالم عقالت کہ

جس سے خصوصاً اطفال کی ابتدائی تعلیم انیسویں

مصنفہ ملا غلام قادر گجراتی -

لکات احسانی - در تہذیب اخلاق -

مجموعہ صد پند سو و مندر لہقان مع سعادت نامہ

رسالہ خواجہ عبید اللہ انصاری و تحفۃ السلوک و

سہاج العابدین -

تصوف

انیس الارواح - از حضرت شیخ حسین الدین چشتی

کلمۃ الحق - از شاہ عبدالرحمن مع شرح نور مطلق از

ملا نور الدین در بیان وحدت وجود مع دلائل دفع

شکوک -

مکتوبات جوابی - شیخ شرف الدین بکھی میسر

قدس سرہ

مکتوبات امام ریائی - حضرت مجدد الف ثانی

سطح الانوار - نظم از طوطی ہند امیر خسرو دہوی

بتجشی مولانا ابوالحسن فرید آبادی -

حدیقہ حکیم سنائی - معروف بہ الہی نامہ تجشی جدید

کیسیا کے سعادت - از امام غزالی معروف تہذیب

شرح مثنوی - از ملا محمد رضا معروف بمکاشفات
رضوی -

جواہر غیبی - از حضرت مظفر علی شاہ اکبر آبادی
بحث وحدت وجود و توحید صفات و تحقیق رسالت
و مراتب علم و سلسلہ طریقت -

تذکرۃ الہی - احوال شاہ مظفر علی قدس سرہ از
مولانا ابوالحسن فرید آبادی -

فتوح الغیب - مع شرح از حضرت غوث الاعظم
جیلانی مع شرح فارسی از شاہ عبدالحق محدث دہلی
ارشادات فقر و تصوف میں -

دلیل العارفین - ملفوظات حضرت سلطان
معین الدین چشتی جمع کردہ حضرت قطب نجیہ کا
مثنوی بزم وصال - معرفت کے مذاق میں
مسدہ مثنوی -

رسالہ حق نما - از شاہزادہ داراشکوہ مرحوم
مجموعہ نکات فقر - چار رسالہ نظم از مولوی
مظفر علی العلامہ -

حدائق السلوک - از حضرت شاہ محمود غوثی

اردو اخلاق و تصوف

جامع الاخلاق - ترجمہ اخلاق جلالی -

تہذیب النفوس - از سید محمد الدین حسین -

اوقات عزیز می - از سید غلام حیدر خان -

ترجمہ عوارف المعارف - کامل و جلد میں

مترجمہ مولانا ابوالحسن فرید آبادی -

خزینۃ دانش - ہوشمندی کی تعلیم - از مولوی
محمد کریم بخش -

بستان تہذیب - جامع اخلاق و ادب مترجمہ نواب
عاجی محمد عمر علی خان بہادر وزیر جنگ مطبوعہ نظامی

و خیرہ سعادت - بھامنی بلاس کی بستک کی فصل
اول و آخر کا ترجمہ ہے - تہذیب اخلاق میں لفظ لالہ لہی

بحر الحقیقت - اصلاح نفس میں -

آبجیات - اخلاق و معنویت میں مصنفہ منشی
کامت پرشاد -

اکسیر ہدایت - ترجمہ اردو و کیمیائے سعادت
جامع شریعت و حقیقت مترجمہ مولوی محمد الدین

کیمیائے حکمت - حصہ اول - بیان شریف
علم و ادب -

نجات المومنین - ذکر کرامات حضرت شاہ
نجات اللہ مطبوعہ مطبع پیشاور -

تہذیب الاخلاق - مؤلفہ مولوی نجم الحق -
پیر امین یوسفی - اردو ترجمہ مثنوی مولانا دوم کا

نظم شعر - شاعر اور شاعر پر اردو میں حاصل مطلب
مع نوائے تصوف - کامل و دو جلد میں -

اخلاق رضی - مصنفہ قاضی محمد رضی -

شجرہ معرفت مجتہدہ - نجات مثنوی مولانا دوم

مترجمہ سید غلام حیدر صاحب -